بجوم المودة عن آفات الموجبات لعذاب النیران بسمو الاقتداء الفوز الی طریق الاهتداء والایقان
تم بعد حمد الواجب الوجود الذی هو عین کل موجود ونعت صاحب المقام المحمود الذی هو حقیقة منبع
بحر الوجود چنین گوید بندهٔ ضعیف گناهگار امیدوار رحمت پروردگار ابراهیم بن علی غفر الله له ولوالدیه
واحسن الیهما والیه که چون اشتیاق بسیار ورغبت بیشمار در کلام حضرت غوث الابرار وعارف کبار وشیخ المشائخ
قدوة العارفین انسان عین المحققین وارث الانبیاء والمرسلین حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره داشتم
وچون بر چهل شرط برای نشستن اربعین اطلاع یافتم بغایت اختصار دیدم پس خواستم که شروط مذکور را شرحی کنم تا
مبتدیان را بضاعت منجیات وبرای این فقیر وسیلهٔ نجات باشد واین رساله را نام نهادم **شرح شروط الاربعین**
فی جلوس المعتکفین تا اسم مطابق مسمی باشد بتوفیق الملک العزیز العلام فالمأمول من المستفیدین من هذا الکتاب ان
لا ینسونی فی دعائهم المستجاب والله بالاجابة جدیر وعلی کل ما یشاء قدیر **شرط اول تن** اینست که غسل کند بنیت آنکه گویا
که از دنیا مرده است کما قال المشائخ رحمهم الله تعالی ان من لوازم حال المرید الجلوس فی الخلوة وان یغتسل وینوی فی غسله انه غسل المیت
لیکون بین یدی الله تعالی کالمیت بین یدی الغسال فی عدم حظوظ النفس وهواها **اما الغسل** فلقوله تعالی ویحب
المتطهرین ولقوله صلی الله علیه وسلم الطهور نصف الایمان ایضا القوله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله طیب لا یقبل الا طیبا ولقوله
تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا الان جنابة الدنیا اشد من سائر الجنابة بدانکه غسل بر سه نوع ست غسل در شریعت عبارتست از
غسل کردن همه اعضاست از احداث وادناس وانجاس وغسل در طریقت پاک داشتن جمیع جوارح واعضاست از ارتکاب
جرائم ومعاصی وغسل در حقیقت دور داشتن دل از ماسوی الله وپاک داشتن نفس از صفات ذمیمه وفی عین العلم
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الطهور نصف الایمان والاصل طهارة الباطن فهم کانوا یبالغون فیها و
یتساهلون فی الظاهر حتی کانوا یمشون حفاة فی الطین ویصلون معه صلی الله علیه وآله وسلم وصلی رسول الله
علیه السلام متنعلا فاخبر بتلطخه فنزعوا ثم لم یستأنفوا پس معلوم شد که ناچارست از طهارت باطن وفی شمائل الاتقیاء
طهارت در شریعت حفظ جامه وبدن از لوث نجاست ظاهر ودر طریقت محافظت دل از کدورات بشریت وذمائم آن ودر
حقیقت شستن دل از هر چه که دون حق ست **واما نیت الموت** فلقوله صلی الله علیه وآله وسلم موتوا قبل ان تموتوا
ولا یخفی ان المراد بالموت قبل الموت ان یری نفسه میتا فی عدم حظوظ النفس وهواها وهذا هو نیت الموت
الیس ولقد صدق من قال ؎ کن نیت هر چیز که گرمانی باز ٭ از فرد عمل بجز نیت برسی ٭ ولقوله
صلی الله علیه وآله وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه واللقاء لا یکون

بلا بعد الموت لان الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب نعم من قال ؎ دارم موسی بزخم و بہر لقایت *
بر مردن خود گرچہ کسی راضی نیست * فالمؤمنون لایغفلون ساعة عن تذکر الموت لقوله صلی اللہ علیہ وسلم
الموت تحفة المؤمن ولذا قیل لکل شیٔ اصل و فرع واصل الطاعة ذکر الموت والخاتمة فرعه واگر درینیت موت
یابنیت شود گویا از دنیا مرده است لقوله صلی اللہ علیہ وسلم انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرئ ما نوی الحدیث
زیرا که نیت موت کردن مجازیست لان المجاز قنطرة الحقیقة فصار عین المیت بل المیت رویة اللہ والدرجة الاعلی
وهو دهی قال ؎ امروز چون جمال تو بی پرده ظاهرست * در حیرتم که وعده فردا برای چیست *
وقال علی رضی اللہ تعالی عنه حیث ساله دعیل الیمانی فقال یا امیر المؤمنین هل رایت ربک فقال لا اعبد
ربا لم اره فقال دعیل کیف رایته فقال علی ویحک یا دعیل لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن تراه
القلوب بحقائق الایمان وقال شیخ اوحد الدین ؎ فردا که بیک رنگ شود عاشق و معشوق * امروز یکی را
که نظر است ببینید * این دولت در حق کسی است که موت ارادی را اختیار کند یا و منی را معدوم کند و اول بعض
الصوفیة فی هذا الحدیث ان تعبد اللہ کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک بان لم تکن موجودا تری اللہ نعم من
قال ؎ تو مانع وصال کمال این است و بس * تو در د گم شو وصال این ست و بس * ؎ خواهی که بیابی دوست
خود را گم کن * کین گم شدن از برای آن یافتن است * قال الشیخ الفخر الدین فی کتاب حل الرموز و مفتاح الکنوز
فی هذا الحدیث معنی خفی لطیف لیس لقلب ذکی فی قوله فان لم تکن تراه فانه یراک فقوله فان لم تکن هذا
حدیث تام و شرط تام ثم فی قوله تراه جزاء هذا الشرط فمعناه ان لم تکن فی البین ولا لک اثر فی العین فانک تراه
در حدیث آمده است که روزی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنه براهی میگذشت حضرت رسالت پناه صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود که اگر کسی خواهد که مرده را ببیند نظر کند باین شخص پس معلوم شد که هر کسی که بموت طبیعی بمیرد نه بموت ارادی
در حق او این حدیث صادق آید که ویل لمن انتبه بعد الموت کما قال علی بن ابی طالب رضی اللہ عنه الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا وقال ابن عبد اللہ اخبرنی بعض الصالحین وکان غسالا فقال غسلت یوما میتا وادرجته
فی کفنه سمعت هاتفا من زوایا البیت یقول غسلت یا ابی ظاهره فی حیاته وغسلت انت ظاهره بعد فاته
فاجتمع الغسلان فصار نورا علی نور ومحملون البدن الی القبور ونحن نحمل الروح الی الملک الغفور انتم
تستروا البدن بالثیاب ونحن نستر الروح بالتراب فطوبی لمن آب الی ربه واناب واما الجاهلون فیغفلون
عن تذکر الموت لقوله تعالی ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم ولذا قیل اصل المعاصی نسیان الموت و

المکاشفی قدس سره وفی خلاصة السلوک حکی ان ابابکر الشبلی رحمة الله تعالی صلی علی الجنازة فکبر علیها
خمسا فقیل خالفت السنة قال لا ما خالفت السنة ولکن اربع تکبیرات علی المیت والتکبیرة الخامسة علی
الاحیاء لانهم اجهل من الاموات واغفل عما یراد بهم لمؤلفه شعر لا یموت من اختار الموت فی حیاته +
بل مات من کان عن الموت غافلا + نعم من قال نظم نمیری گر بمردن جو بگیری + بمیر از خویش تا هرگز نمیری +
ز جان کندن کسی جان برد خواهد + که پیش از مردن خود مرد خواهد بیت گر نیابی بدو ره بردن + شرط یاری ست در طلب دان +
اما وقتیکه غسل کرده بیاید بر در مسجد یا حجره بایستد و تضرع و زاری فاتحه از برای مشایخ خود بخواند بعد از فاتحه توفیق و امداد
طلب نماید و بعد از آن درون حجره اول پای راست نهد و بسم الله گوید و بعد از آن پای چپ و دو رکعت صلوة تحیت مقام
گزارد و بعده دو رکعت صلوة اعتکاف خواند و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و سلام گوید و بعده گوید
یا الهی خود را شایسته این موضع شریف که محل قرب و فیض تست نمیدانم فاما چون اسباب این اتو بهم رسانیدی و این داعیه
را تو در دل افگندی و با وجود این همه تباه کاری و تیره روزگاری من و دوری این راه در این سعادت تو کشادی
امید آن دارم که نا امید ازین درگاه نگردانی و بعد از قبولیت رد نکنی و امثال این نیاز مندیها عرض کند بعده یازده
بار یا فتاح گوید و سه بار اِفتَح عَلَیَّ اَبوابَ قَلبِی و روی خود بر زمین نهد و هر حاجتی که دارد از حق سبحانه و تعالی طلب کند
و بغیر دیدار خدای تعالی چیزی نطلبد و همت بلند دارد و همین گوید بیت ما ایم و خاک کویت تا جان ز تن بر آید +
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید + ایضا این چند ابیات بخواند رباعی الله مرا یار ست و بس +
با حق مرا کار ست و بس + یاری نمیخواهم ز کس + ای حق مرا فریاد رس + رباعی در راه تو جان و دل فدا خواهم کرد
آن عهد قدیم را وفا خواهم کرد + آندم که سر از خاک برآرم چو گیاه + من دم بصفت صفا خواهم کرد رباعی عمریست که بر در تو
دارم زاری + کرده سگان از سر کویت یاری + گر دولت وصل تو میسر نشود + اندر طلبت زار بمیرم باری +
بعد از آن مربع نشیند و ده بار صلوة فرستد و فاتحه از برای روحانیت پیغامبر علیه الصلوة والسلام و جمیع
مشایخ بخواند و بهمین طریق نشیند تا آنکه سی روز میگذرد یعنی ده روز آخر شعبان و بست روز از رمضان بعده
ده روز دیگر که تتمه اربعین باشد نیت تجدید اعتکاف کند از برای آنکه اعتکاف بر دو قسم ست یکی سنت ست و
یکی مستحب سنت ده روز آخر رمضان ست و غیر آن مستحب پس باید که نیت تجدید کند و نیت اینست که
نویت ان اعتکف بهذا المسجد اتباعا لسنت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و فی شرعة الاسلام
ینوی بالاعتکاف للتشبه بالملائکة علیهم السلام فی الذکر والکف عن العادات البشریة و چون چهل

روز تمام شود از برای بیرون آمدن از خلوت چهار رکعت نماز وداع بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار
بخواند و بجای سجده و قیام بوسه و چشم پر آب کند تا از گناه پاک شود روی ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام انه قال ما من مؤمن یخرج من عینیه دموع وان کان مثل رأس الذباب من خشیة الله تعالی الا غفر
الله تعالی له کذا نقل من آداب الاوراد بدانکه در نشستن اعتکاف اختلاف کرده اند که بکدام وقت نشینند بعضی بزرگان بعد از
نماز شام می نشستند و بعضی بعد از فجر وفی مشکوة المصابیح عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ثم دخل فی معتکفه رواه ابو داؤد فحینئذ احتج به من یقول
ابتداء الاعتکاف من اول النهار وبه قال الاوزاعی والثوری واللیث فی احد قولیه وقال مالک وابو حنیفة و
الشافعی واحمد رحمهم الله یدخل قبل المغرب اذا اراد اعتکاف شهر او عشر وتاولوا الحدیث علی انه دخل المعتکف
وانقطع فیه وتخلی بنفسه بعد صلوة الصبح لا انه وقت ابتداء الاعتکاف بل کان من قبل المغرب معتکفا لابثا
فی المسجد فلما صلی الصبح انفرد کذا فی شرح المشکوة للتوربشتی واکثر بزرگان قبل از مغرب بنشستند والله اعلم بالصواب
م شرط دوم این است که در دل خود نیت کند خلق خدای تعالی را من برنجانیدم در مدت اربعین خلق از شر من ایمن
باشند نه آنکه در خاطرش خطور کند که در خلوت بهر آن درآیم که خود را از شر خلق نگهدارم وفی کلام الارشاد وقال الشیخ
الشیوخ الشیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره ومن حق المرید اذا آثر الخلوة ان یعتقد باعتزاله عن الخلق
سلامة الناس من شره ولا یقصد سلامته من شر الخلق فان الاول من القسمین ینتجه استصغار نفسه والثانی ینتجه
مزیة علی الخلق ومن استصغر نفسه فهو متواضع ومن رای لنفسه مزیة علی احد فهو متکبر وقد روی انه قیل
لراهب انک راهب فقال لا بل انا حارس کلب ان نفسی کلب یعقر الخلق اخرجتها من بینهم لیسلموا منها وفی
خلاصة الحقائق المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره وفی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من
المتکبرین وقال بعضهم کیف یتکبر ابن آدم وقد خرج مخرج البول مرتین فینبغی انه ینوی ان اجلس لیسلم الناس
من شر نفسی وفیه مخالفة النفس ومخالفة النفس اعظم العبادات وافضلها ولذا قال صاحب قصیدة البردة
شعر وخالف النفس والشیطان واعصهما ... وانهما محضاک النصح فاتهم والله اعلم بالصواب م شرط سوم
آنکه جای خلوت نشستن بنیت اربعین خواه در مسجد خواه در حجره مسجد کند در شرح خص الاعتکاف بالمسجد لقوله تعالی وانتم
عاکفون فی المساجد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواه ابو داؤد وعن ابی حنیفة
الاعتکاف لا یصح الا فی المسجد وفی التمهید قال القدوری الاعتکاف مستحب والحق انه ینقسم الی واجب وهو النذر

والی سنة موکدة وهو العشر الاواخر من رمضان والی مستحب فی هو ما عدا ذلك عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم یعتکف العشر الاواخر من رمضان ثم اعتکف ازواجه من بعده پس اگر اعتکاف در رمضان
باشد باید که در مسجد نشینند واگر در غیر رمضان باشد روا ست نشستن در غیر مسجد زیرا که اعتکاف مستحب ست چنانچه
بزرگان ماضی اکثر در غار نشستند بعضهم اختار ثلثة اشهر وبعضهم اختار اربعین یوما وبعضهم ثلثین یوما و
بعضهم یجلس فی الدار وبعضهم فی المسجد قال جابر رض جاور النبی صلی الله علیه وآله وسلم بحراء شهرا وقال الجنید
رحمه الله تعالی من اراد ان یسلم له دینه ویستریح بدنه وقلبه فلیعتزل الناس فان هذا زمان وحشة والعاقل
من اختار فیه الوحدة نقل ست که امام جعفر صادق رضی الله عنه مدتی خلوت گرفته بود وبیرون نمی آمد سفیان
ثوری رحمه الله بر در خانه وی آمد وگفت یا امام مردمان از فوائد انفاس طیبه تو محروم اند چرا عزلت گرفته اید امام
قدس سره العزیز جواب داد اکنون روی چنین دارد وفرمود که فسد الزمان وتغیر الاخوان وانگاه این دو بیت خواند
شعر ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب + والناس بین مخاتل وموارب + یفشون بینهم المودة والصفا +
وقلوبهم محشوة بعقارب + یعنی رفت وفا مثل رفتن دی رونده ومردم پس فریبنده ودستان آورنده اند
فاش میکنند درمیان خود دوستی وصفا ودلهای ایشان آگنده است بعقربها یعنی شد مهر ووفا وصدق از عالم
گوشه بگرفت مکر وحیله مردم + دارند وفا ومهربانی بزبان + لیکن دل این خلق پرست از کژدم + وعن انس بن مالك
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال السلامة فی الوحدة والآفات بین الاثنین الحدیث
وفی خلاصة السلوك قیل لطاؤس ما احبسك فی بیتك قال ضعف الولاة وفساد الرعیة وذهاب السنة و
حکی ان عمرو بن العزیز رحمه الله کان لا یخرج من منزله الا لصلوة الجمعة والجماعة ولعیادة المریض
ولحضور الجنازة وکان یقول الناس سرّاق العقول وقطاع الطریق وعن ابی عثمان بن ابی العیاض
رحمه الله لولا الجمعة والجماعة لدخلت بیتی ولم اخرج حتی اموت وقال بعض اهل المعرفة اغتنم
الوحدة فانها امن لدینك وراحة لبدنك وکن انیسا جلیسا لنفسك فانه اول امن وقال العباس
الدامغانی اوصانی الشبلی رحمه الله وقال الزم الوحدة وامح اسمك عن القوم واستقبل الجدار حتی تموت
وکان جماعة من الصالحین یختارون الاربعین ثلثین من ذیقعدة وعشرین ذی الحجة وهو اربعون موسی
کذا فی العوارف بدانکه نشستن خلوت در رمضان اولی ست تا سنت ادا شود وبزرگان اکثر در رمضان خلوت
اختیار کردند وبرکت رمضان هم بسیار ست لقوله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء

وفی روایة فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب جهنم وسلسلت الشیاطین وفی روایة فتحت ابواب الرحمة
وچون در رمضان نشینند باید که در مسجد نشینند زیرا که اعتکاف سنت ست ودر غیر مسجد نشستن جائز نیست
ودر مسجد نشستن ثواب هم بسیارست لقوله صلی الله علیه وآله وسلم المساجد احباء الله وقال سعید بن المسیب
(ای اهل المساجد)
رحمه الله من جلس فی المسجد للصلوة فانه یجالس الله وفی شرعة الاسلام احب البقاع الی الله تعالی
المساجد وفی خلاصة الحقائق قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکثر جلوسه فی المسجد اکرمه الله
تعالی بخمسة وسع فی عیشه ورفع عنه عذاب القبر واعطاه کتابا بیمینه وجاوز علی الصراط کالبرق
الخاطف ودخل الجنة بغیر حساب وفائده دیگر هم وارد که نماز بجماعت ادا شود وجمعیت دست آید دیگر جای
نشستن اعتکاف در مسجد اختلاف ست درمیان مشائخ قدس سرهم العزیز بعضی در مسجد بغیر از حجره
کرده وبا صف زده می نشستند چنانکه طریق خواجهای نقشبندیه ست قدس الله اسرارهم وبعضی در حجرها
می نشستند واگر در مسجد حجرها نمی بودند از بوریا حجره کرده می نشستند واین طریق اکثر مشائخ ست قدس سرهم
العلیه ویؤید ما ورد فی مشکوة المصابیح عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ثم دخل فی معتکفه رواه ابو داؤد وابن ماجة قال الطیبی المراد
من دخول المعتکف التخفی من بین الناس حتی لا یظهر جلوسه یعنی الجلوس فی الحجرة لا فی المسجد
سوی الحجرة وفی معناه ورد الحدیث الصحیح انه علیه السلام اتخذ حجرة من حصیر وایضا فی
حق المبتدی الجلوس فی الحجرة انفع من جلوس سوی الحجرة لانه لا ینقطع عن الحواس الظاهرة
الا بالخلوة دیگر آنکه وظائف مختلف ست بعضی وظیفه بغیر از حجره نمیتوان ادا نمود مثل ذکر چهار ضرب
ولهذا اختیار اکثر المشائخ الحجرة. بهتر آنست که درین زمان بیرون شهر نشینند تا شیطان او را گمراه نکند اگر نشینند
هم باید که بجماعت نشینند لان فی الجماعة رحمة ولقوله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان الشیطان ذئب
الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة
رواه احمد وعن مالک بن انس مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه رواه احمد وابو داؤد کذا فی مشکوة المصابیح پس باید که تنها بیرون
شهر نشینند بانکه در اختیار کردن حجره مدد کردن چند چیز لازم ست تا فائده بیش دهد وآن بنا نست که جای
خالی وتنگ وتاریک باشد ودر وی بیرون خلوت فرو بندد تا هیچ نوع روشنائی در آن خانه نیفتد وآن خانه چنان باشد

کز چشم اغیار پوشیده باشد و استاد طریقت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در باب
حجره چنین تعیین کرده چنانچه طولش دو گز و عرضش یک و نیم گز باشد و چون قائم شود سر او بسقف ملحق شود و چون
مربع نشیند سر او می او بدیوار حجره نزدیک شود و چون بسجده رود از میان سر تا بدیوار یک انگشت هم فاصله نماند
باید رعایت اینهمه واجب اند تا فائده خلوه یابد چنانچه اهل حق یافتند فی تحفة السالکین هی حجرة مظلمة
مختصرة بحیث لا یسع الا رجلا واحدًا فقط قادرا علی القیام والرکوع والسجود للصلوة وعلی الجلوس
مربعا للذکر والله اعلم بالصواب هم شرط چهارم آنکه پیوسته تنها بودن از زن و فرزند خودش که آنها
موجب فتنه اند قال الله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة ع انما اموالکم را یاد گیر ❊ مال و ملک این جهان باد گیر ❊
مال و اولادت بمعنی دشمنند ❊ گرچه نزدیک تو چشم روشنند ❊ عربیه المال او بنونك دال علی جنونك ❊
العاقلون لیسوا فی القید والعذاب تبًا دُکًا عیالك صبادُك خبالك اعتق رقابنا قل یا مالك الرقاب
ویروی ان مریم علیها السلام قیل لها لم لا تزوجی فقالت ان لی ثلثة اشیاء القلب واللسان والبدن
اما القلب فهو مشغوف بمحبة الله تعالی واما اللسان فهو مشغول لذکر الله تعالی واما البدن فهو
مشغول بخدمة الله تعالی فاذا تزوجت یشتغل قلبه بمحبة ولسانی بجوابه وبدنی بخدمته ومتی
استحسن من نفسی ان اشتغل عن الخالق الی المخلوق فرزق الله تعالی لها ابنا من غیر زوج کذا فی
کفایة الشعبی **نقل ست** که یکروز فضیل بن عیاض فرزند خود را برکنار گرفته می نواخت و محبت می نمود
فرزند گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت دارم گفت خدای را دوست داری گفت دارم گفت چند دل داری
گفت یکی گفت بیکدل دو دوست را توان نگاه داشت فضیل دانست که سخن او تعریضی ست بحقیقت دست
بر سر زدن گرفت و توبه کرد و کودک را بینداخت و روبحق آورد کما قال الله تعالی ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه **رباعی** ای آنکه بقبله وفا روست ترا ❊ بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا ❊ دل در پی این
وآن نه نکوست ترا ❊ یکدل داری بس ست یکدوست ترا ❊ بدان ای طالب صادق که اولاد و اموال و امتعه و ابنا
همه موجب غفلت ست و ازین غفلت دور بودن فرمان ست لقوله تعالی انما اموالکم واولادکم عدو لکم فاحذروهم
وقال جل جلاله یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله وخدای شناس با عیال و اطفال کار نمی ارد
رباعی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ❊ فرزند و عیال و خانمان را چه کند ❊ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانه تو هر دو جهان را چه کند ❊
وفی الغوثیة قال الله تعالی یا غوث الاعظم ان احب العباد الی العبد الذی کان له الوالد والولد وقلبه فارغ منهما فلو ماتا لم یحزن فلیس له

الحزن بموت الوالد ولو مات له الوالد فليس له الهم لفوت الوالد فاذا بلغ العبد بهذه المنزلة فهو عنده
لا ولد ولا والد ولم يكن له كفوا احد فاقول نعم يا نام الخير ولهذا اكثرهم اختاروا العيال في آخر العمر
... فهو حق للمبتدی يضره هذه التعلقات لان نفسه لا يفرغ من الشغل عن هذه التعلقات كما حكی
عن بعض الفقراء وقد قيل له لا تتزوج فقال المراة لا تصلح الا للرجل وانا ما بلغت مبلغ الرجال كيف اتزوج و
بهذا المعنى قال السعدی بالفارسی مصرع مرد بيتابيدزاى برآنکه زن کرد عبادتی ... نظر او لا نظر احسنا
... اعن هذه المتعلقات امرا و قال عليه السلام استفت قلبك وان افتاك المفتون
فی زماننا كيف تشتغل انفسنا في العيال والتعلقات وتغفل عن الحق والحسنات فينبغی ان يكون من اراد
التزوج ينظر او لا كيف يكون نفسه ان سلمت عن التعلقات فيفعل الزوجة والا فلا لان النكاح سنة
المتابعة النبی عليه السلام ولو كان على حال يصير كافرا بسبب بعض الافعال فكيف يفعل لان الانسان
قد يبتلی فی بعض الاوقات بالحوائج قال الله تعالى ولنبلونكم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرين فالمبتدی كيف يصبر بل يجری على لسانه كلمة الكفر لضعف همته
فيصير كافرا فالترك اولى فی حقه لان النكاح انما هو سنة وحكی ان رجلا كثر عياله فعجز عنهم واراد
الفرار من البلد فبعث الله تعالى اليه ملكا على صورة آدمی فقال له اتعمل لی اليوم بدينار فقال الذی على
تامرنی فقال على ان تنزح الماء من البير مقدار ما تروی عصفورة فنزح الرجل وجاء على راس البير و
اخذ الدلو والرشاء وجعل ينزح الماء ويلقيه من البير مقدار ما يروی فی النقيرة والعصفورة تشرب
وكلما كان ينزح كانت العصفورة تشرب ذلك حتى عجز عن النزح فلما امسى قال للذی استاجره انی
تركت الاجر عليك فخل عنی فان العصفورة لم تروی قال له الملك ايها الضعيف انك لا تقدر ان تروی
عصفورة فكيف تقدر ان تطعم عيالك حتى تهرب عنهم فاعلم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين كذا فی
الشعبی قال عليه السلام كثرة العيال فضيحة الرجال صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذا فی دقائق
الحقائق فعلم ان المبتدی لا يصبر فالاولى فی حقه ان يتجرد عن العيال والتعلقات وفی العوارف عن ابن مسعود
رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذی دين
دينه الا من فر بدينه من قرية الى قرية ومن شاهق الى شاهق ومن حجر الى حجر كالثعلب الذی يروغ
قالوا ومتى ذلك يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصی الله فاذا كان ذلك الزمان حلت العزبة

قالوا وکیف یا رسول الله وقد امرتنا بالتزوج قال انه اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی ید ابویه فان
لم یکن له الابوان فعلی یدی زوجة وولده فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی ید قرابة قالوا وکیف ذلک یا
رسول الله قال یعیرونه بضیق المعیشة فیتکلف مالا یطاق حتی یؤده موارد الهلکة ایضاً روی عن
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیرکم بعد المائتین رجل خفیف الحاذ قیل یا رسول الله وما خفیف الحاذ
قال الذی لا اهل له ولا ولد له وقال الجنید من اراد ان یسلم دینه ویستریح بدنه فلیعتزل الناس فان هذا
زمان وحشة والعاقل من اختار فیه الوحدة ولهذا قلنا الاولی فی زماننا العزوبة فی حق المبتدی لانی
شاهدت ورایت بعینی رب اوقات ان اکثر صاحب العیال کیف یغتمون لاجل الرزق بل یتکلمون بکلمات
الکفر نعوذ بالله منها حتی روی فی الراجیة لو قال یا رب روزی بر من فراخ گردان قیل توقف ابو النصر
الدبوسی فی اکفاره ولو قال الرجل الرزق من الله ولیکن از بنده جستن باید یکفر لان الله تعالی ضمن الرزق
بلا تعلیق لقوله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الایة والآن رایت ان اکثر الجهال الصوفیة یکثرون
السوال الاغنیاء وتسود وجوههم لکثرة السوال حتی یجمعون الدنانیر والدراهیم الشبهات ولهذا یتزوجون حتی
لا یاکلها الغیر فلما یکثر العیال یضطربون ویغتمون لاجل الرزق بل یتکلمون بکلمات الکفر لان المال یفنی
عنقریب خصوصاً مال الشبهة لا برکة لها اصلاً وهم لا ینکحون لمتابعة النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی یفرحون
لکثرة العیال لانه قال علیه السلام تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالقسط وانما هم ینکحون لاجل الحرص
والحارص محروم لاسیما کیف یضطربون فی وقت تولد البنات فلهذا بعضهم یفر وبعضهم یطلق الزوجة لان
فی زماننا یکثر الاسراف بخلاف السلف لانهم یقنعون علی القلیل ولهذا لا یغتمون لاجل العیال والبنات اللهم اقطع
عنا التعلقات وارزقنا توفیق الطاعات والمرضات ما فیه الخیرات انک مجیب الدعوات وقاضی الحاجات
هم شرط پنجم آنکه دور کردن اندیشهاش ای اندیشهٔ ماسوی الله لقوله تعالی واذکر ربک اذا نسیت
ای نسیت الغیر لان القلب مالم یخل من ذکر الغیر لا یؤثر ذکر الله تعالی فیه اصلاً کذا فی رسالة المکیة هرگاه
غیر را فراموش کند ذاکر مذکور شود وجاء الحق وزهق الباطل ولله در قائله هر چه جز دوست بود بر کنم از
خلوت دل کی بود در حرم شاه مجال دگران وفی الغوثیة قال الله تعالی یا غوث الاعظم من شغل سوائی کان
صاحب النار یوم القیمة وقال یا غوث الاعظم لا تنظر الی الجنة وما فیها ولا تنظر الی النار وما فیها حتی ترانی
بلا واسطة پس اندیشهٔ ماسوی الله نکند چنانچه اندیشهٔ دنیا وآخرت وغیر آن ؎ آنانکه بجز رو تو جائی نگرند

کوته نظر انند چه کوته نظر انند ۔ شعر دیده اگر بغیر تو جای دگر نظر کند + میل بسم باد آن نظر تو دیده را
ما قیل الدنیا والآخرة مثل الاختین لا تنکح بنکاح واحد فمن اراد الدنیا فلیطلق الآخرة ومن اراد الآخرة
فلیطلق الدنیا ومن اراد لقاء الله تعالی فلیطلقهما ولقد صدق من قال شعر اندرون قلب مؤمن
دخل دیگر شد حرام + یک زنی را دو شوهر عقد یکجا کی بود + زانکه درمیان اسم فرق است طالب
دنیا وطالب عقبی وطالب مولی کما قیل الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله تعالی وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم القلوب علی ثلثة انواع قلب مشغول بالدنیا
وقلب مشغول بالعقبی وقلب مشغول بالمولی القلب مشغول بالدنیا فله المحنة والبلوی واما القلب المشغول
بالعقبی فله الدرجات العلی واما القلب المشغول بالمولی فله الدنیا والعقبی والمولی وحکی ان ابا حازم
الزاهد دخل علی سلیمان بن عبد العزیز الملک فقال سلیمان من الزاهد حال انت تعالی کیف فقال ان الزاهد
هو الذی یرضی بالقلیل عن الکثیر والدنیا قلیل لان الله تعالی قال قل متاع الدنیا قلیل والآخرة کثیر وقد رضیت
بالدنیا عن الآخرة فقد رضیت القلیل عن الکثیر فانت الزاهد وروی ان الدنیا من اولها الی آخرها لو صارت
ذهبا وجوهرا ما بلغت موضع اصبع واحد من الجنة ولو برزت الحور العین الی الدنیا لعباهت بحسد
الدنیا کلها عذبها وما احیاها عملا ولو نظرت الی الدنیا نظرة لمات اهلها من طیبها ولو جمعت الدنیا باسرها
ووضعت فی بیت من بیوت الجنة لکانت کنجم واحد فی السماء ولذا قال بعض اهل الطریقة طالب دنیا
مخنث وطالب العقبی مؤنث وطالب المولی مذکر وطالبان مولی اولیا اند واولیا از هیچ چیز نترسند
لقوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در پروای بهشت ودوزخ نکنند چنانچه گفته اند
لو کانت الجنة نصیبا للعاشقین بدون جماله فوا ویلا ولو کانت النار نصیبا للمشتاقین مع وصاله فوا شوقا
شعر ایکه بهشت برین بی تو عذابم عذاب + آتش دوزخ همه با تو گلابم گلاب + وقال ابا یزید رحمة الله رایت
ربی جل جلاله فی المنام فقلت یا رب ما الحلال وما الحرام وما الفرض وما السنة قال عز من قائل
الحلال طلب العقبی والحرام طلب الدنیا والفرض طلب المولی والسنة الصبر علی البلوی ای عزیز
طالب دنیا رنجور است وطالب عقبی مزدور است وطالب مولی مسرور رباعی دنیا طلبا چه گویمت رنجوری
عقبی طلبا چه گویمت مزدوری + مولی طلبا که داغ مولی داری + در هر دو جهان مظفر و منصوری +
فی شمائل الاتقیاء شریعت ترک دنیا دادن وطریقت ترک عقبی کردن وحقیقت ترک درون حق کردن

بمولی رسیدن وقال الشبلی رحمة الله الدنیا حرام علی طالب الجنة والجنة حرام علی طالب المولی
وطالب لمولی لا یحتاج الی الدنیا والعقبی وقال شیخ ابو اسحق گازرونی طالب الدنیا اسیر وطالب
العقبی اجیر وطالب المولی امیر والله اعلم بالصواب ہم شرط ششم آنکه پیوسته گفتن ذکر
لا اله الا الله ش وقال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ای قولوا لا اله الا
الله وقال الله تعالی والزمهم کلمة التقوی وهی کلمة لا اله الا الله وقال صلی الله علیه وسلم قولوا
لا اله الا الله حتی تفلحون ورسول علیه السلام فرمود کل حسنة یعملها الرجل یوزن یوم القیمة الا
شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توضع فی المیزان فانها لو وضعت فی المیزان ووضعت السموات السبع
وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح من ذلك عبد الله بن عمر روایت کرد که از رسول علیه السلام شنیدم
که روز قیامت بنده بیارند که او را نود ونه نامه از عصیان باشد هر نامه مقدار مد نظر آن بنده پس نامه
را بخواند خدای تعالی او را گوید که ازین گناه شرمنده شدی بنده گوید یارب حالا چه فائده کند ناگاه
از میان آن صحیفه پاره کاغذی برآید ودروی کلمه لا اله الا الله نوشته باشد چون آن صحائف در
پله نهند وآن پاره کاغذ در پله دیگر آن پله گران شود بتوفیق الله تعالی رباعی رفتم بطبیبی که زحق
آگاه ست ✤ بر تخت ولایت حقیقت شاه ست ✤ گفتم که دوای دل بیمارم چیست ✤ خوش گفت که
لا اله الا الله ست ✤ فرد آنکس که همیشه طالب الله ست ✤ ذکرش همه لا اله الا الله ست ✤ وقال علیه السلام
الله وارکوة ابدا انکم فان رکوة ابدانکم قول لا اله الا الله محمد رسول الله وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لکل شیئ مصقلة ومصلقة القلب ذکر الله تعالی وقال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب انکه
آدمی را مسلمان میگویند تا کلمه لا اله الا الله میخواند وفی السراجیه من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
حکم باسلامه حکایت علماء سلف گفته اند که در سال دوازده ماه ست وحرف در کلمه لا اله الا الله
دوازده است اشارت برآنست که هر بنده مؤمن که دوازده حرف کلمه لا اله الا الله بر زبان راند
هر گناهی که درین دوازده ماه بوجود او آید ببرکت این کلمه ازوی درگذرانند که کفر عنهم سیاتهم واصلح
بالهم در مفتاح الجنان مذکورست که شیخ عبد الله در کتاب شرف النبی آورده که بر پیشانی صد وبست وچهار
هزار پیغامبر نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ای طالب صادق باید که ذکر گفتن بر خود
بدو وقت لازم گیری لقوله تعالی فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب وقال الله تعالی

واذکر اسم ربک بکرة واصیلا چنانچه حضرت مولوی عارف رومی میفرماید سف از ذکر همی نور فزاید
مه را ٭ در راه حقیقت آرد گمره را ٭ هر صبح و نماز شام در خود ساز ٭ خوش گفتن لا اله الا الله را ٭
وفی عین العلم یا ابن آدم اذکرنی بعد الفجر ساعة وبعد العصر ساعة اکفک بعد موته ما بینهما
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس
احب الی من ان اعتق اربعة من ولد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون الله من بعد صلوة العصر الی ان تغرب الشمس
احب الی من ان اعتق اربعة رواه ابو داؤد کذا فی المشکوة ای درویش ذکر کردن هر وقت لازم ست اگر این
میسر نشود باید که بدو وقت بر خود لازم گیری و استقامت کنی که در استقامت نفع بسیار ست وفی الارشاد قال ابو علی
الجوزجانی رحمه الله کن صاحب الاستقامة لا تکن صاحب الکرامة فان نفسک متحرکة فی طلب الکرامة وربک
یطلب بک الاستقامة پس باید که ذکر دوام کند چنانچه قطرات آب که از جای علی الدوام بر سنگی میچکد اثر آن بمرور ایام در
سنگ ظاهر شود و آن مقدار آب اگر یکبار بر آن سنگ ریختی در وی اثر نکردی واز نیجهت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که احب الاعمال ادومها وان قل یار پاک استقامت مه استقامت ز صد کرامت ٭ واتفق المشائخ قدس
سرهم علی ان المرید ما لم یدم بذکر لا اله الا الله مدة قریبة باربعین سنة لا یصل الی الحقیقة لا اله بدانکه ذکر بر دو قسم
ست یکی جهر دوم خفی اما الجهر فلقوله صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقول المنافقون انکم مراؤن و
لقوله صلی الله علیه وآله وسلم یقول الله انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته
فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم اما مبتدی را باید که ذکر جهر بر خود لازم گیرد تا قلب او روشن
شود و ذکر خفی از جهر پیدا گردد سف میکوش بذکر جهر گر مرد صفی ٭ کز جهر شود نام تو در دهر صفی ٭ خود ذکر خفی
ز جهر پیدا گردد ٭ زانگونه که از شق قلم خط خفی ٭ وفی عین العلم الجهر ینبه القلب ویجمع الهمة ویصرف
السمع الیه وینفی النوم والکسل ویزید فی النشاط ویوقظ الراقد ویرغب فی العبادة فورد فی الحدیث ان
الملائکة وعمار الدار یستمعون قراءته ویصلون بصلوته والمتعدی افضل وتضاعف النیة یضاعف الاجر
وقیل لا یترک الذکر باللسان خشیة الریاء بل ینبغی الذکر فی الجماعة باللسان وان حصل الاعتلال بالریاء
لما تحصل برکة الجماعة باجماع القلوب والانفاس وفی مشکوة المصابیح عن بریدة قال دخلت مع النبی
صلی الله علیه وآله وسلم المسجد عشاءً فاذا رجل یقرء القرآن ویرفع صوته فقلت یا رسول الله اتقول
هذا مراء بل مؤمن منیب قال وابو موسی الاشعری یقرء ویرفع صوته فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم یتبع لقرأته الحدیث نعلم انه علیه السلام حسن الجهر وفی الخلاصة روی ان ابا الدرداء رضی الله
تعالی عنه کان یکثر الذکر فقیل له مجنون انت فقال ما هو جنون ولکن شفاء من الجنون والی هذا المعنی اشار
العلامة ابن القیم عند قوله صلی الله تعالی علیه واله وسلم خیر الذکر الخفی قال ومعنی الخفی ان یکون القلب سالما
مما یعرض له من الواردات الدنیویة والنفسانیة والشیطانیة فاذا اسلم منها کان ذکره الخفی افضل من الجهر لکن
المبتدی لا ینقطع عنه هذه الواردات الا بالجهر وبالذکر فی حق المبتدی افضل من غیره ولو کان مفضولا والله
اعلم فلا اشکال فی الحدیث فان قلت ما تقول فی قوله تعالی واذکر ربك فی نفسك تضرعا وخیفة ودون الجهر
هذه الایة تنفی الجهر قلت المراد بنفی الجهر فی الایة کما ذکره المفسرون اثبات الذکر بالتوسط لان خیر الامور
اوسطها فلا تنفی الایة الذکر الجهری فان قلت ان فی الجهر ریاء قلت وقال علیه السلام الریاء قنطرة
الاخلاص فلا اشکال والله اعلم بالصواب از حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره العزیز منقول ست که
فرموده اند ذکر زبان اگرچه از روی غفلت باشد آن را نوریست که اگر ظاهر شود بر نور عرش غالب آید کذا فی المجمع
سیر عبد الاول وحضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبندی قدس سره العزیز فرموده اند ذکر باتفاق علما در نفس اخیر
بلند گفتن وتلقین کردن جائز ست ودرویش را هر نفس نفس اخیر ست **طریق ذکر جهر** اینست که کلمه لا اله الا الله
باواز بلند بخواند اما طریق ذکر جهر سه ورد یان اینست که اول سیزده بار درود بخواند یا زیاده اگر وسعت وقت
باشد ودرود اینست که اللهم صل علی محمد عبدك ونبیك ورسولك النبی الامی وعلی اله واصحابه وسلم
بعده سیزده بار یا غفار اغفرنی گوید بعده سیزده بار یا ستار استر عیبی گوید بعده سیزده بار یا وهاب
هب ایمانی گوید بعده سیزده بار یا تواب تب من فضلك گوید بعده سیزده بار لا اله الا الله گوید با مد وبا دغام
بعده سیزده بار الله گوید بعده سیزده بار الا الله گوید بسکون ها سیزده بار الله با متحرک ها وبا دغام چون
الا گوید بر زمین نظر کند چون هو گوید طرف آسمان نظر کند بعده لفظ یا حی گوید تا آنکه همه اعضاء او
بیهوش شود بلکه بعضی اوقات از دهن او خون ظاهر شود واما الذکر الخفی فلقوله تعالی واذکر ربك
فی نفسك تضرعا وخفیة الایة ولقوله صلی الله تعالی علیه واله وسلم خیر الذکر الخفی ؎ بکن ذکر
خفی چندانکه گردی ٭ کنی حاصل ز غیر دوست فردی ٭ بکن ذکر خفی در فکر مخفی ٭ که گردد ذات تو در ذکر
مخفی ٭ بدانکه ذکر خفی را انواع ست اما افضل ترین ذکر ذکر چار ضربی ست که صیقل زنگ دل ست ومسهل
علت اندرونی **ابیات** هست دیگر چار چیز ای یار من ٭ گر بجا آری شوی خاص من ٭ در شب

تا ریک ذکر چار ضرب + هست زین چارت به الخناس حرب + تا بیابی هر چاریت تا چارت مدام + تا حلاوت
یابی از ذکر دوام + ذکر خاصان هست دیگر چار ضرب + بر سر شیطان بزن زین چار ضرب + کی توانی
کرد تو با نفس حرب + تا نگیری نیز این چار ضرب + آمد این ذکر از شه موسی رضا + آنکه بد از
نسل پاک مرتضی + باشد این تلقین از سید علی + آنکه بوده مستفیض از هر ولی + یک هزار و
چار صد از اولیا + دیده در شهر جهان آن رهنما + چون بکشمیر آمد آن روشن ضمیر + گشت کشمیر از
طفیلش کیش میر + چون نموده روی آن بدر منیر + شد منور باطن برنا و پیر + یا الهی روز
محشر با امیر + حشر کن ما را و دست ما بگیر + ایکه هستی از مریدان میر + باش هم مشغول ورد میر +

بیان تلقین ذکر چار ضرب **بیت** ابتدای ذکر گو تو ده درود + پس سه گانه باز خوان
اخلاص زود + هم مربع می نشینی آن زمان + استعانت جوی از پیر ای جوان + چشم دل بگشا
بسوی حق نگر + تا نه بینی غیر حق چیزی دگر + سر فرود آری و گوئی لفظ لا + می کنی نفی از
جمیع ماسوی + لفظ لا گویان کنی تو پشت راست + هم اله گوی تا زانوی راست + نیز گو الا بمد
سر بر آر + تا نماند بر دلت گرد و غبار + باز گو الله و بر دل سر بنه + دم رها کردن نه بینی هست به +
گر بر آری دم بیکدم این چنین + هست سنت از رسول المرسلین + ور بر آری بعد سه یا پنج دم +
هم روا باشد ترا ای محترم + ور زیاده میکنی تا بست و پنج + بعد رنج آری بدست خویش گنج +
بزرگان فرموده اند که در ذکر خفی باین طریق منفعت بسیار است و اندک روز فتح باب شود و طریق این
ست حبس دم کرده لفظ الله بسکون ها در دل خود ضرب دهد و انگشت ابهام دست راست بر گوش راست
نهد و ابهام دست چپ بر گوش چپ نهد و انگشت سبابه دست راست بر چشم راست نهد و سبابه دست چپ
بر چشم چپ نهد و انگشت وسطی از هر دو دست بر بینی نهد و باقی انگشت خنصر و بنصر بر دهان نهد و لفظ
الله گویان در دل خود ضرب دهد و صورت پیر خود تصور کند تا ثمره آن بیش دهد امید هست که در هفت روز
شاهد یابد ان شاء الله تعالی **فرد** لب ببند و گوش بند و چشم بند + ورنه یابی وصل حق بر من بخند +

و فی تحفة المریدین ذکر بر دو نوع ست ذکر تقلیدی و ذکر تحقیقی ذکر تقلیدی آن ست که
بی تلقین از کامل مکمل از افواه عوام یا از روی رساله یاد گیرد و بآن مشغول شود و آن را چندان اثر نبود
و ذکر تحقیقی آنست که از صاحب تکمیلی که مجاز و مرخص در ارشاد شده باشد از صاحب دیگر تجدید و تم حتی

اتصلت السلسلة الی النبی علیه السلام نقلین یافته باشد و بر دست او توبه کرده و از جمیع ماسوی الله رو
تافته باشد و مقرر و مشخص و مجرب ست که ذکر تقلیدی چندان نتیجه نبخشد بخلاف ذکر تحقیقی که ارباب حقیقت
بمقصود دررسیدند اعلم ان من شرائط الذاکر ان یکون الذاکر علی طهارة کاملة من الوضوء والغسل
وطهارة البدن وطهارة الثیاب وطهارة الموضع وقیل وان اغتسل بدل الوضوء کان افضل وقد
ثبت باجماع الامة ان الغسل افضل من الوضوء قال ابو یزید البسطامی لم ازل ثلثین سنة
کلما اردت ان اذکر الله تعالی اتمضمض واغسل لسانی اجلالا لله وقیل کان یغسله بماء الورد
وقال ابو میسر لا یذکر الله تعالی الا فی مکان طیب وان یقعد مربعا متوجها الی القبلة واضعا یدیه
علی فخذیه او یاخذ براحته کفه الیسری ظهر کفه الیمین وباطن ابهامه الیسری ظاهر ابهامه الیمنی
کما فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویتربع فی وقت الذکر بیت مظلمة لا یدخله شعاع الشمس
وضوء النهار در کنز مذکور ست که مربع نشستن در همه اوقات منهی ست الا در وقت ذکر کردن که خواجه عالم
چون نماز گذاردی در مقام خویش مربع بذکر گفتن نشستی تا آفتاب برآمدی وفی الارشاد ویکون الذاکر
فی حال ذکره اما مغمض العینین او فی مظلم لا یحتاج ان یغمض عینیه وان کان فی موضع مضی
یغمض عینیه فهو اجمع لهما ای طالب صادق اگر ذکر باخلاص نباشد و بغفلت باشد چندان
فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد چنانچه حدیث قدسی ست من قال الله وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین
الله وفی روایة فعلیه لعنة الله قال بعضهم صحبت اباحفص النیشاپوری اثنین وعشرین سنة
ما رایته ذکر الله عز وجل علی حد الغفلة ما کان یذکره الا علی سبیل الحضور والتعظیم وکان اذا ذکر الله
تغیر علیه حاله ولقد صدق من قال ❁ دل آگاهی باید وگر نه ❁ گدا هر لحظه بی یا خدا نیست ❁ وفی کنز
العباد فی الاخبار ان ثلثة اشیاء لا یزن عند الله تعالی قدر جناح بعوضة الصلوة بالعادة والذکر بالغفلة
والصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بغیر الحرمة ❁ سبحه در دست توبه می گوید ❁ دل بگردان
مرا چه گردانی ❁ وقال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت الغیر فعلم ان الذکر بالغفلة لا فائدة
فیه ولا یخفی ان للذکر فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب شرط ششم
آنکه دائم در فکر بودن ست وقال الله تعالی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون
فی خلق السموات والارض وقال علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة وقال علیه السلام

تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة و... قائله یعنی هر که ذکر و فکر نمود ندرا ابتدا ذکر شیخ
آمد و فکرش چراگ مبین قال حکیم التفکر سراج القلب یرا به خیره وشره ومنافعه ومضاره
کل قلب لا تفکر فیه فهو فی ظلمات یتخبط وقال بعضهم التفکر نقد العمل وحفظ من الخلل وقیل
التفکر مرآة فناء الدنیا وزوالها ومیزان بقاء الآخرة ودوامها وفی الخلاصة عن الجنید انه
التفکر اعلی من العبادة لان العبادة ینقطع عن المؤمن فی الجنة والتفکر لا ینقطع عنه وفی الخ
... اهل الحقیقة التفکر هو احضار ما فی القلب من معرفة الاشیاء وحکی انه قیل
... قدس سره انك تطیل الفکرة فقال الفکر مخ العقل فی التنبیه روی عن بعض الصحابة رضی
... عن فضل العلماء فعلیه بالفکر وپیغمبر فرموده صلی الله علیه وآله وسلم تفکر یکساعت بهتر از
... عبادت یکسال است فی شمائل الاتقیاء حضرت عائشه رض فرموده کان رسول الله صلی الله تعالی علیه
آله وسلم دائم الفکر وطویل الحزن در رساله فیروزشاهی مذکورست بدانکه تفکر بر سه نوع است یکی تفکر در
... نفس خود تا آنرا باصلاح آرد واین بمنزلهٔ عبادت یک شبانه روزست دوم تفکر در نعمتهای باریتعالی در حق
بنده تا شکرانه آنرا بطاعت بگزارد واین بمنزلهٔ عبادت یکسال ست وسوم تفکر در آفرینش باریتعالی آسمانها
او زمینها او استدلال بر وحدانیت باریتعالی جل جلاله واین بمنزلهٔ عبادت شصت ساله است بدانکه بنا بر
برین ست که من خرج من مخرج البول مرتین فکیف یتکبر چون مبتدی باین فکر مشغول باشد منتهی شود لان
من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که شناخت نفس خود را بالعجز ونقصان تحقیق شناخت پروردگار خود
را که تواناست وکامل وقوی احتمال دارد که معنی این باشد که هر که شناخت نفس خود را که دشمن اوست ودزد
درونست شناسد خدای خود را چونکه وقتیکه دزد داند که صاحب خانه واقف شد البته دور شود وصاحب خانه واقف
اسرار شود که عرفان حق ست یا گوئیم که وقتیکه شناخت نفس خود را که فانی ست ووجود موهومی دارد کل شیئ
هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون پس شناسد که خدای تعالی جل شانه باقی ست ووجود وجود اوست
دیگر ماسوی الله وجود موهوم ست چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم قول لبید را تحسین کرده الا کل
شیئ ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل امی طالب صادق شیطان هیچ وقت دخل نمیکند مگر وقت
هستی وقتیکه معنی من خرج من مخرج البول فکیف یتکبر پیش گیرد پس شیطان دخل نمیکند در رسالهٔ
خواجه جنید مذکورست که اوقات تفکر وتاثیر آن اینست که اگر تفکر بعد از ظهر کند حضور در نماز بیشتر

حاصل شود و شب و شنائی دل و یقین باید و عیوب نفس و ہوا معاینہ شود و در سحر گاہ کشف باطن و
معرفت رو نماید و از عقبی چیزی نمودار شود و مستجاب الدعوات گردد فی رسالہ الغریب مسطورست
انفکر در ان ج ابد کند کہ در ازل با من چہ کردہ اند و در ابد چہ خواہند کردن باید کہ مردم در ہمہ وقت در فکر باشد
لہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متواصل الاحزان ودائم الفکر قال الفقیہ اذا اراد الانسان
ان ینال فضل التفکر فلیتفکر فی خمسة الاشیاء اولہا فی الایات والعلامات والثانی فی النعماء والثالث
فی ثوابہ والرابع فی عقابہ والخامس فی احسان اللہ وجفائہ وما یتفکر فی ما سوی ذلک فذلک وسوسہ
نکر ان کان فی غیر الحبیب ⁂ ما لکم فی نشاة الاخری نصیب ⁂ وفی مختصر الکفایة الشعبی
روی ان الحسن البصری رضی اللہ تعالی عنہ کان یقول لعیالہ لا تکلمونی ثلثة اوقات احدہا عند
الاکل فانی اتفکر عند کل لقمة ان ہذا اللقمة یکون زادا الی الجنة ام یکون الی النار والثانی عند النوم
فانی اتفکر انہ کیف یکون نومی فی القبر والثالث عند الفراغ من الصلوٰة فانی اتفکر اقبل منی او رد
علیّ بدانکہ فکر کردن در ذات باریتعالی ممنوع ست لقولہ علیہ السلام تفکروا فی اٰیاتہ ولا تتفکروا
فی ذاتہ فی رسالة المرصاد قال علیہ السلام انہ مر علی قوم یتفکرون فقال لہم تفکروا
فی الآلاء اللہ ولا تفکروا فی ذات اللہ تفکر در ذات ممنوع ست جز خاص الخاص کہ حق تعالی رمزی از
رموز و سری از اسرار بدیشان کشف کردہ ست وفی عین العلم قال علیہ السلام لا تفکروا فی ذات
اللہ تعالی والعقل یتحیر عنہ عجز الخفاش عن ضوء النہار وحقائق الصفات کذلک فلا یطیقہ الا
الخواص احیانا اگر در ذات تفکر کنند در فکر افتند کما فی المشکوٰة عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی
اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یاتی الشیطان احدکم فیقول من خلق کذا من خلق کذا حتی یقول من
خلق ربک فاذا بلغہ فلیستعذ باللہ متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال ہذا ما خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ فمن وجد من ذلک شیئا
فلیقل اٰمنت باللہ ورسولہ متفق علیہ پس معلوم شد کہ فکر در ذات باریتعالی کردن بکفر میکشد نعوذ
باللہ من ذلک در فصل الخطاب آوردہ کہ مقام بزرگترین تفکر در ذات وصفات وی ست سبحانہ ولیکن
چون خلق طاقت آن ندارند وعقول بدان نرسند شریعت نہی فرمودہ است وگفتہ در وی تفکر مکنید
واین دشواری از پوشیدگی جلال حق ست سبحانہ لا بلکہ از روشنی است کہ بس روشن ست وبصیرت آدمی

ضعیف ست طاقت ندارد بلکه در آن مدہوش و متحیر شود چنانکه خفاش بروز نمی بیند که چشم او ضعیف
ست طاقت نور آفتاب ندارد و شب چون اندک مایه نور آفتاب مانده باشد از آنکه چیزها شب ظاهر تراست
ولیکن بروز لیس ظاهر ست و چشم عوام خلق درین درجه اند اما صدیقان و بزرگان را طاقت این نظر باشد
ولیکن بر دوام بر آن هم بی طاقت شوند چنانکه در چشمه آفتاب توانند نگریست لیکن اگر مداومت کنند بیم آن
باشد که نابینا شوند همچنین درین نظر هم بی عقل بود و لا یخفی فان للفکر فوائد غیر متناهیة لا یحتمل
هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب **شرط هشتم** آنکه در خوردن رعایت کند یعنی نه
زیاده خورد نه کم چنانچه از عبودیت باز ماند و پردن کشد لقوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا ان خیر
الامور اوسطها و فی خزانة المفتین والنبی علیه السلام ما اکل فی جمیع عمره الا سبع لقمات ولا یجوز تقلیل
الاکل حتی یضعف عن اداء الفرائض والسنن ای درویش باید که پای از اعتدال بدر کشی که اگر معیار
هستی رشتی **نظم** معتدل گشت هر که اہل دل ست ⁂ در جمیع امور معتدل ست ⁂ هر که بیرون ز اعتدال آید
زود در عرصه زوال آید ⁂ وقال الغزالی فی الاحیاء اعلم ان المطلوب الاقصی والمقصود الاعلی
جمیع الاحوال والاخلاق الوسط ان خیر الامور اوسطها والعالم مدرک ان المقصود الوسط لان
الطبع اذا طلب غایة الشبع فالشرع ینبغی ان یمدح غایة الجوع حتی یکون الطبع باعثا والشرع
مانعا فیتقاومان ویحصل به الاعتدال وقال الشیوخ شیخ شہاب الدین السہروردی قدس
سره ادب الجوع ان لا ینقص من عادته الا بشل اذن السنور وکذالك ینقص کل یوم او یومین مثل ذلك
حتی یقل قوته فان نقص عن القوت المعتاد قدرا کثیرا دفعة واحدة تضره الجوع ولا ینفعه و در شرح
مختصر مذکورست که طعام بر چند وجه ست یکی فرض ست که از ترس ہلاکی خورد در ین وجه ثواب اجر بسیار
ست و اگر بنیت ادای شرع خورد نیز ثواب و اجر بسیار ست قال علیه السلام المؤمن القوی احب الی
الله تعالی من الضعیف و اگر برای زیادتی قوت خورد مباح ست نه ثواب و نه گناه و اگر برای سیری
خورد حرام ست اگرچه طعام حلال باشد مگر بنیت صوم یا برای خاطر مہمان یا اگر کسی مہمان شود
بدانکه یکی از آداب طعام آنست که هر دو دست را پیش از طعام بشوید قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر و دیگر هر دو دست شستن بعد از طعام
لقوله علیه السلام الوضوء بعد الطعام ینفی الہم و بعضی از علما گویند که دست شستن قبل الطعام

سنت موسی ست علیه السلام و دست شستن بعد الطعام سنت حضرت خاتم النبیین ست صلی الله
علیه و آله وسلم و دیگر تسمیه گفتن قبل از طعام ست لقوله علیه السلام من احب ان یکثر خیر بیته فلیتوضأ
اذا حضر غذاؤه ثم یقول بسم الله و بعضی از علماء می گویند مستحب آنست که در لقمه اول بسم الله گوید و در لقمه
دوم بسم الله الرحمن و در لقمه سوم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و دیگر از آداب این طائفه آن ست که در حین
طعام خوردن غافل از منعم حقیقی نباشند و بعضی از اہل سلوک فی حین الاکل بذکر یا بمراقبه مشغول
می باشند و بعضی عند الشروع فی الاکل شروع بتلاوت سوره از قرآن میکنند تلاوتی که مقرون بتدبر
و تفکر باشد چون حد ربع طعام و آداب آن شنیدی و دریافتی اکنون حد جوع باهوش بشنو و در باب
وفی خلاصة السلوک قال اهل المعرفة الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء وقال علیه السلام
سید الاعمال الجوع وقال النفسی فی لباس الصوف وفی العوارف حد الجوع ان یلبزق فاذا لم یقع
الذباب علی بزاقه دل علی خلو المعدة من الدسومة وصفاء البزاق کالماء الذی لا یقصد
الذباب روی ان سفیان الثوری و ابراهیم ابن ادهم کانا یطویان ثلثا وکان ابوبکر رضی الله
عنه یطوی ستا وکان عبد الله ابن الزبیر یطوی سبعة ایام وفی مطالب المؤمنین ولا یاکل
کل یشتهیه لانه من السرف قیل کل ما کان لله تعالی فلیس من السرف وان کثر وما کان لغیره
فهو سرف وان قل وقیل الجوع کسحاب فاذا جاء لقلبه قطر الحکمة قال ابویزید الجوع
نور والشبع نار والشهوة مثل الحطب یتولد منه الاحراق ولا تطفی ناره حتی تحرق صاحبه
وفی استقصاء الصحبة قال اهل المعرفة الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء قال اهل الشر
الجوع تهذیب الاولیاء و تعذیب الاعداء قال اهل الطب الجوع ینفی الداء و یقوی الدواء وفی
خلاصة الحقائق قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ضحک الجائع خیر من بکاء شبعان
وعن احمد بن ابی الحواری انه قال ما اطمئنت نفسی طعاما منذ اربعین سنة الا الوقت الذی
اباح الله المیتة وقال حکیم من یشبع یوما خرج منه عقل لا یرجع الیه ابدا و حکی از رجال
قال لابی مقاتل السمرقندی ان الیوم یوم فرح علمنی شیئا فقال اقل الاکل یا بنی هر که خواهد که تحصیل
کمالات کند و بدرجه کمالات رسد و مقامات عالیه بدست آرد این چهار چیز بر خود لازم گیرد قلة الکلام
وقلة صحبة الانام وقلة المنام وقلة الطعام و روی عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه

قال ان الشیطان لیجری من بنی آدم مجری الدم الا فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش وحکی
عن بشر بن الحارث انه قال الجوع یصفی الفواد و یمیت الھواء و یورث العلم الدقیق وفی
خلاصۃ السلوک روی عن عمر بن الخطابؓ انه کان یاکل فی کل یوم ولیلۃ مرۃ واحدۃ
وکان اکلہ احدی عشر لقمۃ وکان اذا رای رجل یکثر الاختلاف الی القصاب ضربه بالدرۃ
روی عن ابی بکر الصدیقؓ انه کان یدخل الخلاء فی کل اسبوع مرۃ وحکی ان
ابراهیم بن ادھمؒ اذا جاء نادی باعلی صوته وقال ابن ملوک الارض من ھذا الطرب فقیل
وای طرب مع الجماعۃ قال ان الله تعالی اطعم المجوس وھم یعبدون النار لا یطعم الذی
یطلب رضائه اللیل والنهار وقال بعض الحکماء خمسة اشیاء ابتلی بها الناس وکان
ھلاک دینهم فیها الاول حب الشبع وفیه قساوۃ القلب الثانی حب النوم وفیه نقصان العمر
والثالث حب الراحة وفیه الافلاس من العمل الصالح والرابع حب المال وفیه حساب طویل
وعذاب شدید والخامس حب الثناء وفیه ذهاب السنة وابطال الاعمال وقال حکیم ان
البطون اذا شبعت صارت الارواح اجساما واذا جاعت صارت الاجسام ارواحا وفی
القشیری وقال ابو محمد عبد الله بن محمد الخراز الجوع طعام الزاهدین والذکر طعام العارفین
بدانکه گرسنگی را چند فائده است اول وجود ظاهری همیشه صحیح باشد که منبع همه امراض بسیار خوردن است
سه زپر خوردن بروزی صد بمیرد ✤ زکم خوردن کسی را تب نگیرد ✤ ای برادر هیچ چیزی شکسته
قیمت ندارد مگر دل که هر چند که شکسته تر قیمتش بیشتر این سخن را یاد گیر که چون موسی علیه السلام گفت
الهی ترا کجا جویم فرمان رسید که نزدیک شکسته دلان گفت الهی شکسته تر از من کسی نیست فرمان آمد که من اینجا ام
همدرین معنی گفتند که اگر درویشی را شبی بفاقه میگذرد آن شب شب معراج او بود آن دانشمند گوید
گفتند که اگر فرعون گرسنه بودی اصلا دعوی خدائی نکردی چنانچه گفتند که بر کرسی شکم در نماز بود
شیطان او را در کناره گیرد و اگر گرسنه که خفته باشد بگریزد و گفتند که گرسنگی ابریست که جز باران رحمت
و هدایت نبارد و سیری آفتی و بلائی ست که جز کفر و معصیت نه زاید سه قال من جاع بطنه وحفظ
لسانه ✤ علمته الحکمة ولو کان کافرا. وحکی ان ابا حنیفةؒ کان اکله یشبه اکل
الطیر وفی الخلاصۃ عن یحیی بن معاذؓ انه قال من کثر شبعه کثر لحمه ومن کثر لحمه

لان شهوته ومن کثر شهوته کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه قسی قلبه ومن قسی قلبه غرق فی الآفات
نظم چون خوری بیش پیل باشی تو ۰ کم خوری جبرئیل باشی تو ۰ کم خوری ذهن و فطنت و تمییز ۰
پر خوری تخم خواب و آلت تیز ۰ بدانکه تخم طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت
تخم دوزخ حکی عن ذی النون انه قال ما شبعت قط الا عصیت او هممت بمعصیة حضرت
شمس الدین رحمة الله علیه روایت کرده که روزی حضرت مولانا قدس سره العزیز فرموده اند که در
وجود آدمی سه هزار مارست و هر هزار مار بیک لقمهٔ اکل زنده میشود و اگر از سه لقمه یک لقمه کم کنی هزار
مار در نفس تو مرده میشود و اگر دو لقمه کم کنی دو هزار مار کم میشود و قال علیه السلام لیس شیٔ ابغض
علی الله عز وجل من بطن ملآن وقال یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه لو کان الجوع
یباع فی السوق کما کان سائر الاشیاء ینبغی لطلاب الآخرة اذا دخلوا السوق ان لا یشتروا غیره
وقال سهل ابن عبد الله لما خلق الله تعالی الدنیا جعل فی الشبع المعصیة والجهل وجعل فی الجوع
الحکمة والعلم وقال یحیی بن معاذ الجوع للمریدین ریاضة وللتائبین تجربة وللزهاد سیاسة وللعارفین
مکرمة قال ابو علی رودباری اذا قال الصوفی بعد خمسة ایام انی جائع فالزموه بالسوق ومروه بالکسب
وفی الجوع اسم الکلم قیل لممشاد الدینوری رحمة الله اذا جاء الفقیر ای شیٔ یعمل فقال یصلی قیل
فان لم یقدر قال ینام قیل فان لم یقدر فقال ان الله لا یخلی الفقیر عن احدی ثلث اما قوة او غذاء
او اخذة وقال لقمان لابنه اذا امتلأت المعدة نامت الفکرة وخرست الحکمة وقعدت الاعضاء عن
العبادة وقال علیه السلام ان اهل الجوع فی الدنیا هم اهل الشبع فی الآخرة وقال امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی
الله تعالی عنه ایاك والبطنة فانها ثقل فی الحیوة ونتن فی الممات بدانکه این گرسنگی کرا دهند و کرا بخشند که ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و گفته اند که طعام چنان خوری که تو او را خورده باشی نه همچون که او ترا بخورد چنانچه
اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد حکایت میکنند که درویشی شب دو من طعام
بخوردی و تا سحر ختم قرآن بکردی صاحبدلی بشنید و گفت اگر نیم نان بخوردی و بخفتی بسیار ازین فاضلتر
بودی بیت اندرون از طعام خالی دار ۰ تا درو نور معرفت بینی ۰ تهی از حکمتی بعلت آن ۰ که پری از
طعام تا بینی ۰ نعم من قال فرد گرچه خدا گفت کلوا واشربوا ۰ لیک نگفتست بخور تا گلو ۰
بدانکه اصل همه ریاضتها کم خوردنست و ظلم بر نفس نمودنست چنانچه حق سبحانه و تعالی وحی کرد

موسی داؤد علیہ السلام را عاد نفسك فانی صحبتی عداوتها عربیه و خالف النفس والشیطان
واعصیهما ٭ وانهما عضبان النصر فاتهم ٭ ولهذا قال قاضی شریح العجب ان کل حیوان یهرب
من عدوه و مخالفه الا الآدمی فانه یتبع عدوه ویؤلفه کذا فی کفایة الشعبی ولابد الجهاد ان یجاهد
مع النفس والشیطان **نقل** ست از امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره گفت که من صد و هفتاد و دو روز
هیچ چیز نخوردم و اگر سنت نمی بودی هیچ چیز نمی خوردم تا پنداری که بزرگان دین مطلب با آسانی
یافته اند ٭ کار آسان نیست با درگاه او ٭ خاک می باید شدن در راه او ٭ زخم خوردم روز و شبها
عمر دراز ٭ تا بصد زاری درین کرد باز ٭ کما قال الله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الآیة و جمعی
از علما در تقلیل طعام بنوعی مبالغه کردند که بنا بر غایت کم خوردنی نماز ایستاده نتوانستند گزارد و بهتر آنست که
طعام چنان خورد که ثلثان جوع او برود و یک ثلث جوع بماند چنانکه از سه رغیف سیر شود دو رغیف بخورد و سیم
و آنچه شیخ مجد الدین رح گفته که اشبع الزنجی و کده نسبت بمبتدیان نخواهد بود و فی ارشاد المریدین
باید که از نیم من طعام شرعی در شب و روز زیاده نخورد و کمتر از نصف سیرای **طالب صادق**
هر آنکس که گرسنگی اختیار کند باید که چهار موت بر خود لازم گیرد یکی موت ابیض و آن گرسنگی است دوم
موت اسود و آن صبر کردن است بر عداوت مردم و سوم موت احمر و آن عبارت است از مخالفت نفس
و چهارم موت اخضر و آن عبارت است از پاره های کهنه بر خرقه دوختن و مروی است ان رابعة
العدویة کانت مریضة فدخل علیه الحسن عایدا و قال لها ما تشتهین قال اشتهی تمرة منذ
اربعین سنة قال فما یمنعك من ذلك وانت فی معدن التمر قال اخاف من نفسی ان اعطیتها
مرادها قد طمعت فیها هو اکبر منها فیاخذنی الله تعالی بذلك قال الحسن البصری رحمه الله تعالی
لما خرجت من عندها رایت غرابا یطیر وقد اخذ تمرا فی رجلیه ولما انتهاء منزلها القاها
واخذتها واخلت علیها وناولتها ایاها فجعلت تردد وتقول لا ادری من نخل الظالم هی ومن نخل
مظلوم ثم قالت کلا ان التمر حرام علی حتی تلقی الله تعالی **وحکی** ان ابا بکر بن طرحان رحمه الله
کان جالسا فی اصحابه فقال انی اشتهی منذ ثلثین سنة ان اری ماء جاریا وعنبا معلقا فی الکرم
فقال له واحد من اصدقائه انك تعلم ان لی کرما ورثة من اجدادی حلالا دنیه ما تشتهی و
لو تفضلت بالخروج مع تلامیذك وعظمت المنة علی بذالك فتعلل وقال انما حتی کنت ادخل

علیه بعد اربعة ایام واقول ان انتظر العدة فلا تجیب فقال فی الیوم الرابع یا فلان
عنقت نفسی عن البلوغ الی ههنا منذ ثلثین سنة فیقبح من ان اعطی شهوتها فی اٰخر
العمر کذا فی کفایة الشعبی و در حکایت آمده است که ابو القاسم صفاری سی سال نفس
خود را نان گندم نداد نفس او الحاح کرد و گفتن گرفت که یکبار نان گندم بخشان شیخ قبول
نمی کرد شبی خواجه کائنات صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم را در خواب دید و فرمود که نفس
خود را جزاو برسان یکبار او را نان گندم بخوران گفت یا رسول اللہ نفس من گستاخ خواهد شد و
درجه من ناقص خواهد شد فرمود که درجه تو ناقص نخواهد شد یکبار او را نان بده گفت یا رسول اللہ
منکه باشم که امر شما بجا نیاورده باشم چون از خواب بیدار شد روز صایم شد و چون شب نزدیک
رسید نفس او را گفتن گرفت که وقت افطار نزدیک رسیده نان گندم می باید شیخ گفت نان
جو نیم جو درست و نان گندم من ندارم هم برین قناعت کن نفس گفت قولیکه بحضور خواجه کائنات
کرده بایفا رسان همچنان بود که مردی آمد و قرص گندم پیش شیخ نهاد شیخ گفت ای نفس من
بخور نفس گفت پیش ازین سی سال گاه گاهی نان گندم میخورده ام فاما شهد وقتی نچشیدم اگر
لطف فرمائی قدری شهد بسیار تا برابر این قرص مرا بدهی و من بعد ازین آرزوی دیگر نخواهم
کرد شیخ گفت ای نفس نان گندم قبول کردم و از برای شهد هم گفتن گرفتی و برمرا پای شهد
نیست نفس الحاح می کرد و شیخ رد میکرد ناگهان مردی آمد کاسه پر از شهد گرفته پیش شیخ بنهاد
شیخ بترسید و از حالی بحالی شد و انگشت بر شهد زد و گفت الٰهی من بیچاره چه خطا کرده ام که مرا
میرانی و نفس را مراد او میرسانی این بگفت و جان بداد از آسمان ندا شنید که وصلت الحبیب الی الحبیب
گفتند که هر کرا همی پیش آید بروح آنحضرت نان گندم و شهد بدهد هم او بکفایت رسد شعر ستر چه
پوشیده شد جامه چه کهنه چه نو ٭ نفس چو آرام یافت دانه چه گندم چه جو ٭ ولله در قائله شعر
والنفس کالطفل ان تهمله شب علی ٭ حب الرضاع وان تفطمه ینفطم ٭
ولذا قیل یکفی ابن آدم لقیمات یقمن صلبه وقال عیسی علیه السلام للحواریین
اجیعوا بطونکم لعلکم ترون ربکم بقلوبکم خوش گفت آنکه گفت بیت نفس
قانع گر گدائی میکند ٭ در حقیقت پادشاهی میکند ٭ و در اخبار صحیح آمده ست از امیر المؤمنین

علی کرم اللہ وجہہ لما رجعنا من غزوۃ خیبر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرحبا
بقوم قد قضوا الجہاد الاصغر وبقی الجہاد الاکبر قیل یا رسول اللہ وما الجہاد الاکبر
قال جہاد النفس فالمجاہد من جاہد لنفس التی بین جنبیہ وفی عین العلم وکان علیہ
السلام یعقد الحجر علی البطن من الجوع شعر وشد من سغب احشاءہ وطوی
تحت الحجارۃ کشحا مترف الادم حدیث قدسی یا احمد ہل تعلم بای وقت یتقرب
العبد الی قال لا یا رب قال اذا کان جائعا او ساجدا یا احمد مثل انفس کمثل النعامۃ اذا
طعمت تاکل الکثیر واذا حملت علیہا لا یتطیر وکمثل الدخلی لونہ حسن وطعمہ مر یا احمد
ان اہل الاخرۃ قد صارت الدنیا والاخرۃ عندہم واحدا یموت الناس مرۃ واحدۃ و
یموت واحدہم کل یوم سبعین مرۃ من مجاہدۃ انفسہم ومخالفہ ہواہم وفی
رسالۃ عجالۃ الوقت ہر مقداری کہ بخورد و نزدیک بعضی علامت جوع صادق آنست ہرگز
کہ رغیف یابد فرق نکند از گندم ست یا جو و بعضی گفتہ اند کہ جوع صادق آنست چون رغیف آید
انتظار ادام نکند وفی شرعۃ الاسلام ولا یاکل من غیر جوع فانہ یوجب المقت کما لا یصح
من غیر عجب اما مجال اہل کسان اندک و بسیار خوردن طعام ساوی ست بعضی از ین طائفہ
بعد از اربعین افطار بہ نیم خرما میکنند و بعضی روزی سہ چہار مرتبہ طعام میخورند مقدار
یک گوسفند بلکہ زیادہ واز طائفہ اولی پرسیدند کہ آتش جوع شما چگونہ تسکین می یابد گفتند ذکر برای
تسکین آتش جوع آب میکرد واز طائفہ دویم پرسیدند کہ این ہمہ طعام ہضم چگونہ میشود گفتند ذکر
بجہت ہضم طعام آتش میگردد ومنہم من کان ینقص کل لیلۃ قدر الاسبوع من الرغیف
حتی یفنی الرغیف فی کل شہر ومنہم من کان یوخر الاکل ولا یعمد فی تقلیل القوت ولکن
یعمد فی تاخیرہ بالتدریج حتی یندرج لیلۃ فی لیلہ وقد فعل ذلک طائفہ انتہی طیہم
الی سبعہ ایام وعشرۃ ایام وخمسۃ عشر یوما الی الاربعین وفی تحفۃ المریدین ہر کہ چہل
روز چیزی نخورد از عجائب بروی آشکارا شود ولا یخفی ان فی قلتہ لقلۃ اکل الطعام فوائد
غیر متناہیۃ لا یوسع ہذا المختصر ضبطہا واللہ اعلم بالصواب ہم شرط نہم آنکہ حلال خوردن
و حلال پوشیدن ست اما اکل الحلال فلقولہ تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و

لقوله علیه السلام من اکل الحلال اربعین یوما نور الله تعالی قلبه واجری ینابیع الحکمة
من قلبه ولسانه وفی خلاصة السلوك الحلال الذی ینقطع حق الغیر عنه وقال سهل بن
عبدالله الحلال ما لا یعصی الله فیه وایضاً الحلال هو الذی لا ینسی الله فیه وقال حکیم
الحلال الذی لا یضمن اکله فی الدنیا ولا یوخذ فی الآخرة وفی اخلص الخالصة حکی ان رجلا
من السلف اراد طلب الحلال فدخل الشام وتفرد باکل الحشیش حتی اخضر بطنه فرای
فی المنام الان صفا بطنك من الحرام وفی خلاصة الحقائق وحکی عن ذی النون المصری انه
کان جائعا محبوسا فبعثت الیه امراة صالحة طعاما علی ید السجان فلم یاکل منه
ثم اعتذر وقال جاءنی علی طبق ظالم وحکی ان بشرا کان لا یشرب الماء من الانهار التی
حضرها الامراء لان النهر سبب لجریان الماء ووصوله الیه وان کان الماء مباحا فی
نفسه وفی شرح قصیدة البردة والانسان لما اعتاد اکل النعم فی خوان الملوك لا بد له
من ان یصیر من النعم فعلیك اولا بان تسعی بطلب الحلال فان المجاهدات والطاعات
بقوة الغذاء والحرام لا یورث الا ضلالة قال الامام حجة الاسلام رحمه الله العبادة
مع اکل الحرام کالبناء علی امواج البحر در حدیث آمده ست که هر که یک لقمه حرام خورد چهل
روز نه فریضه او ونه نافله او قبول ست ونه دعاء او مستجاب وهر کرا لقمه حلال باشد نوری
ازو پیدا شود نقلست که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفت که شبی در مسجد بیت المقدس
رفتم وخود را در بوریا پیچیدم که خادمان شب آنجا کسی را رها نمیکردند چون پاره شب برفت
در مسجد گشاده شد پیری پلاس پوش درآمد با چهل یار پلاس پوش بر در محراب شدند دو رکعت
نماز گزارد و پشت بمحراب باز داد یکی از ایشان گفت که کسی در مسجد ست که از ما نیست پیر تبسم
کرد وگفت پسر ادهم ست که چهل شبا روز ست که حلاوت طاعت نمی یابد چون بشنیدم گفتم نشانی
صحیح ست از بوریا بیرون آمدم وپیش رفتم وسلام کردم گفتم نشان راست میدهی بخدا سوگند
که بگویی که آن بچه سبب ست گفت فلان روز در بصره خرما خریدی یک خرما افتاده بود پنداشتی
که از آن تست آنرا برداشته در خرمای خود نهادی ابراهیم گفت چون این بشنیدم باز بصره
شدم وبحلی خواستم وخرما فروش بر من حلال کرد وگفت چون کار بدین باریکی ست من ترک

خرا فروشی کنم و دکان را بر انداخت و از ابدالان گشت در فی ارشاد المریدین قال النبی صلی
الله علیه وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة وقال بعضهم طلب الحلال فریضة
علی الکل وترك الحلال فریضة علی هذه الطائفة الا حد الضرورة وقال علیه السلام
ان الله تعالی ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلة من اکل حراما لم یقبل منه صرف
ولا عدل فقیل الصرف النافلة والعدل الفریضة وقال علیه السلام العبادة علی عشرة
اجزاء فتسعة منها فی طلب الحلال وقد روی ان الصدیق رضی الله عنه شرب لبنا
من کسب عبده ثم سأله فقال تکهنت لقوم فاعطونی فادخل اصبعه فی فیه وجعل
یقیٔ حتی قال ظننت ان نفسه استخرج وحکی ان حکیما من الحکماء رای حکیما آخر
فقال کم وجدت عیوب الناس قال ان الله تعالی خلق اربعة عشر بحور سبعة فی السماء
وسبعة فی الارض فلو اغتسل لعبد فی هذه البحور کلها لا تطهر ما لم یحفظ نفسه من
الحرام وفی خلاصة السلوك وحکی ان موسی علیه السلام مر رجل وهو ساجد
یبکی ویسیل دموعه فقال موسی ع یارب اما ترحم عبدك قال جل جلاله لا ارحمه
ولو مات من بکائه لان فی بطنه طعاما حراما وعلی جسده کسوة حراما وعن النبی
انه قال انتهیت الی حشیش فی جبل وماء یخرج منه فتناولت وشربت واکلت من ذلك
الحشیش وقلت فی نفسی ان کنت قد اکلت یوما حلالا فهو هذا الیوم فهتفنی هاتف
ان القوة التی وصلت وصلتك ندمت باکیا شعر یقول الی الجهول بغیر علم ✤ دع
المال الحرام وکن قنوعا ✤ فلما لم اجد مالا وحلالا ولو اکل حرا نامت جوعا ✤ وروی
فی الاخبار ان رجلا کان یقول اللهم ارزقنی حلالا واسعا فنودی منه فان ذلك کان
رزق الانبیاء ولکن قل اللهم رزقا واسعا لا تواخذنی به کذا فی کفایة الشعبی وفی
روضة العلماء قیل فی تفسیر قوله تعالی واوحی ربك الی النحل الایة لما اکل النحل
طیبا حلالا صار روثها وحدنها طعاما للملوك وهو العسل قال الله تعالی فیه شفاء
للناس فکیف ابن آدم اذا اکل حلالا لا یصلح لصحبة الله تعالی واذا اصلح لصحبة الله
تعالی دخل الجنة قال علی رضی الله عنه ان آدم علیه السلام لما تناول من الشجرة

المنهية وهبط الى الدنيا فتقاء فقاء متعمدا فوقع على الارض فنبتت منه شجرة
السم فتناول منه الحية فصار سما واصل السم من ذلك فلما تاب آدم بقى فى
نفسه قوة تلك الشجرة فتولد منه قابيل فكيف حال من كان طعامه ماحراما
اما يضره فى الدنيا او فى الاخرة وفى تنبيه الغافلين عن انس بن مالك قال قلت يا
رسول الله ترك لقمة حرام احب اليك ام الف ركعة تطوعا قال ترك لقمة حرام
احب الى من الف ركعة تطوعا وقال بعض المفسرين فى قوله تعالى واوحى ربك الى النحل
الى قوله فيه شفاء للناس ان النحل يكون لهم رئيس يحفظهم عن تناول ما لا يحل لهم حتى
يكون العسل التى ياتى منهم شفاء للناس فان تناول واحد منهم ما لم يبح فان
الرئيس يمنعه من ان يضع العسل فى الموضع الذى يصنع سائر النحل ويقول انك
قد اكلت ما لا يحل لك فلا تخلط عسلك مع العسل الاخر فانه لا يكون شفاء للناس
كذا فى كفاية الشعبى اما بهتر نيست كه نان جو خورد وكذا فى شرعة الاسلام ومن سنة
الانبياء عليهم السلام اكل خبز الشعير فذلك اكثر طعامهم وكان نبينا عليه السلام
لا يشبع منه ثلاث ليال متواليات فلا ياكل الا منه اولا فيخلط برا بالشعير وفى الحديث
ثلث فيهن البركة البيع فى الاجل والمقارضة وخلط البر بالشعير للبيت لا للبيع ولا ياكل
مرققا ولا منخولا وفى فتاوى الحماوى وينبغى ان لا ينتظر الادام اذا حضر الخبز ويأخذ
فى الاكل قبل ان يوتى بادام اكراما للخبز قال عليه السلام اكرموا الخبز فانه من بركات
السموات والارض وقال عليه السلام اكرموا الخبز فان كرامة الخبز ان لا ينتظر الادام
قيل وهذا فى بيته واما فى الضيافة فينتظر الاذن وفى العوارف قال الحسين لا تجمع
بين الادامين فانه من طعام المنافقين وفى خلاصة الحقائق وحكى ان محمد بن واسع
اخرج خبزا يابسا فبله بالماء واكله بالملح وقال من قنع بهذا من الدنيا فلا يحتاج
الى الناس فى الدنيا ولا يخاف من الحساب فى العقبى بيت عزت ز قناعت ست
وخوارى ز طلب ✤ با عزت خود باش تو خوارى مطلب ✤ ولله در قائله شعر
لنقل الصخر من قلل الجبال ✤ احب الى من منن الرجال ✤ يقول الناس لى فى الكسب

عار + نقلت العار فی ذل السوال + واما اللباس الحلال فلقوله تعالی ولباس التقوی
ولقوله علیه السلام من اشتری ثوبا بعشرت دراهم فی ثمنیه درهم من حرام لا یقبل
الله منه صرفا ولا عدلا ای لا فریضة ولا نافلة ثم بعد ذلك ینظر فیه ان یکون
طاهرا لان طهارة الثوب شرط صحت الصلوة لقوله تعالی وثیابك فطهر وفی العوارف
قیل لبعض الصوفیة ثوبك مخرق قال ولکنه من وجه حلال قیل له وهو وسخ قال
ولکنه طاهر فالصادق لا ینبغی له ان یلبس الثوب الا لله وهو لستر العورة او لنفسه
لدفع الحر او البرد وکان الفقراء یلبسون المرقع دهرهما کانوا یاخذون الخرق من المزابل
ویرقعون وفی فتاوی الصوفیة روی انه کان علی ملاة فاطمة رضی الله عنها اثنی عشرة
برقعة وروی فی الاخبار انه لما رفع الله الی السماء فنظرت ملائکة السماء الی رقعة
فوجدوا فیه اربع مائة مرقعة مختلفة فتعجبوا من ذلك فقال الله تعالی لو کان
اربعة الاف لکان خیرا له ولم یکن معه شی من الدنیا الا هذا المرقع وکانت قصعة
خزف تشرب منه فرای رجلا یشرب بیدیه فالقی الخزف فقال انا غنی عن هذا
کذا فی کفایة الشعبی وعمر رضی الله عنه جامۂ مرقع داشت کہ سی رقعہ بروی دوختہ بود
وبعضی بزرگان برگ درختان را برژندہ وصل می کردند و خرقۂ بایزید چہار خرقہ بود یکی
شکر پارۂ برنگ مختلف دوم خرقۂ برابریشمی سوم خرقۂ خشت پارہ برنگ مختلف چہارم خرقۂ ژندہ
از صوف روی عن انس بن مالك رضی الله عنه قال رایت امیر المؤمنین عمر رضی
الله عنه یمشی حافیا فی سوق المدینة وهو یومئذ الخلیفة وعلیه قمیص مرقع فی
ما ثمانیة عشر مواضعا وهو یقول لنفسه انت عمر بن الخطاب انت امیر المؤمنین
لتطیعن الله تعالی ولا لتحرقن بالنار کذا فی کفایة الشعبی وفی التمتنی احب الوان
البیاض ولبس الاخضر سنة کما فی الشرعیة ولبس الاسود مستحب کما فی الخلاصة و
لا باس بالثوب الاحمر کما فی الزاهدی وفی الارشاد ولا یجوز الاحمر والاصفر وما
امداهما فجایز والازرق للمبتدی والاسود لمن فوقه ولا یجوز لبس الفرجی نخیر المتاخر
لان الفرجی هو الذی یشق قدامه والشق اشارة الی السوء الظاهر والباطن یعنی کما ان

ظاہرہ مزین باتباع السنۃ فباطنہ کذلک وھو کمال لایلیق الا بالمشائخ ولایخفی ان لاکل الحلال ولبس الحلال فوائد غیر متناہیۃ لایحتمل ہذا المختصر ضبطہا واللہ اعلم بالصواب

صو شرط دہم آنکہ باذن پیر خود نشستن بس قال اللہ تعالی یا ایہا الذین اٰمنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ الوسیلۃ وقال اللہ تعالی یا ایہا الذین اٰمنوا اتقوا اللہ وکونوا مع الصادقین وقال علیہ السلام الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ وایضا قال علیہ السلام من لا شیخ لہ فشیخہ الشیطان

آنکس کہ بعالمش نباشد پیری ✤ از قول نبی مرید شیطان باشد ✤

وقال اللہ تعالی فاسألوا اہل الذکر ان کنتم لاتعلمون وقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم واعلم ان البیعۃ من سنن الانبیاء علیہم السلام ومن الخلفاء الراشدین الی یوم القیمۃ بلا نکیر فلا یجوز لاحد من العلماء والصلحاء ادعاء الخلافۃ بلا رخصۃ والبیعۃ باختیارہ الا ان یکون لہ رخصۃ من الشیخ الذی ہو مأذون ومرخص بالتحقیق عن الاکابر المتابعۃ لدین نبینا صلی اللہ علیہ وسلم ومن لم یبایعہ الرخصۃ عن مثل ہذا الشیخ الذی ذکرنا فہو ضال ومضل وکان عاقبۃ امرہ بالکفر لانہ مدعی کذاب مفتری علی صاحب الشریعۃ بالتحقیق والمفتری علی صاحب الشریعۃ مفتری علی اللہ والافتراء علی اللہ کفر در کتاب بدر السعادت آوردہ ست کہ اگر مومنی دست بیعت بغیر پیر رسید ہر کافر گردد وفی رسالۃ حضرت شیخ ابواسحاق خلانی قدس سرہ ولابد للمرید طلب مرشد کامل مکمل ذات الشجرۃ اذا انبتت بنفسہا من غیر غارس تجف علی القرب ولو فرض انہا لا تجف فانہا تورق ولا تثمر ولو فرض انہا تثمر لایکون لثمرتہا طعم ثمرۃ البساتین وفی رسالۃ الاکابر وآنکہ بعض میگویند کہ ما را با خواجہ خضر علیہ السلام پیوندست آن سخن چیزی نیست واین سخن مشائخ پسند نکردند پس دست شیخی ظاہری باید گرفت لانا نحکم بالظاہر وحضرت یحیی منیری در مکتوبات آوردہ کہ چون مرید احوال سلوک ومقامات از کتاب معلوم کند وپیش شیخی نرود ہم چنان باشد کہ کسی با مردگان صحبت کند وہر کہ با مردہ نشیند لامحالہ مردہ دل شود ولہذا گفتہ اند کہ نہ مردہ

بہ از شیر مردہ ست سہ پیر را لابد راہ آمد ترا ✤ در ہمہ کاری پناہ آمد ترا ✤ چون تو

هرگز راه نشناسی زچاه ❊ بی عصا کش کی توانی بردراه ❊ کوه نامی آستین در ره بایست
اینچنین کاری نه کاری هرکسی ست ❊ پس ارادت وبیعت باشیخ حقیقی واجب ولازم
ست بقوله تعالی ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله الایه ولقوله صلی الله
علیه وسلم بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا الحدیث شعر تا نرسی بشیخ با
حق نرسی ❊ زیرا که میان شیخ وحق نیست دوئی ع رو گدائی کن که ما این از گدائی یافتیم ❊
کما قیل صحبوا مع الله تعالی فان لم یطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله تعالی بیت
از اثر صحبت ست هرچه درین عالم ست ❊ ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ❊ باید که در
طلب مرشد کامل باشی که این راه بس دقیق ست و راه زن بسیار ست بغیر هدایت و ارشاد
مرشد کامل سلوک این راه دشوار ست بیت رهبری جو که درین بادیه هر سو راهی ست ❊
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت ❊ آنرا که بر در سعادت نهاده اند صاحب روزگاری را
بر سر او آرند یا این را بر در او برند تا این دولت وی را نصیب گردد که عارفی فرماید
بیت این سعادت بزور بازو نه ❊ تا نه بخشد خدای بخشنده ❊ لقوله تعالی
ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء پس باید که شب و روز در طلب پیر کامل باشی تا ترا
مطلب حاصل شود بیت گر ترا در دست پیر آید پدید ❊ قفل وحدت را کلید آید پدید ❊
تا نیفتد بر تو مردی را نظر ❊ از وجود خویش کی یابی خبر ❊ گر تو بنشینی بتنهائی بسی ❊
راه نتوانی بریدن بی کسی ❊ سه پیر باید را و راهنما مرو ❊ از سر عمیا درین دریا مرو ❊
هرکه شد در ظل صاحب دولتی ❊ نبودش در راه هرگز خجلتی ❊ چنانچه گرسنه را از نان
ناگزیر ست وتشنه را از آب همچنین تشنگان بادیه طلب را از زلال نصائح و ارشاد
شیخ کامل چاره نیست ای عزیز چنانچه طبیب حاذق بمقتضای معرفت ترکیب تریاق
و معاجین از ادویه مختلف کند یکی دو مثقال و یکی سه مثقال تا صولت بعضی بضبط
بعضی شکسته شود و امتزاج آن جمله حاصل گردد همچنین حکما دین که انبیا و اولیا
اند چون بنور نبوت و ولایت اختلاف مواد امراض روحانی مشاهده کرده بجهت ازالت
هر مرضی نوعی از طاعت و ریاضت کرده اند پس عاقل امتثال امر طبیب واجب دانسته اند

خطرا امراض مفلجہ واسقام مہلکہ نجات یابد وبسعادت صحبت صالحہ فائز گردد وہر کہ بر مخالفت امر حکیم اصرار نماید خود را زیان کردہ باشد واز حکیم از سود وزیان وموافقت ومخالفت منزہ کہ من عمل صالحا فلنفسہ ومن اساء فعلیہا فعلیک ایہا المرید ان تفوض نفسک بالشیخ ظاہرا وباطنا ولا تخالفہ سرا وعلانیۃ فی کل ما یشیر الیک ویامرک وان لا تکون بقلبک اعتراض علیہ بوجہ من الوجوہ وتعتقد جمیع اقوالہ وافعالہ واحوالہ فانہا مملوۃ من الحکم والمصالح وان لم تعلمہا وعلیک ان تحفظ سرک حتی عن زرک الا عن الشیخ ولو کتمت نفسا من انفاسک عن الشیخ فقد خنت فی حق صحبتہ ولو وقع مخالفہ للمرید فیما امر بہ الشیخ فیجب علیہ ان تجلس بین یدیہ فی الوقت ثم یستسلم لما یحکم بہ علیک عقوبۃ لک علی الخیانۃ والمخالفۃ وعلیہ ان یواظب علی احضار صورتہ فانہ لا معین ولا ممد لہ فی نفی الوساوس ورفع الہواجس من مثل احضارہا وعلیک ان لا یضحک فی مجلس الشیخ ولا یغمض العینین فیہ ولا یدخل فی ذلک المجلس بغیر علم الشیخ واذنہ واذا سالہ الشیخ عن شیئ اجابہ قائما ولا یقول للشیخ لم فان المرید اذا قال لشیخہ لم لا یفلح ابدا وعلیہ ان یجتہد ویسعی جہدا تاما وسعیا بلیغا فی رعایۃ الادب فان التصوف کلہ ادب ومن ترک الادب رد الی الباب ولا یبلغ الرجال مبلغ الرجال الا بالادب اللہم زین قلوبنا بنور الطلب واعذنا من سوء الادب یا اخی ان اہم مالا بد للمرید فناءہ فی الشیخ فان الفناء فی الشیخ فناء فی اللہ تعالی وفی الفناء فی اللہ تعالی بقاء باللہ تعالی کذا فی الرسالۃ لا بدیۃ خواجہ جنید قدس سرہ مرید مبتدی را باید کہ در حضور شیخ مؤدب نشیند ودر غیبت مراقب باشد اما مرید منتہی را غیبت وحضور یکسان ست چنانچہ مولانا شمس الدین یحیی خلیفہ خدمت خواجہ چون از خانہ بخدمت شیخ روان شدی تمام راہ دست بستہ رفتی وگفتی شیخ می بیند ازان جہت با ادب می روم پس کمال مرید آن باشد کہ بر قول وفعل شیخ اعتراض نکند وہیچ کاری بغیر از اجازت مرشد نکند حتی قیل کل

مرید لم یکن الحجر رضا علیه فلا ینبغی ان یحجر حتی یامره الشیخ فان الحجر بغیر
امر الشیخ نشاط وما هو فعل النفس فذموم کذا فی ارشاد المریدین ؎
اگر بی پیر کاری پیش گیرد ✤ ہلاکت راز بہر خویش گیرد ✤ وقیل زیارة اهل القلب
خیر من زیارة الکعبة سبعین مرة کذا فی شمائل الاتقیاء باید که در پیش شیخ
همیشه نشسته باشد که تا علات درونی وبرونی دفع شود ولهذا قیل التقار الخلیل شفاء
العلیل ؎ امراض ظواهر وبواطن ببرند ✤ از یک نفس خویش چو عیسی نفس اند ✤
فالاحتیاج فی کل عصر الی صاحب ولایة فی الارادة ضروری والیه الاشارة بقوله
صلی الله علیه وسلم من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
فعلی المرید ان یعلم انه لیس احد من مشائخ وقته ان یوصله الی الله تعالی غیر
شیخه وان کان کل واحد من المشائخ موصوفا بهذه الخاصیة فانه لو خطر بال
المرید ان فی العالم احد ان یوصل الی الله تعالی غیر شیخه یتصرف فیه الشیطان نعم
من قال ؎ ما را بیکی کار بافی همه کس ✤ خانه کو پر از محبوب می باشد ✤ وعلیه ان
یعلم ان الشیخ جند من جنود الله تعالی ولا یسع له التصرف فی المشائخ بان یفضل
بعضهم علی بعض فان الفقراء کنفس واحدة فاذا خطر باله شئ من هذا یستعیذ
بالله من الشیطان الرجیم کذا فی شرح الامالی وفی عین المعانی حضرت شیخ محی الدین ابن
عربی وحضرت مخدوم جهانیان فرمودند که بر شیخ واجبست که مرید خود را از صحبت شیوخ دیگر
واصحاب ایشان منع کند وفی رساله عجالة الوقت مذکورست که ای درویش گاه می باشد
که هر چند که عارفی بمنصب ارشاد وتکمیل متحقق شده باشد اما طالبی را از وفتحی نصیب نباشد
بلکه از مرشدی دیگر فتح او نصیب باشد واگر طالبی دست ارادت بدست شیخی داد اما از و
ارشاد آن طالب نیامد وفیضی باو نرسید اگر دست ارادت بدست شیخی دیگر بدهد که از و
او فیضی درین راه برسد وارشاد آید قصوری ندارد اما باید که منکر شیخ اول نشود بلکه حصول
دولت صحبت شیخ دوم نیز باو هیچ فائده نخواهد رسید جز بعد وخذلان اعاذنا الله تعالی
من ذلک ولهذا قال علیه السلام من استخف باستاذه ابتلاه الله تعالی بثلث اشیاء

نمی ماحفظ وقصر عمره وکل لسانه عند النزع کذا فی خزانة الروایات ای طالب صادق
امتحان مشائخ بسیار شوم ست پس بهر شخصی که سیر وید باید که با خلاص تمام روی و بامتحان نروی
روزی شخصی بامتحان در مجلس محقق صمدانی خواجه عبد القادر جیلانی غجدوانی رحمه الله درآمد و
بخاطر خود گفته که اگر خواجه ولی ست برای من نان وحلوا بیارد و خواجه برای او نان وحلوا
آوردند و فرمودند که لشامت امتحان همین نان وحلوا ترا خواهد گشت و سلب ایمان تو خواهد
کرد بعد ازان چون بخانه خود باز آمد از همان نان وحلوا اورا درشکم گرفت وصنم صنم گویان
مرد فی القشیری وقال احمد بن عاصم التکاکی اذا جالستم اهل الصدق فجالسوهم
بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم ویخرجون منها من حیث لاتحسون
وفی العوارف ینبغی ان یکون المرید مع الشیخ لاینبسط برفع الصوت وکثرة الضحک والکلام
الا اذا بسطه الشیخ وان المرید لایبسط سجادته مع وجود الشیخ الا وقت الصلوة فان المرید
من شانه التبتل للخدمت وفی السجادة ایماء الی الاستراحة ولایتحرک فی السماع مع وجود
الشیخ الا ان یخرج عن حد التمیز کمال مرید آن بود که بر قول وفعل شیخ اعتراض نکند تا بمفارقت
حقیقی باشیخ روی نه نماید چنانچه خواجه احمد نهاوندی را حادثه چرانیدن خوکان پیش آمد صد هزار مرید
صاحب سجاده بدعقیده شدند مگر خواجه فرید الدین عطار بلکه ایشان را گفت که چرا موافقت نمیکنید علمای
آن عهد خواجه فرید الدین را تکفیر کردند که در کفر موافقت می نماید و چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی
رحمه الله می فرماید که ای عزیز بر شیخ خود اعتراض نکنی واعتراض بر شیخ آن ست که اگر از شیخ خود
مخالفتی بظاهر شرع به بینی و بگوئی که شیخ بر امر نامشروع مرتکب گشت جماعتی گویند که مرید را بر پیر
اعتراض نباید کرد و هرچه پیر کند تسلیم باید نمود این نشاید گفت که هرچه خلاف شرع بینی شاید
تا از پیر سوال کنی تا اگر جواب موافق کتاب وسنت گوید ازان اندیشه بد که بر دل تو گذر کرده بود
توبه کنی و اگر جواب موافق کتاب نگوید روا بود که بروی خلاف کنی زنهار این نگوئی که پیر
سری دارد که ما دران محرم نیستیم که این حرکت دیوست و وسوسه فاسد تا حدیکه خواجه جنید گوید
رحمه الله که علم ما مسند بکتاب خدای ست عزوجل هر که بجز این داند متابعتش نکن که سفله است
وهر که متابعت کتاب خدای وسنت رسول حق نداند او کافر باشد کذا فی مجموع ملکی و در رساله

سید علی همدانی در اطوار سبعه مسطور ست که مشائخ طریقت قدس سرهم فرموده اند که اگر صادقی ارادهٔ
مجمعی بیعت کرده باشد که در آن کس یک بدعت مکروه باشد بروی واجب ست که از بیعت آن مبتدع
برگردد که بروائی که بر سنن مصطفوی صلی الله علیه وسلم قدیم داشته باشد بیعت کند تا نباید که بشومی
آن بدعت که وی قبول کرده ست در ضلالت افتد وقال صاحب العوارف ینبغی للمرید انه
کلما اشکل علیه من حال الشیخ یذکر قصه موسی مع الخضر علیه السلام کیف کان الخضر
یفعل اشیاء ینکرها موسی فاذا اخبره الخضر بسرها رجع موسی عن انکاره واما بهتر این
ست که اگر پیر خود را فعل نامشروع می بیند باید که سوال کند اگر جواب موافق کتاب گوید شاید
که او را امتحان کرده واگر موافق کتاب جواب نگوید باید که از وی برگردد ولان نحکم بالظاهر ولان
الظاهر عنوان الباطن ولقوله صلی الله علیه وسلم کل باطن یخالفه ظاهر فهو باطل ولان
زماننا یفسد بقلة العلم واند راسه ان ابا یزید رحمه الله قصد رجلا مشهورا بالزهد والصلاح
فلما دخل مسجده راه بزق تجاه القبلة فرجع ابو یزید ولم یسلم علیه وقال هذا غیر مامون
علی ادب من آداب رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف یکون مامونا علی ما یدعیه فلو رایت
احدا یمشی علی البحر او یطیر فی الهواء ویاکل النار وغیر ذلک مما شبه الکرامات وهو
یترک فرضا من فرائض الله تعالی او سنة من السنن عامدا بلا عذر فاعلم انه کذاب فی دعواه و
لیس فعله کرامة بل هو سحر کذا فی ارشاد المریدین ولهذا قال الجنید رحمه
الله الطرق کلها مسدودة علی الخلق الا من اقتفی اثر محمد علیه السلام کذا فی القشیری
وفی رسالة المکی ومن شروط الشیخ ان یکون کریما رحیما صبورا حلیما غیر فظ ولا قط
ولا فاس ولا طواف فی الاسواق ولا جامعا للدنیا ولا محبا لزینتها ولا طلب جاه وصیت
واتباع ولا مقلب الحال ویکون للمریدین فی الشفقة کما کان النبی صلی الله علیه وسلم
لاصحابه ویکون مرخصا وماذونا عن المشائخ قدس سرهم در رسالهٔ مجالة الوقت مذکور
ست که مرتبهٔ مشیخت ومنصب ارشاد را شرائط ست عظیم ترین وواجب ترین آنها آنست
مجاز باشد از شیخی که مستحق باشد بشرائط شیخت ویا مجاز مامور من عند الله باشد کما فی قوت
القلوب لا تقعد علی سجادة المشیخة الا ان یقعدک شیخک او یقعدک الله تعالی اذا

یسالک لو مات مرشدہ قبل ان یصل ھو الی مقام التکمیل ثم تحقق بشرائط الارشاد فامرہ
اللہ تعالی بارشاد الطالبین و لو امرہ الشیخ المتوفی بعد الوفات من حیث الباطن فھو ایضا داخل
فیمن لہ امر اللہ تعالی لکن لابد لہ من ان یکون لہ شیخ فی الظاہر غایۃ ما فی الباب ان شیخہ قد توفی
قبل وصولہ الی مقام الارشاد فبعد وفاتہ وصل الی ذلک المقام و امر بالارشاد انتہی کلامہ محقق است
کہ در مرید قابلیت اصلی می باید یعنی محرم ازل نباشد تا سخن شیخ در وی موثر آید و گرنہ کوشش ہیچ ولی و
نبی در ہدایت او مفید نباید چنانچہ قصہ ابوطالب و سعی حضرت رسالت پناہ مشہور ست ٭ اگر
خدای نباشد ز بندہ خشنود ٭ شفاعت ہمہ پیغمبران ندارد سود ٭ در فوائد السالکین مذکور است
کہ حضرت شیخ ابن صیفی می فرمود ہر کہ بر من برای بیعت می آید آنچہ در لوح محفوظ ست نظر
می کنم اگر او از سعد ست فی الحال دست می دہم و اگر بر عکس ست چند گاہ توقف کنم تا از خدای
تعالی بخواہم کہ سعد شود بعدہ دست می دہم پس پیر باید کہ از ظاہر و باطن خبر داشتہ باشد ٭
تا پرورش و عاطفت شیخ نباشد ٭ از کوشش خود علم لدنی نتوان یافت ٭ بزرگان گفتہ اند
اگر کسی خواہد کہ مرید شود اگر مال دارد سہ قسم کند یک قسم بزن و فرزندان بدہد دویم قسم
بخویشان خود بدہد سیوم قسم پیش شیخ برد و تجرید شود از مال از جملہ آداب مریدان ست
کہ در پیش نظر شیخ خود وضو نکند و اگر در اثنای وضو کیف ما اتفق شیخ عبور کند باید کہ زود برخیزد
و تعظیمش بجا آرد و الا در علمش بی برکتی پیدا خواہد شد چنانچہ مشہور ست از امام زفر روزی وضو
می ساخت حضرت امام ابوحنیفہ کوفی بر سرش رسید و بقیہ وضو ماندہ بود در خاطر امام زفر
گذشت کہ وضو را باتمام کردہ تعظیم ایشان بجا آرم از صدور این فعل در علم ایشان ہیچ برکت نماند
و گرنہ در علم و در اجتہاد از امام محمد و امام ابو یوسف کم نبودہ اند بسبب این بی ادبی روایت امام
زفر مفتی بہ نشد کذا فی رسالہ شیخ تاج الدین و از جملہ ادب این ست کہ در موضعی کہ شیخ بر آن
جا نشستہ بود پا بر آن جا نہ نہد و بی وضو دست بر جامہ و مصلای شیخ نہ نہد کذا فی ارشاد
المریدین کہ روزی خواجہ عبد اللہ انصاری بطریق سہو پائی بر مصلای شیخ خود ابوالحسن خرقانی
ماندہ بود و از ان استغفار نکردہ در ایامی کہ در ہری بود پیش بادشاہ عصر کہ در بلخ می بود می نمودہ اند کہ او بد مذہب
و ملحد ست و مستحق عذاب و عقوبت حکم شد کہ ایشان را بیارند و سنگسار کنند بموجب آن ایشان را بند کردند

ربجانب بلخ می آوردند مردمی که از جانب بلخ بجانب هری می رفتند در راه پیش آمدند و
گفتند که همه اهل بلخ سنگها مهیا کرده منتظر اند و می گویند که زندیقی را می آرند او را می خواهیم
تا سنگسار کنیم حضرت خواجه عبد الله انصاری ازان واقعه متحیر شدند و تفکر و تفحص نمودند
که کدام جریمه سبب این واقعه و موجب این مؤاخذه شده بعد از تفکر و تامل بسیار بخاطر ایشان
رسیده که روزی بسهو پای بر مصلای حضرت شیخ خود شیخ ابو الحسن مانده بودم و ازان
صورت اعتذار و استغفار واقع نشده فی الحال در مقام انابت و رجوع شدند و استغفار
نمودند و درهمین شب بادشاه شیخ ابو الحسن را در خواب دید که ایشان فرموده اند عبد الله از
جریمهٔ خود استغفار کرد و من از و عفو کردم او را هیچ تشویش و زحمت نرسانید و او را عزیز
و محترم دارید چون از خواب بیدار شد ازین واقعه متاثر شده اشارت و فرمان حضرت شیخ
را امتثال نموده با همه اعیان و اشراف حضرت خواجه عبد الله را استقبال نمودند و در خدمت
و ملازمت ایشان قواعد تعظیم و تبجیل مرعی داشتند و بعد از چند روز ایشان را با عزاز و اکرام
بسیار اجازت مراجعت فرمودند نقل من ملفوظات خواجه احرار در آداب المریدین آورده
مرید را باید که در وقت نشستن چنان نشیند که سرهای انگشتان پای یا پهلوی او
بجانب شیخ نشود و در مجلس سخن آهسته در گوش کس نگوید تا اهل مجلس در گمان بد نیفتند و از
پیش چراغ و آفتاب و مهتاب روشنائیها چنان نگذرد که سایهٔ او بر شیخ افتد و با شیخ
بظاهر نزدیک نباشد تا در مهلکه نیفتد و از عظمت شیخ چنان منهزم و مخذول نباشد
که اگر سایه او بر من افتد می سوزم چون آداب مرید بر مرشد و رافت مرشد کامل بر مرید
شنیدی و دریافتی اکنون طریق بیعت بشنو و دریاب بدانکه بیعت زنان روایت قال
الله تعالی یا ایها الذین اذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی ان لا یشرکن بالله شیئا و
لا یسرقن و لا یزنین الآیة اختلاف کردند که مشائخ بکدام طریق بیعت می دادند روی عن
عمر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه اذا کان بایع النساء
دعا بقدح من ماء فیغمسن ایدیهن فیه و غمس رسول الله صلی الله علیه و
سلم یده فیه و بعضی مشائخ نیز بمتابعت آن حضرت علیه السلام عورات را بیعت باین طریق

بیکشانیدند و بعضی مشائخ یک گوشه ردا یا پاره کرباس در دست خود گرفته و گوشه دیگر آن
زنان تا نبه داده تا دست بدان کرباس نهاده بیعت می کنانیدند آن نیز مروی ست زیرا که
در روضة الاحباب آورده که صاحب تلخیص المغازی می گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم ثوب بدست خود نهاده از بالای آن ثوب دست بایع را مسح میفرمودند پس معلوم
شد که بیعت کردن مردان و زنان لازم ست بر مرشد کامل خصوصًا سالک را فالمرید
اذا جلس الخلوة بنیة الاربعین باذن الشیخ الکامل المکمل عسی ان یفرق بین
الحق والباطل در سراجة الهدایة آورده است که شیخ علاؤ الدین و اولیاء دیگر هیچ کس را دست
نمی دادند که از ان جهت که ما غرق شدگانیم در بحر ذنوب و دست غیر روا نتوانیم گرفت اما
اکثر مشائخ دست بیکدیگر دادند به نیت آنکه شاید که دست آمرزیده گرفته شود آمرزیده گردیم
فی زماننا ان للمرشد ینبغی ان یاخذ ید اخیه المؤمن لان الله تعالی هو الغفار یغفر
ذنوبه بسببه ولا یمهل فی اخذ الید لانه قال الله تعالی وامر بالمعروف وانه عن المنکر
طریق بیعت گفتن شنیدی و دریافتی اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در وقت بیعت گفتن چه
چیز باید خوانانید اول باید که این آیت بخواند یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین استغفر الله العظیم لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه توبة عبد مذنب ظالما لنفسه ولا یملك لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة
ولا نشورا استغفر الله من کل ذنوب کلها صغیرها وکبیرها وسرها وعلانیتها وتبت
الیه المعاصی من الذنوب الذی لا یعلم والذی لا اعلم بعده این آیة بخواند ان الذین یبایعونك
انما یبایعون الله تا اجرا عظیما بعد ازان بگوید این دست خدا ایست و پیغمبران گواه
گرفته ایم و شیخ زمان من ست به جمیع ترتیبهای مشائخان بعد ازان این دعا بگوید اللهم طهر
قلوبنا من النفاق واعمالنا من الریاء والسنتنا من الکذب والغیبة والبهتان وبطوننا
من الحرام وفروجنا من الزناء وایدینا من السرق واعیننا من الخیانة وسماعنا من
سماع اللغو والغیبة وارجلنا من غیر الطاعة برحمتك یا ارحم الراحمین مرید از

توبہ و تلقین فارغ شود بر پیر واجب ست کہ بر سر او مقراض راند و گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم صلی اللہ علیہ
وسلم و مقصرین لاتخافون آن کہ مقراض براند و باید کہ بر موی پیشانی براند و سہ موی بردارد
و بجای آن سہ موی سہ تخم سعادت بنشاند و گفتہ اند کہ چرا از سہ موی زیادہ بر نمی دارد زیرا کہ
سہ موی خصلتی دارد کہ آنرا شاخہای جہل گویند سر آن را بردارد بجای آن شاخ سعادت بدارد
باب معرفت پروردہ و در زمین عبودیت بنظر رحمت می پروردہ و آن سہ موی کہ از پیشانی
مرید بردارد یکی ازان جہل ست و دوم ازان کبر ست و سوم از آن بخل ست و آن شاخہای
تخم معرفت ست یکی ازان شریعت و دوم ازان طریقت و سیوم از آن حقیقت ست و چون
شاخ جہل بردارد و تخم شریعت بجای او بنشاند چنان کہ علم و ادب و نماز و روزہ و زکوٰۃ
و حج بجای آن دارد و شاخ دوم کبر است بجای آن تخم طریقت بنشاند چنان کہ اعمال باطن
ست مثل شب بیداری و کم خوری و ذکر لا الہ الا اللہ و تلاوۃ قرآن و صائم الدہر در شب نماز
و سیوم شاخ بخل ست بجای آن تخم حقیقت بنشاند کہ ہر چہ بیند حق بیند و شاخ سعادت و سخاوت را
جنبد و ہیچ جانی نرنجاند بجای جہل علم بنشاند و بجای بخل سخاوت بنشاند و بجای کبر تواضع بنشاند
و چون این تخم ہای شریعت و طریقت و حقیقت بر می آید بکمال بر سد از علم شریعت معرفت پیدا کند
از علم طریقت کشف و کرامات حاصل کند و علم لدنی نیز حاصل کند و از علم حقیقت بینائی و شنوائی
و گویائی و بویائی و دوائی ظاہر و باطن حاصل کند این ست طریق سلسلہ عالیہ سہروردیہ و قادریہ
و اکثر مشائخ قدس سرہم و نیز اولاد مخدوم بہاؤ الدین زکریا باین طریق مقراض رانند بعد از بیعت
و گفتہ اند کہ اصل این مقراض راندن از شیث پیغمبر و از اسمٰعیل پیغمبر علیہما السلام آمدہ ست
واللہ اعلم بالصواب آنکہ پیوستہ باطہارت بودن و قال اللہ تعالیٰ رجال یحبون ان یتطہروا
واللہ یحب المطہرین و لان اللہ طیب لا یقبل الا طیبا و عن عثمان رضی اللہ عنہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اخبرنی جبرئیل علیہ السلام من توضأ فاسبغ الوضوء
غفر لہ کل ذنب ما بین الوضوء الی الوضوء و فی خلاصۃ الحقائق قیل الطہارۃ بالماء
عند وجودہ و بالتراب عند عدمہ وہما اصل خلقۃ البشر و بہما اطفاء نیران
الاخرۃ والطہارۃ الباطنۃ خضوع البدن و خشوع القلب و حضور الرب فی خلاصۃ

الحقائق قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤتی برجل یوم القیامۃ فیوزن اعمالہ فترجح سیأاتہ
علی حسناتہ فیؤتی بالخرقۃ التی کان یمسح بہا وجہہ واعضاءہ فیوضع فی کفۃ حسناتہ
ولہذا لم یکرہ ابو حنیفۃ رحمہ اللہ مسح ماء الوضوء والغسل بالخرقۃ وقال بعض اہل
المعرفۃ من دوام علی الوضوء اکرمہ اللہ تعالی بسبع خصال اولہا ترغیب الملائکۃ فی
صحبتہ والثانی لا یزال القلم رطبا من کتابۃ ثوابہ والثالث یسبح اعضاءہ وجوارحہ
والرابع لا یفوتہ التکبیرۃ الاولی والخامس اذا نام بعث اللہ تعالی ملائکۃ یحفظونہ
من شر الثقلین والسادس یسہل اللہ تعالی علیہ علی سکرات الموت والسابع یکون فی
ذمۃ اللہ تعالی وامانہ ما دام علی الوضوء ؎ باوضو باش در ہمہ اوقات * تا ترا نور
دل قرین باشد * بر وضو کس مواظبت نکند * غیر مؤمن کہ پاک دین باشد * و در رسالہ
عجالۃ الوقت آوردہ کہ وضو بر دو نوع ست صوری و معنوی وضو صوری غسل اعضاء مخصوص ست
وضو معنوی پاک کردن صفحہ دل ست از نقوش خیال ماسوی اللہ ؎ وضو از بہر آب رو
چکنی * دست از خود بشو وضو چہ کنی * و مرید را باید کہ یک دم بی وضو نباشد و یک قدم
بی وضو بر ندارد کہ دشمن شیطان در کمین است و وضو سلاح اوست چنانچہ مصطفی صلی اللہ
علیہ وسلم می فرماید کہ الوضوء سلاح المؤمن پس وضو سلاح مؤمن ست و ہر کس کہ با سلاح
باشد لشکر شیاطین و جن بر و ظفر نیابند و از ایشان محفوظ باشد صادق باید کہ وضو از حضور
دل سازی و دو رکعت نماز با خلاص تمام گذاری و دعاء آمرزش گناہ از درگاہ حق سبحانہ
و تعالی طلبی و حق سبحانہ و تعالی میفرماید کہ ہر کس کہ بجای رود و وضو نسازد بر من ظلم کردہ
باشد و چون وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد و نیز بر من جفا کردہ باشد و چون نماز گذارد
و آمرزش نخواہد نیز بر من جفا کردہ باشد و چون آمرزش خواہد اگر بدو رحمت نکنم من بر و ظلم
کردہ باشم یعنی من برو رحمت کنم کذا فی آداب المریدین و فی مشکوۃ المصابیح عن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لبلال عند صلوۃ الفجر یا بلال حدثنی
بارجی عمل عملتہ فی الاسلام فانی سمعت دق نعلیک بین یدی فی الجنۃ قال ما عملت
عملا ارجی عندی انی لم اتطہر طہورا فی ساعۃ من لیل ولا نہار الا صلیت بذلک الطہور

ماکتب لی ان اصلی متفق علیہ وفی العوارف والاولی ان یتوضاء مستقبل القبلۃ
یبتدئ بہ بسم اللہ الرحمن الرحیم ویقول رب اعوذ بک من ھمزات الشیطان واعوذ
بک رب ان یحضرون ویقول عند غسل الید اللھم انی اسالک الیمن والبرکۃ واعوذ
بک من الشوم والھلکۃ ویقول عند المضمضۃ اللھم صل علی محمد واعنی علی تلاوت
کتابک وکثرۃ الذکر لک ویقول عند السواک اللھم اجعل تسویکی ھذا محصنا للذنوب
ومرضاۃ لک یاسیدی بیض بہ وجھی کما تبیض بہ اسنانی ویقول عند الاستنشاق
اللھم صل علی محمد واوجد نی رایحۃ الجنۃ وانت عنی راض ویقول عند الاستنشار
اللھم صل علی محمد واعوذ بک من روائح النار وسوء الدار ویقول عند الغسل الوجہ
اللھم صل علی محمد وبیض وجھی یوم تبیض وجوہ اولیائک ولا تسود وجھی یوم تسود وجوہ
اعدائک وعند غسل الیمین اللھم صل علی محمد واتنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا
وعند غسل الشمال اللھم انی اعوذ بک ان تؤتینی کتابی بشمالی اومن وراء ظھری و
عند مسح الراس اللھم صل علی محمد وغشنی برحمتک وانزل علی من برکاتک واظلنی
تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک ویقول عند مسح الاذنین اللھم صل علی محمد
وعلی آل محمد واجعلنی ممن یستمع القول فیتبع احسنہ اللھم اسمعنی منادی الجنۃ
مع الابرار ویقول فی مسح العنق اللھم فک رقبتی من النار واعوذ بک من السلاسل
واغلال ویقول عند غسل قدمہ الیمنی اللھم صل علی محمد وثبت قدمی علی الصراط
مع اقدام المؤمنین ویقول عند الیسری اللھم صل علی محمد واعوذ بک ان نزل
قدمی علی الصراط یوم نزل فیہ اقدام المنافقین واذا فرغ من الوضوء یرفع
راسہ الی السماء ویقول اشھد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشھد ان محمدا
عبدہ ورسولہ سبحانک اللھم وبحمدک لا الہ الا انت عملت سوء وظلمت نفسی
استغفرک واتوب الیک فاغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم اللھم صل علی محمد
واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطھرین واجعلنی صبورا شکورا واجعلنی
اذکرک ذکرا کثیرا وسبحہ بکرۃ واصیلا والاولی للمتوضی ان یشتغل حالۃ التوضی

بکلمة الشهادة لا بالدعوات لان لقبول الدعاء شرائط کثیرة اما کلمة التوحید
فیقبل من کافر اللعین فمن المسلم الموحد اولی ان یقبل الله تعالی کذا فی فتاوی الصوفیة
و فی کنز العباد آورده باید که پاره آب از فضالۀ آب وضو ایستاده بخورد که دران شفاعت است
امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه فضالۀ آب وضو ایستاده بخورد و گفت هر که فضلۀ آب
وضو بخورد خدای تعالی آن را علاج بیماری ها گرداند که جملۀ طبیبان از معالجت آن عاجز
آیند در اوراد شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره آورده است باید که بعد از طهارت شانه کند
چون خواهد محاسن را شانه کند اول ابرو را شانه کند و بگوید اللهم زینی بزینة اهل التقوی
اللهم انی اسالک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجا من الدنیا الی رحمتک بعد
از ان موی لب را شانه کند و بگوید اللهم عافنا من کل بلاء الدنیا و عذاب الاخرة پس
از ان محاسن را شانه کند و ابتدا از بالای محاسن کند جانب راست تا جانب چپ پس از ان
فرود جانب چپ تا جانب راست و بگوید اللهم سرح عنا الهموم والغموم و وسوسة
الشیطان سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوایب و سورة الم نشرح
بخواند و شانه از محاسن پیش سینه فرود می آرد و بعد از ان تحیت وضو بخواند انتهی
کلامه و فی تحفة السالکین و قال انس بن مالک رضی الله عنه قدم النبی صلی الله
علیه وسلم المدینة و انا یومئذ ابن ثمان سنین فقال لی یا بنی ان استطعت ان
لا تزال علی الطهارة فافعل فانه من اتاه الموت وهو علی الوضوء اعطی الشهادة فمتی
احدثت فعلیک بالتوضی فی الحال فان لم یکن الماء حاضرا فتیمم واطلب الماء فاذا وجدت
الماء فتوضاء وصل رکعتین الا ان یکون الوقت من الاوقات المکروهة گفته اند که حکمت چیست
که الله تعالی فرمود که خلقکم من تراب ثم من نطفة حکمت این است تا با آب طهارت و بخاک تیمم
کنند تا چون فردا قیامت شود از تو هم دو بوی آید و دیگر گفته اند که دریا را آتش
و آید دو چیز توان کشت با آب و بخاک و چون طهارت را هر دو چیز کرده شود آتش دوزخ
کشته شود والاولی ان یجدد الوضوء لکل صلوة ولکن للمبتدی عدم الخروج من
الخلوة انفع من تجدید الوضوء و قال صاحب العوارف سمعت بعض الصالحین یقول

اذا حضر القلب فی الوضوء یحضر فی الصلوٰۃ پس سالک را باید کہ ہیچ عبادتی و ہیچ کاری نکند مگر بحضور قلب کما قال علی کرم اللہ وجہہ لا خیر فی عبادۃ لا تفقہ فیہا ولا فی قراءۃ لا تدبر فیہا ان اباحامد الغزالی رحمہ اللہ لما وصف لہ فی بعض القری لرجل صالح فقصدہ نزائراً فوافقہ وھو فی صحراء لہ یبذر الحنطۃ فی الارض فلما رای اباحامد جاء الیہ واقبل علیہ فجاء رجل من اصحابہ وطلب منہ البذر لینوب الشیخ فی ذلک وقتا اشتغالہ بالغزالی فامتنع ولم یعطہ البذر فسالہ الغزالی عن سبب امتناعہ فقال لانی ابذر ھذا البذر بقلب حاضر ذاکر ارجو البرکۃ فیہ ولکل من یتناول منہ شیئا فلا احب ان اسلمہ الی ھذا فیبذرہ بلسان غیر ذاکر وقلب غیر حاضر خصوصا باید کہ در طہارت غفلت نکند و سخن نگوید لان الطہارۃ شرط للصلوٰۃ ولما لم یوجد الشرط لا یوجد المشروط وعن الحسن بن علی رضی اللہ عنہ انہ اذا کان توضاء صفر وجہہ وارتعدت اعضاءہ واسنانہ حتی یسمع صوتہا فقیل لہ فی ذلک فقال وکیف لا ارتعد وانا اتقدم الی العالم الکبیر البصیر کذا فی کفایۃ الشعبی و در اوراد شیخ الشیوخ مذکور است کہ برای دفع کاہلی نماز و غلبہ خواب بسیار ساختن وضو است وقال عدی بن حاتم ما اقیمت الصلوٰۃ منذ اسلمت الا وانا علی الوضوء وقیل کان ابراھیم بن ادھم بہ قیام فقام فی لیلۃ واحدۃ نیفا وسبعین مرۃ وکل مرۃ یجدد الوضوء ویصلی رکعتین وقیل ان بعضھم ادب نفسہ حتی لا یخرج منہ الریح الا فی البراز یراعی الادب فی الخلوات ومن افعال الصوفیۃ الاحتیاط فی استیفاء الماء للوضوء قیل کان ابراھیم الخواص اذا دخل البادیۃ لا یحمل معہ الا رکوۃ من الماء وربما کان لا یشرب منہا الا القلیل یحفظہ للوضوء وقیل انہ کان یخرج من مکۃ الی الکوفۃ ولا یحتاج الی التیمم بحفظ الماء للوضوء ویقنع بالقلیل للشرب و در نفحات آوردہ کہ ابو الاسود را وقتی در بادیہ تشنہ ابل خورد گفت پدر در باش کہ من رفتم خورہ او مطہرہ از شیر پر کرد و بوی داد و برفت وی را چون بطہارت احتیاج شد خواست کہ طہارت کند از مطہرہ شیر بیرون آمد از راہ برگشت و گفت آب ندارم کہ طہارت کنم مرا آب واجب ترا ز شیر مطہرہ را از شیر تہی کرد و از آب پر کرد و برفت ہر گاہ کہ طہارت کردی آب فرو آمدی و چون تشنہ گرسنہ شدی

شیر وقیل اذا رایت الصوفی ولیس معه رکوۃ اوکوز فاعلم انه قد عزم علی ترک الصلوۃ
شاء ام ابی وحکی عن ابن الکرسی انه اصابه جنابة لیلة من اللیالی وکانت علیه مرقعة
ثخینیة غلیظة فجاء الی دجلة وکان برد شدید فحزنت نفسه عن الدخول فی الماء
لشدۃ البرد فطرح نفسه فی الماء مع المرقعة ثم خرج من الماء وقال عاهدت الله ان لا
انزعها من بدنی حتی تجف علی قیل فلم تجف علیه شهرا کاملا لثخانتها وغلظها ادب
بذلک نفسه لما حزنت عند الائتمار لامر الله تعالی وحکی عن الحصری انه قال مهما انتبهت
من اللیل لا یحملنی النوم الا بعد ما اقوم واجدد دلیلا یعود الی النوم وانا علی غیر طهارۃ کذا
فی العوارف فی رسالة الابدیة ولا بد للمرید الجلوس علی الطهارۃ فمتی احدثت توضاءت
وصل رکعتین الا ان یکون وقت قد نهیت عن ایقاع الصلوۃ فیه وهی ثلثة اوقات عند طلوع
الشمس وعند غروبها وعند الاستواء الا یوم الجمعة فان الصلوۃ فیه یجوز وقت الاستواء
وفی مشکوۃ المصابیح عن ابی الخلیل عن ابی قتادۃ قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کرہ
الصلوۃ نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة رواه
ابو داؤد وفی رسالة المکیة وقال صاحب العوارف وکرہ جماعة من العلماء تحیة الطهارۃ بعد
الصلوۃ العصر واجازہ المشائخ والصالح وفی خلاصة الحقائق وعن علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه انه قال ینبغی للعبد ان یتوضاء خمسة من الوضوء الاول وضوء القلب
من المکر والخدیعة والکبر والحسد والبغض والعداوۃ لقوله تعالی وثیابک فطهر
ای قلبک والثانی وضوء اللسان من الغیبة والکذب والزور والبهتان لقوله ولا
یغتب بعضکم بعضا والثالث وضوء البطن من الشبهة والحرام لقوله تعالی کلوا من طیبات
ما رزقناکم والرابع وضوء الظهر من لبس الحرام لقوله تعالی ولباس التقوی ذلک
خیر والخامس وضوء الظاهر لقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الایة وفی
اخلص الخلاصة عن بعض اهل المعرفة انه قال اغسلوا اربعا باربع وجوهکم بماء
اعینکم والسنتکم بذکر خالقکم وقلوبکم بخشیة ربکم وذنوبکم بالتوبة الی مولاکم
وفی الخلاصة الوضوء ثلاثة انواع فرض وهو الوضوء لصلوۃ الفریضة والصلوۃ

الجنازة وسجدة التلاوة وواجب وهو الوضوء للطواف ومندوب وهو الوضوء للنوم وعن الغيبة والكذب وانشاد الشعر المذموم ومن القهقهة والوضوء على الوضوء والوضوء لغسل الميت وفى شرح السنة والمستحب ان يتوضاء لكل صلوة وان كان على الطهارة لا ثمار بما يجرى على لسانه كذبا وغيبة اوشى مما يا ثم فينبغى ان يجدد الوضوء لرفع الحدث الظاهر فان كان الوضوء يتولى رفع الاثم كذا فى الكافى وفى المشكوة المصابيح عن ابن عمر رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضاء على طهر كتب لله عشر حسنات رواه الترمذى وفى شرعة الاسلام ومن مات على الوضوء مات شهيدا ومن مات طاهرا مات فى شعارة ملك يستغفر له ومن بات طاهرا بات عابدا وعرج بروحه الى السماء قال النبى صلى الله عليه وسلم من بال ثم نام كان كمن مات مع الكلاب والخنازير فى المزابل ومن استنجاء ثم نام كان كمن صلى مع انبياء بنى اسرائيل فى المسجد الاقصى ومن توضاء وثم نام كان كمن صلى مع جبرئيل وميكائيل تحت العرش ومن توضاء وصلى ركعتين ثم نام كان كمن صلى معى و اصحابى فى المسجد الحرام وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يتوضاء فيحسن الوضوء ثم يقوم فيصلى ركعتين مقبلا عليهما بقلبه ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم فلا يأكل ولا يشرب ولا يتكلم ولا ينام الا على طهارة كاملة ليحصل ببركة طهارة الظاهرة طهارة الباطن وسلامة الصدر اذ لا يؤذن بالدخول فى الحضرة الصمدية الا من اتى الله بقلب سليم ومن لم يطهر ظاهره على قانون الشريعة لا يمكنه ان يطهر باطنه بآداب الطريقة لان الظاهر عنوان الباطن واذا دام على الطهارة اوشك ان لا يتلالاء فيه انوار الربانية من طريق العكس ثم ينعكس منه الى مراة الخيال فيشاهد ذلك بعين قلبه فيرى فى الظلمات ما لم يكن يرى قبل ذلك بعين قلبه فيرى فى الظلمات ما لم يكن يرى قبل ذلك آداب شريعت وضو وفضيلت آن دريافتى ادعيه كه بعد از وضو و بعد از تحيت وضو بايد خواند بشنو و درياب بعد از وضو دعاى مذكور بخواند و اين رباعى نيز بخواند كه ثواب واجب

بسیارست چنانچه بزرگان فرموده اند سر در خم چوگان تو مانیم چو گوی ✤ بیرون نه
ز فرمان تو دل یک سر موی ✤ ظاهر که بدست است شستیم تمام ✤ باطن که بدست تست
آن را تو بشوی ✤ بعد از ان تحیة الوضو بخواند بعد از تحیة الوضو این دعا بخواند اللهم
نور ظاهری بنور عبادتك وباطنی بنور معرفتك وقلبی بنور محبتك وروحی
بنور مشاهدتك وسری بنور مکاشفتك برحمتك یا ارحم الراحمین وبعد ازان
برای جمیع مهمات این آیه هفت بار بخواند واذا سالك عبادی فانی قریب الایة ۲ سه
بار بخواند بار خدایا عفو خطا کن بار خدایا بذل عطا کن بار خدایا دفع وبا کن اغثنی
یا غیاث المستغیثین ونیز این رباعی هم خواند رباعی یا رب من اگر گناه بیحد کردم ✤
دانم به یقین که بر تن خود کردم ✤ هر چیز که رضای تو نبود ست در آن ✤ برگشتم و توبه کردم و بد کردم ✤
ولا یخفی ان التوضی فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب آنکه خواب
نکردن و پهلو بر زمین نه زدن وقال الله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون
ربهم خوفا وطمعا وقال الله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما وقیل فی
قوله فلا تعلم نفس ما اخفی لهم قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون کان عملهم قیام اللیل
وقیل فی قوله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة فاستعینوا بصلوة اللیل علی مجاهدة
النفس ومصابرة العدو وفی الخبر علیکم بقیام اللیل فانه مرضاة بربکم وهو داب الصالحین
قبلکم ومنهاة عن الاثم وملغاة للوزر ومذهبة کید الشیطان ومطردة للداء عن
الجسد وقد کان جمع من الصالحین یقومون اللیل کله حتی نقل ذلك عن اربعین
من التابعین کانوا یصلون الغداة بوضوء العشاء منهم السعید بن مسیب وفضیل
عیاض وابو حنیفة وغیرهم کذا فی العوارف وفی الغیاثی لو تکلم فی الخلوة او نام بطلب
خلوته بخلاف المعتزلة هذا مذهب اهل الله تعالی کذا نقل من تحفة الفقهاء در رساله
عجالة الوقت آورده ست که درویش را باید که یک ماه یا باربعین خلوت نشیند و درین مدت
اصلا خواب نکند واگر عیاذا بالله یک چشم زدن خواب برو غالب شود آن خلوت او بشکند
واز سر نیت خلوت کند نعم من قال رباعی در خواب مشو که خواب با درگ ست جفت ✤ از خواب

کسی را گل شادی نشگفت + برخیز و نیاز کن بدرگاه خدا + کاندر لحد تنگ بسی خواهی خفت +
در خواب شدم بمن خردمندی گفت + برخیز و نشین که سالها خواهی خفت + وقتی خواجه کنیزکی
را خرید چون شب شد کنیزک را گفت که جای خفتن من راست کن تا بخسپم کنیزک گفت ای
خواجه ترا هم خواجه هست گفت هست کنیزک گفت آن خواجهٔ تو خواب میکند گفت نه گفت شرم
نداری که خواجهٔ تو خواب نکند و تو خواب کنی با نصف العبد کیف تنام اللیالیا + وان سیدک
حاضر لاینام ابدا بیت بده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بنده اندر خواب + حکایت
آورده اند که وقتی درویشی جوانی را دید که تمام شب در کوچه استاده بود درویش از وی سوال
کرد که تمام شب از چه استاده بودی جوان گفت اینجا حبیبهٔ دارم مرا امشب وعدهٔ وصل داده است
از آن منتظر او بودم درویش را تنبیه شد که محب مجازی برای وعدهٔ حبیبه خود نخفت وای
بر کسیکه دعوی محبت او کند و تمام شب بخسپد بیت گر تو هستی مرد عاشق شرم دار + خواب
را با دیدهٔ عاشق چکار + وفی الخبر یا احمد عجبت لعبد دخل فی الصلوة وهو یعلم
الی من یرفع یدیه ومن هو قدامه وهو ینعس ولله در قائله عجبا لمن یحب کیف
ینام + وکل قوم علی المحب حرام رباعی چشمی که در و خمار بود چون خسپد + آنرا که غم یار
بود چون خسپد + ای دیده گنه میکنی و میخسپی + آنکس که گنهگار بود چون خسپد + نقل است
که وقتی سلیمان دارانی رحمه الله حوری را در خواب دید گفت ای سلیمان تو خوش میخسپی
و مرا از برای تو مهیا کرده اند اگر مرد پنداری ترک خواب کن و همه عمر خود را ضایع مکن بیت
چون چنین کاریست اندر ره ترا + خواب چون می آید ای ابله ترا + عزیزی رگان گفته
اند که اگر خفتگان بدانستند که از ایشان چه فوت می شود هرگز خواب نمیکردند و لمؤلفه
ولو یعلم الناس ما فات منهم + فوالله ما ناموا فی العمر ابدا + نقل است
که چون مهتر ابراهیم علیه السلام را فرمان شد که اسمعیل را قربان کن ابراهیم با اسمعیل گفت
علیهما السلام که در خواب دیدم که می گویند که اسمعیل را قربان کن پس اسمعیل گفت که سزای
کسیکه خواب کند ازین بدتر باشد اگر تو خواب نمیکردی نه من بلی رسیدم و نه تو بلی پسر حکایت
پیری ضعیف را پرسیدند که ترا هیچ آرزوئی مانده است گفت بلی یک آرزو دارم و آن اینست

که میخواهم که نیم شب برخیزم و طهارت کنم و سر بسجده نهم قوت یاری نمیدهد **حکایت** بزرگی بود
که هرگاه که شب درآمدی می گفتی الحمد لله الذی نجانی من اولاد آدم آری شب خانهٔ انس ست
و هر که در خلوتخانهٔ انس خواب کند او را مرده باید گفت نه خفته لان النوم اخ الموت و اگر مرد
هوشیاری بقدر امکان خود بیدار باش خواب را گرد چشم خویشتن مگذار **للمؤلف** استیقظ وانتبه
یا طالب حتی الامکان ٭ لان النوم یفوت مطلب الانسان ٭ **ثم اعلم** یا طالب المولی انک ان
عجزت عن قیام اللیل کله فیستحب لک قیام ثلثیه او ثلثه **لقوله تعالی** یا ایها المزمل
قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه **و فی العوارف** فقد قیل ینبغی
ان یکون ثلث اللیل والنهار نوما حتی لا یضطرب الجسد فیکون ثمانی ساعات النوم ساعتین
من ذلک یجعلهما المرید بالنهار وستة ساعات باللیل ویزید فی احدهما وینقص فی الاخری
علی قدر طول اللیل وقصره فی الشتاء والصیف ولا یضر ذلک اذا صار بالتدریج عادة واقل
الاستحباب سدسی اللیل فاما ان ینام ثلث اللیل الاول ویقوم نصفه وینام سدسه الاخر او ینام
النصف الاول ویقوم الثلث وینام السدس الاخر روی ان داؤد علیه السلام قال یا رب انی احب
ان اتعبد لک فای وقت فاوحی الله تعالی الیه یا داؤد لا تقم اول اللیل ولا آخره فانه من قام
آخره نام اوله ومن قام اوله نام آخره ولکن قم وسط اللیل تخلو بی واخلو بک وارفع الی
حوائجک وفی عین العلم ونیام عند الغلبة هو المأثور فورد کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
ولا یصلی بعدها فورد **صحیح البیاض** لیصل احدکم من اللیل ما تیسر فاذا غلبه
النوم فلیرقد وورد لا تغالبوا اللیل وفیه التعبد علی ملال وجاء اثمه اکبر من نفعه وتحمل
ما لا یطاق **درویش** را باید که خود قصد خواب نکند مگر بغلبهٔ خواب زیرا که حق تعالی فرمود که
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و هرگز خواب نکردن خاصهٔ ملائکه ست لان البشر لا یخلو من البشریة
نقل ست یکی از بزرگان گفت خداوندا بر تو هرگز خواب فرو آید فرمان شد که دو قرابه در دست
گیر چون بگرفت خواب برومی غالب گماشت دست برهم زد دو قرابه را بشکست خطاب شد
ای بنده دو قرابه در دست خود داشتی چون خواب بر تو آمد نتوانستی که آن هر دو قرابه نگاهداری
ما را که هفت شیشهٔ مینائی چرخ میباید نگاهداشت اگر بچشم ما خواب باشد چه حال خواهد شد چنانچه

قول باری ست لا تاخذہ سنة ولا نوم **لمولفه** اردت ان احیی اللیالی کلها + وکیف احییها انما انا بشر + پس باید کہ حتی الامکان بیدار باشی وپہلو بر زمین نزنی اگرچہ رخص هستی در شریعت برای خواب کردن وپہلو بر زمین زدن ولکن عند الصوفیین لا رخصة فیه اصلا ولذا قیل گر تجلی دوست خواہی بر دوام + خواب غفلت بر تن خود کن حرام + خواب غفلت بر دل ما پردہ ہاست + ورنہ دائم ہست تجلی والسلام + حتی بعض بزرگان پای خود دراز نکردند نہ در خلوت ونہ در بیرون تا بہ پہلو زدن چہ رسد **حکی** انه قال السری صلیت ورد لیلة من اللیالی ومددت رجلی فی المحراب فنودیت یا سری کذا تجالس الملوك فضممت رجلی وقلت وعزتك لا مددت رجلی ابدا وقال الجنید فبقی ستین سنه ما مد رجله لیلا ولا نهارا **لمولفه** یا طالبا سر لا تظن انهم + عاشوا فی الدنیا کعیش الملوك + کانوا فی الدنیا کانهم غریب + قلوبهم مغموم ووجودهم ملوك + کما قال الله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم الایة ونگوئی کہ ایشان توفیق یافتند وما موفق نیستیم بلکہ ایشان جد وجہد تمام کردند ووجود خود را فنا ساختند ولقد صدق من قال ؏ توفیق بہانہ است اگر عازم راہی + بشتاب کہ سرمایۂ توفیق شتاب است ؏ از تو جہدی واز خدا توفیق + جہد وتوفیق ہر دو ہست رفیق + وحضرت عطار میفرماید ؏ گر کسی گوید نباید طاعتی + لعنتی بارد بروہر ساعتی + تو مکن در یک نفس طاعت رہا + پس منہ طاعت چو کردی پر بہا + ثواب بیداری شب را شنیدی ودریافتی اکنون اقسام نوم را بشنو ودریاب فی الشمنی قیل النوم علی خمسة انواع العیلولة وهی النوم وقت الفجر الی طلوع الشمس یورث الفقر والغیلولة وهی النوم وقت الاشراق الی ... یورث الغفلة والظلمة والقیلولة وهی النوم بعد الضحی الی وقت الاستواء یورث الغنا والراحة والکیلولة وهی النوم بعد الظهر والعصر الی المغرب یورث الآ... والعلة والفیلولة وهی النوم وقت المغرب الی العشاء یورث الجهل والفتنة وقال علیه السلام من نام حتی اصبح بال الشیطان فی اذنیه ودر حدیث دیگر وارد شدہ کہ شیطان موی سر را سہ گرہ می دہد تا خواب غالب شود ونماز فجر از دست رود وقال

النبی صلی اللہ علیہ وسلم النوم علی سبعة اوجه نوم الغفلة ونوم الشقاوة ونوم اللعنة ونوم العقوبة ونوم الراحة ونوم الرخصة ونوم الحسرة اما نوم الغفلة فی مجلس الذکر ونوم الشقاوة فی وقت الصلوة ونوم اللعنة فی وقت الصبح ونوم العقوبة بعد صلوة الفجر ونوم الراحة وقت القیلولة ونوم الرخصة بعد صلوة العشاء ونوم الحسرة فی لیلة الجمعة کذا فی مشارق الانوار وقیل یستحب احیاء خمس لیل فی السنة لیلة الجمعة ولیلة الفطر ولیلة الاضحی ولیلة النصف من شعبان واول لیلة سبعة وعشرون من رجب چون اقسام نوم شنیدی ودریافتی اکنون **ثواب نماز شب بشنو ودریاب** قال علیه السلام رکعتان فی جوف اللیل خیر من الدنیا وما فیها وقال علیه السلام من صلی باللیل حسن وجهه بالنهار **وفی العوارف** قال سهل بن عبد الله التستری یحتاج العبد الی السنن والرواتب لتکمیل الفرائض ویحتاج الی النوافل لتکمیل السنن ویحتاج الی الادب لتکمیل النوافل **پند سالک را ناچارست از کثرت نوافل در شب و روز** چنانچه پای مبارک آنسرور علیه السلام را ورم شد از کثرت نوافل کما قال صاحب قصیدة البردة هضما لنفسه شعر ظلمت سنة من احی الظلام الی ٭ ان اشتکت قدماه الضر من ورم ٭ وفی شمائل النبوی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم یصلی حتی تنتفخ قدماه فیقال له اتفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک قال افلا اکون عبدا شکورا وکان وظیفة ابیحنیفة رحمة الله فی الیوم واللیلة اربع مائة رکعة کذا فی فتاوی الصوفیة وفی فتاوی فخر الدین اداء صلوة التطوع افضل من صوم التطوع **نقل ست** از منصور حلاج که هر روز صد رکعت نماز گزاردی و پنج نوبت غسل کردی وفی حاصل الحیات آورده است که از عارف ربانی واقف اسرار نهانی اویس قرنی منقول ست که در شب گفتی هذه لیلة الرکوع بیک رکوع بسر می بردی و در شب دیگر گفتی هذه لیلة السجود بصبح میرسانیدی گفتند ای اویس چه طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بیک حال می گزرانی گفت کجاست شب دراز کاشکے ازل و ابد یک شب بودی تا بیک سجده آخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریه های بسیار کردمی

بہ نیم شب کہ ہمہ مست خواب خوش باشند		من و خیال تو و نالہا می درد آلود
نشیم کہ بسوز و گریہ باشم ہمہ سال		قوت از تن خویش می تراشم ہمہ سال
تا نیک و بد خلق نباید دیدن		شب زندہ و روز مردہ باشم ہمہ سال

قیل لما حبس الحلاج قید من کعبہ الی رکبتیہ ثلثة عشر قید وکان یصلی مع ذلک فی کل یوم ولیلة الف رکعة کذا فی فصل الخطاب وکان لابیحنیفة رحمہ اللہ جار وله ابنة لاتخرج الا اللیل فتری اباحنیفة رحمہ اللہ قائما فی سطحہ یصلی فتظنہ شجرة فلما توفی ابوحنیفة رحمہ اللہ قالت یا ابت این ذهبت تلک الشجرة التی کانت فی منزل ابی حنیفة فبکی الرجل قال قطعت تلک الشجرة کذا فی دستور القضاة وفی شرعة الاسلام ویواظب علی نوافل العبادة ولایسرع فیها فانها مفتاح محبة اللہ تعالی وقربة وقرة اعین الصدیقین وانها جوابر نقصان الفرائض لاسیما فانها داب الصالحین ومکفرة السیات ومطردة للداء وبرکة فی العمر ومنجاة عن الاثم پس باید کہ نماز تہجد گزارد دوازدہ رکعت واقلہ دو رکعت یا چہار رکعت قال اللہ تعالی ومن اللیل فتہجد بہ نافلة لک وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم صل من اللیل ولو قدر حلبة شاة وقیل قد یکون ذلک قدر اربع رکعات وقیل قدر رکعتین وقیل فی تفسیر قوله تعالی تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء هی قیام اللیل کذا فی العوارف ونیت تہجد چنین کند نویت ان اصلی للہ تعالی رکعتین صلوة التہجد تکمیلا للفرائض وحفظا للایمان وتوسیعا للرزق وتطویلا للعمر اللهم اقض حوائجنا وحوائج جمیع المؤمنین متوجها الی جهة الکعبة الشریفة اللہ اکبر باید کہ قراءت لیس بخواند زیرا کہ سہ دل جمع میشوند وقتی کہ سہ دل جمع شوند دعا مستجاب باشد یکی دل آدمی دوم دل شب کہ نصف شب باشد وسوم دل قرآن کہ سورہ یس باشد ویصلی الضحی والاشراق وصلوة الزوال وصلوة التسبیح وما بین العشائین ویصلی فیہ ست رکعات صلوة الاوابین ویقول بعدها انہ کان للاوابین غفورا وان یصلی فیہ عشرین رکعة فهو افضل ویواظب علی رکعتی تحیة الوضوء وعلی رکعتی تحیة المسجد وسائر النوافل وقال صاحب العوارف فکرہ جماعة من العلماء تحیة الطہارة بعد

(حاشیہ) در بیان تہجد و اشراق و چاشت و زوال و اوابین و تحیة الوضوء

صلوة العصر واجارة المشائخ والعالم الحزن قيل وكان عبد الله بن غالب يصلي الضحى مائة ركعة
ويقول بعد صلوة الضحى اللهم بك احاول وبك اصاول وبك اقاتل كذا في حصن الحصين
وقيل يقرأ مائة مرة رب اغفر لي وارحمني واهدني وارزقني وتب علي انك انت التواب
الرحيم وبعد التهجد يشتغل بالذكر وبالدعاء لان الدعاء من العبادة وبالمناجات **حكي**
ان الامام احمد بن حنبل رأى ربه في المنام الف مرة فقال يا رب كيف النجاة من زوال
الايمان وانا اخاف فقال الله الزم هذا الدعاء اللهم صغر الدنيا باعيننا وعظم جلالك
في قلوبنا اللهم وفقنا لمرضاتك وثبتنا على دينك بفضلك وكرمك يا اكرم الاكرمين
ويا ارحم الراحمين كذا في اخلص الخالصة حكي عن الليث انه قال رأيت عقبة بن
نافع ضرير البصر ثم رأيته بصيرا فقلت له بم رد عليك بصرك فقال اتيت في منامي
فقيل لي قل يا قريب يا سميع الدعاء يا لطيفا لما يشاء رد علي بصري فقلتها فرد
الله علي بصري ويقرأ سائر الادعية ثم يشتغل بالمناجات وفي اخلص الخالصة قيل
المناجات عرض ما في الفؤاد على رب العباد **نقل ست** از شمس الائمة الحلوائي او نقل میکند
از عمر النابی که می گفت شنیدم از اباجعفر هاشمی که میگفت که دیدم پدر خود را در خواب پرسیدم
که ای پدر با تو حق تعالی چه کرد گفت غفر لی یعنی بیامرزید مرا گفتم بچه سبب گفت از این که بعد
از نماز تهجد این مناجات پارسی می خواندم **مناجات** پادشاها بنظر رضا و رحمت بنگر و خداوندا
ظاهر و باطن ما را از طلب رضای خود جمع دار تفرقه و پریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه
همه مسلمانان دور دار عفو و عافیت را قرین وقت ما کن عنایت و رعایت را سابق و قائد ما
گردان ما را بدست تفرقه ما باز مده ما را با ما مگذار ما را بر ما مگمار ما را از شر ما نگهدار کار ما
و کار همه مسلمانان در عافیت و در رضای خود باصلاح آر کرده را درگذار و آینده را نگاهدار
هرچه بر بنده بخشی دینی بخش با رضای خویش قرین بخش ما را بقهر خود مخذول مکن ما را بدون
خود مشغول مکن ما را از یاد خود معزول مگردان اگر بپرسی حجتی نداریم و اگر بسوزی طاقتی
نداریم و اگر بسنجی بضاعتی نداریم از بنده خطا و زلت و از تو همه بخشش و عطا و رحمت
ای قدیمی لم یزل و ای حکیمی بی بدل اللهم اصلحنا واصلح فساد قلوبنا واصلح فساد فعالنا

واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد احوالنا واصلح فساد صدورنا واصلح ولاة امورنا و اصلحدات بیننا واصلحنا بما اصلحت به عبادک الصالحین یا خیر المسئولین یا مصلح الصالحین ویا اکرم الاکرمین احترلنا بخیر توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین ۞ اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وبارک وسلم علیهم **ومناجات** حضرت شاه عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ برای حفظ ایمان باید خواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم علیهم الٰهی اگر از من بیچاره کفری یا خطائی ویا گناهی صغیره وکبیره ویا زنائی ویا غیبتی ویا دروغی ویا لهوی ویا لغوی ویا حرصی ویا حسدی ویا عجبی ویا کبری ویا ناحقی ویا نفاقی ویا حرامی ویا بدگمانی ویا بدنظری ویا بدوهمی ویا کراهتی ویا ترک امانتی ویا ترک دیانتی ویا ترک صیانتی ویا ظلمی ویا تعدی درحق آدمی ویا درحق جانوری ویا دررعایت استاد وپیر ویا درحق مادر وپدر که هر یکی ازینها بحکم خداوند تعالی جل جلاله وبجز رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی شاید ویا فسقی ویا فجوری ویا غفلتی ویا بدعتی ویا تقصیری که بفرمان خدای تعالی وبفرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بقصد ویا بفراموشی کرده باشم ویا درخاطر گزشته باشد ویا برزبان رفته باشد قولاً وفعلاً حاضراً وناظراً ظاهراً وباطناً لیلاً ونهاراً سراً وجهراً اولاً وآخراً قدیماً وجدیداً ازینجمله گناهان باز آمدم وپشیمان شدم وتوبهٔ نصوح کردم که باز ازینها در وجود من در نیاید واز سر تجدید مسلمان شدم وایمان آوردم واقرار کردم بوحدانیت خدای تعالی وانچه فرموده ست خدای تعالی وایمان آورده ام بدانچه ایمان آورده است محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وبیزارم ازانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیزارست ودُور بوده ست وبصدق ویقین دل میگویم لا اله الا الله محمد رسول الله الٰهی هم بدین اقرار وتصدیق جمیع دمهای من ثابت داری الٰهی هم بدین اقرار وتصدیق دم آخر من ثابت داری الٰهی هم بدین اقرار وتصدیق ابد الآباد وبلقا دیدار خود مشرف گردانی بحرمت محبت خود وبحق خواجه کائنات وخلاصهٔ موجودات وصدر بدر عالم صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه اجمعین آمین یارب العالمین یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر مناجات امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ بخواند مناجات ملکا بادشاہا
وخداوندا و رحیما زبان مارا کہ خطیب منبر دہان ماست بذاکرہ اذکروا اللہ ذکرا کثیرا
گویا دار الہی دیدۂ مارا کہ راہ بین یقین ماست بہ بینائی فانظر والی آثار رحمۃ اللہ بینا
دار الہی گوش وہوش مارا باستماع فاذا قرئ القران فاستمعوا لہ شنوا دار الہی صندوق
دل مارا از وسوسۃ الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنۃ والناس ایمن دار
الہی جلال دل مارا کہ سلطان ولایت ایمان ماست از پادشاہ اولئک کتب فی قلوبھم
الایمان معزول مگردان الہی دستہای مارا از گرفتن لقمۂ ناوجہ ولا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل نگاہدار الہی قدم مارا از قرب ان لھم قدم صدق عند ربھم ثابت
دار الہی فرزندان مسلمانان را در مکتب کرامت الرحمن علم القران بتعلم علم مشرف گردان
الہی مادران وپدران مارا کہ محبوس زندان لحد گور خانۂ مار و مور کہ اسیر خاک گشتہ اند
بہ بشارت یبشرھم ربھم برحمۃ برحمت خویش برایشان بشارت رسان الہی در آن
ساعت کہ اجل ما در رسد وجنازۂ مارا از دروازۂ بنای فانی بیرون کنند مارا از تلقین ان
اللہ یغفر الذنوب جمیعا جدا مگردان الہی سلاطین دہر را بداد عدل وانصاف ان اللہ
یامر بالعدل والاحسان آراستہ دار الہی مسافران کہ در سفر وحضر اند انما جزاء
الذین یحاربون اللہ ورسولہ در امان دار الہی بیماران اہل ایمان را از دار وخانۂ
وننزل من القران ما ھو شفاء ورحمۃ للمؤمنین معجون لطف کرامت کن الہی پیران
طریقت را کہ ہادیان دنیا وآخرت اند بتشریف بل احیاء عند ربھم مشرف گردان الہی آب
مبارک بر تارک نبات ونباتات وانزلنا من السماء ماء مبارکا چنانچہ اوست بارندہ درمیان
خلق پایندہ دار الہی توانگران را بخلعت الاغنیاء من التعفف آراستہ دار الہی درویشان
را بصبر ان اللہ مع الصابرین قرین گردان الہی علماء دین را بدرجات والذین اوتوا
العلم آراستہ دار الہی چون عمر ما وکافۂ اہل اسلام بخاتمت در رسد ہمہ را با سعادت ختم
گردان ودعا مستجاب وشہادت روزی گردان یا الہ العالمین ویا خیر الناصرین
ایضاً بخواند الہی از ان وقت باز کہ مرا از حقۂ عدم بوجود آوردن تا ہذا الوقت

انچه از افعال غیر رضای تو در شریعت وحقیقت ومعرفت از دست و عضا بعمداً و خطاً
او سرّا و علانیة رفته باشد یا خواهد رفت یا خواهد گذشت میدانم یا نمیدانم از جملهٔ معاصی
ماضی وحال و استقبال بطوع و رغبت خویش توبه کردم و باز آمدم و از سر مسلمان میشوم
کلمه شهادت می گویم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهی
قلبی محجوب ونفسی معیوب وعقلی مغلوب وهوائی غالب وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر
ولسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا ستار العیوب ویا غفار الذنوب الهی خیرک
کثیر وعفوک یسیر فاعف عنا بفضلک وکرمک الهی من ضعیف درمانده
را ومن نحیف از درها رانده را ومن عاجز در بدر گشته را ومن زناردار خرقه پوش را ومن
استاد مکتب عاصیان را ومن گندم نمای جو فروش را ومن تائب ناتمام را ومن منقاد
فرمان شیطان را بفضل عمیم خود و لطف قدیم خود از هوای نفس اماره خلاصی ده و از کید
چشم بدکاره پناهی ده الهی توبه نصوح کرامت کن طاقت عدل تو ندارم و امید فضل
تو دارم ملکا مرا توفیق ده تا ترا پرستم بی توفیق پرستیدن نتوانم خداوندا مرا تعریفی ده تا
ترا بشناسم بی تعریف شناختن نتوانم الهی ضائع کردم عمر خود را در انچه که رضای تو نبود وصلی
الله علی سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین دیگر بخواند الهی اگر بدرقهٔ حفظ تو همراه انبیا
وابرار ومعصومان رهبری کند پس اشقیا وفجار وعاصیان را که کند واگر سیلاب عفو تو اوساخ
آثام تیره روزگاران اشرار نشوید که شوید واگر دریای رحمت سرگشتگان تیه ضلالت را دست
نگیرد که گیرد واگر سحاب کرمت امطار رحمت بر جان ناجان بوادی غفلت نبارد که بارد واگر
نسیم عنایت کشتی غرق شدگان دریای معصیت و بوار از غرقاب مخالفات بساحل توبه
وانابت نیارد که آرد در شب جمعه برای هر حاجت این نماز بخواند نویت ان اصلی لله تعالی رکعة
واحدة متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر . الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار
وانا انزلناه بیست و پنج بار و سورهٔ اخلاص صد بار التحیات درست خواند و بعد از سلام
سر بسجده رود و رخ راست بر زمین نهد هفتاد بار بگوید الهی بحرمت آن وقت وآن ساعت که تو
بودی و هیچکس نبود و بعده رخ چپ بر زمین نهد و بگوید الهی بحرمت آن وقت وآن ساعت که تو

نماز برای حاجت

باشی و همچنین نباشد بعده پیشانی بر زمین نهد و بگوید الٰهی تو یکی و رکعت یکی و حاجت
من روا کن بعده کلمهٔ تمجید هفتاد بار بخواند درود هفتاد بار و استغفار هفتاد بار بخواند حاجت
او برآید **صلوٰة الحاجة** يصلي ركعتين في الاولى الفاتحة الف مرة والاخلاص
مرة وفي الثانية الفاتحة مرة والاخلاص الف مرة ثم يسلم ويسأل الحاجة فانه
اسرع الاجابة مجرب مجرب مجرب **لدفع** الطاعون يصلي من كان صالحاً في ذلك
المقام كل ليلة ركعتين يقرء في كل ركعة الفاتحة مرة ويٰس مرة ويقول بعد السلام
يا حليم يا احدى والف مرة **لدفع** الامراض والاسقام من كان فيها رئيسا يصلي سبع
ليال كل ليلة اربع ركعات يقراء في كل ركعة الفاتحة مرة والفيل ثلث مرات والاخلاص
خمس عشر مرة ويقول بعد السلام سبعمائة مرة يا سلام **صلوٰة** العاشقين اربع
ركعات يقراء في كل ركعة الفاتحة والاخلاص مرة فيقول في الاولى مائة مرة
يا الله وفي الثانية يا رحمن وفي الثالثة يا رحيم وفي الرابعة يا ودود من صليها جعله
الله من المقربين **صلوٰة** الواصلين دو رکعت نماز گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه
الم ترکیف بخواند و در دوم بعد از فاتحه لایلاف بعد از سلام سر برهنه کند و دستار
در گلو اندازد و استاده شود و سر انگشت پای راست بر بالای سر انگشت چپ نهد باقی
راست بر هوا ماند و زور بر پای کند و تسبیح در دست گیرد هزار و یکبار یا بدوح گوید بعده
بنشیند و دستار بر گردن نهد هزار و یکبار یا رب گوید **صلوٰة** الموحدین یک رکعت
بگزارد در رکعت صلوٰة الموحدین نیت کند بعد از فاتحه قل هو الله چهل و یکبار بخواند بعد
ازان در هر دو سجده بعد از تسبیح بیست و یکبار انت حاضری گوید بعد ازان سر بر جانب
راست نهد بیست و یکبار الله حاضری گوید بعد ازان سر بجانب چپ نهد بیست و یکبار
الله ناظری گوید بعد از سلام صد بار این دعا بخواند الٰهی احدی صمدی فردی من
عندک مددی الیک منتهٰی طلبی کرمک سببی عجل فرجی بحق محمد ن العربی یا وهاب
یا وهاب یا وهاب دوگانهٔ هزار سجده بگزارد در هر رکعتی بعد فاتحه سورهٔ اخلاص یگان بار
بخواند در هر رکعتی پانصد سجده بدهد بعد هر سجده جلسه کند و در هر جلسه این دعا بخواند

لدفع الطاعون

وپیش از شروع صد بار درود و صد بار استغفار بگوید و دعا اینست اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شریك لك لبیك وسعدیك والخیر فی یدیك لبیك لبیك والرغباء الیك والعمل لك **لمؤلفه** علیك اخذ هذا واخذت من الصالحین وبلغت الیك وانما انا من المبلغین فان قبلت عنی فكنت من الفائزین وان لم تقبل عنی فكنت من الخاسرین شرط سیوم آنکه صائم بودن لقول عائشة رضی الله تعالی عنها لا اعتكاف الا بصوم ولا اعتكاف الا فی مسجد جامع رواه ابوداؤد كذا فی مصابیح المشكوة وفی المتمنی الصوم شرط فی الاعتكاف عندنا وعند مالك وعند الشافعی واحمد لقوله علیه السلام لا اعتكاف الا بصوم واعلم ان الصوم شرط لصحة الاعتكاف الواجب ولصحة التطوع فی روایة الحسن عن ابی حنیفة رحمه الله **واعتكاف** بر سه نوع ست واجب ست وسنت ست ونفل ست واجب آنست که مسلم برخود لازم گیرد وسنت در عشرهٔ آخره ماه رمضان که رسول علیه السلام بران مواظبت کرده ست ونفل آنست که در مسجد درآید نیت اعتکاف واین قسم با صوم وبغیر صوم جائزست کذا فی المضمرات معلوم شد که اعتکاف بغیر از صوم درست نیست صوم را فضیلت بسیارست که در احادیث وارد شده است وفی مشكوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لكل شئ زكوة وزكوة الجسد الصوم رواه ابن ماجة المراد بالزكوة الصدقة وصدقة الجسد ما یخلص به عن النار وعن ابی امامة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله جعل الله بینه وبین النار خندقا كما بین السماء والارض رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم كل عمل ابن ادم یضاعف الحسنة بعشرة امثالها الی سبع مائة ضعف مرات قال الله تعالی الا الصوم فانه لی وانا اجزی به یدع شهوته وطعامه من اجلی للصائم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربه ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسك والصیام جُنّة الحدیث

بیان اعتکاف

رقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی مائدۃ مالا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیہا الا الصائمون بدانکہ در صوم داشتن تمام دہر اختلاف
کردہ اند بعضی بزرگان در تمام عمر خود صوم نگاہ داشتند وبعضی گاہ صائم وگاہ مفطر
می بودند وکان ابو عبد اللہ بن جابر صام نیفا وخمسین سنۃ لا یفطر فی السفر ولا فی الحضر
فجہد بہ اصحابہ یوما فافطر فاعتل من ذلک ایاما فاذا رای المرید صلاح قلبہ من
دوام الصوم فلیصم دائما ولیدع الافطار جائعا فہو عون حسن لہ علی ما یرید کما فی
العوارف روی عن ابی موسی الاشعری رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
صام الدہر ضیقت علیہ جہنم ہکذا وعقد تسعین ای لم یکن فیہا موضع عن
محمد بن الیمانی انہ قال اخترت صوم الدہر بما سالت ستۃ نفر عن ستۃ اشیاء
فاجابوا بجواب واحد سألت الاطباء عن اشفی الادویۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل
وسألت العباد عن انفع الاشیاء فی عبادۃ الرحمن فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت
الحکماء عن اعون الاشیاء علی طلب الحکمۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت
الزہاد عن اقوی الاشیاء علی الزہد فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت العلماء
عن افضل الاشیاء علی حفظ العلم فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت الملوک عن اطیب
الادام والاغذیۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل کذا فی الخلاصۃ وعن بریدۃ قال دخل
بلال علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو یتغدی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم الغداء یا بلال قال انی صائم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ
صلعم نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنۃ اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح
عظامہ ویستغفر لہ الملائکۃ ما اکل عندہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی
مشکوۃ المصابیح وکرہ قوم صوم الدہر وقد ورد فی ذلک ما رواہ ابو قتادۃ رض قال
سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیف من یصوم الدہر قال لا صیام ولا افطر
وسرور عالم ہم گاہ صوم میداشتند وگاہ افطار می کردند کما روی عن عائشۃ رضی
اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر

حتی تقول لا یصوم وما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صام شهرًا الا رمضان
الحدیث ومنهم من کان یصوم یوما ویفطر یوما وقد ورد افضل الصیام صوم
اخی داؤد کان یصوم یوما ویفطر یوما فاستحسن ذلك قوم من الصالحین
لیکون بین حال الصبر وحال الشکر ومنهم من کان یصوم یومین ویفطر
یوما او یصوم یوما ویفطر یومین وقیل کان سهل بن عبد الله یاکل فی خمسة
یوما مرة وفی رمضان یاکل اکلة واحدة وکان یفطر فی کل لیلة بالماء
القدوح للسنة آدرحق اہل تجرید بہتر ست صوم دہر و شتن لقوله علیه السلام
یا معشر الشباب من استطاع منکم المرأة فلیتزوج فانه اغض للبصر واحصن
للفرج ومن لم یستطع فعلیه الصوم فانه له وجاء رواه البخاری ومسلم
وفی خلاصة الحقائق وقال بعض اهل المعرفة الصوم ثلثة صوم العام و
صوم الخاص وصوم الاخص اما صوم العام ترك الاکل والشرب والوقاع
وصوم الخاص محافظة الجوع وان یعفو عمن یظلمه ویکف لسانه عن اهل
القبلة وصوم الاخص ترك ما سوی الله وقال اهل الریاضة الصوم للمبتدئ
جنة وللمحسن جنة قیل الصوم دواء الذنوب ویحیی القلوب چون ثواب صوم
واقسام آن شنیدی و دریافتی اکنون ثواب خوردن و دعیہ کہ در وقت
افطار کردن باید خواند بشنو و دریاب وفی الارشاد ولو قسم المفطر
شطرین یاکل نصفه اول اللیل ونصفه سحرا کان حسنا سحر خوردن مستحب
ست لقوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة وعن عمرو بن العاص
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا
وصیام اهل الکتاب اکلة السحر رواه مسلم وتعجیل افطار و تاخیر سحور نیز مستحب
ست زیرا کہ رسول علیه السلام فرمود ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار
وتاخیر السحور والسواك کذا فی کنز الاوراد وفی مشکوٰة المصابیح عن سهل
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر

ما عجلوا الفطر متفق علیه وعن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی احب عبادی الی اعجلھم فطرا رواہ الترمذی
وعن ابی ھریرۃ رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یزال الدین ظاھرا ما عجل الناس الفطر لان الیھود والنصاری یؤخرون
رواہ ابو داؤد وابن ماجہ بدانکہ افطار کردن اولی بخرماست اگر خرما نباشد
بآب افطار کند لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانہ
برکۃ فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانہ طھور رواہ احمد وفی شرعۃ الاسلام
وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یفطر فی الصیف علی الماء وفی الشتاء علی
التمر وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یفطر بثلاث تمرات او علی شیئ لم تمسہ
النار در تحفۃ المریدین آوردہ ست باید کہ بعد از نماز خفتن روزہ بکشاید تا شرف
بین العشائین دریافتہ باشد بطاعت وعبادت اما پیش از نماز شام بنمک یا بآب روزہ
بکشاید تا بسنت عمل نمودہ شود وسنت ست کہ گاہ گاہی خادم کوزۂ آب بر مجلسیان
برگرداند وچون درویشان بہ خلوت درآیند باید کہ خادم کوزہ بدر خلوتیان آرد وناخن
بر کوزہ زند تا ہر کرا رغبت بود بستاند واولی آنست کہ خلوتی آب کم خورد تا خواب
وثقل کم بود در کنز الاوراد آوردہ ست کہ در وقت افطار بگوید اللھم لک صمت
وبک آمنت وعلیک توکلت وعلی رزقک افطرت واگر اورا در روز دوم نیت
روزہ باشد بگوید وبصوم غد نویت والا نگوید وایضا بگوید سبحانک اللھم و
بحمدک تقبلہ منی انک انت السمیع العلیم ایضا در وقت افطار بخواند الحمد
للہ الذی اعاننی فصمت ورزقنی فافطرت یا واسع المغفرۃ عن عبد اللہ بن
مسعود رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من صام
یوما ثم قال فی آخرہ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو الغفور یکون عما لغا ورفث
فی صومہ کذا فی فتاوی الصوفیۃ واذا افطر قال ذھب الظماء وابتلت العروق
وثبت الاجر انشاء اللہ تعالی وایضا اللھم انی اسئلک برحمتک التی وسعت کل

شیئ ان تغفر لی ذنوبی فان افطر عند قوم قال افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة وان اکل مع مجذوم او ذی عاھة قال بسم اللہ ثقةً باللہ وتوکلا علیہ واذا اکل الطعام فلیقل اللھم بارک لنا فیہ و اطعمنا خیرًا منہ فاذا فرغ من الاکل والشرب قال الحمد للہ الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین کذا فی حصن الحصین **متن** شرط چہارم آنکہ پنج وقت نماز با جماعت گزاردن **ش** لقولہ تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز با جماعت بگزارید ولقول عائشة رضی اللہ تعالی عنہا ولا اعتکاف الا بصوم ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواہ ابو داؤد رضی اللہ تعالی عنہ وکذا فی المشکوة قولہ فی مسجد جامع ای فیہ جمع وجماعة پس معلوم شد کہ اعتکاف بغیر از جماعت روا نباشد وقال اللہ تعالی وبشر الذین اٰمنوا وعملوا الصالحات عن ابن عباس رضی اللہ عنہ العمل الصالح اداء الصلوة الخمس بالجماعة کذا فی شرح الامالی ولقول عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ ان الصلوة من احسن ما عمل الناس فاذا احسنوا احسنوا معھم چون نماز ست احسن اعمال + با جماعت نماز بگزارید + **ش** وفی شرح الوقایة الجماعة سنة مؤکدة وھو قریب من الواجب وقیل فرض کفایة وفی الشمنی الجماعة من خصائص ھذا الدین فانما لم تکن مشروعة فی سائر الادیان قال عامة مشائخنا انہا واجبة وقیل فرض عین وبہ قال احمد وداؤد وفی القنیة تارک الجماعة من غیر عذر یجب تعذیرہ ویاثم الجیران بالسکوت عنہ وقال علیہ السلام من ادرک الجماعة اربعین یوما کتب لہ براءة من النار وبراءة من النفاق وقال علیہ السلام تارک الجماعة ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان و تارک الجماعة یمشی علی الارض والارض تلعنہ وینظر الی السماء والسماء یلعنہ گفت علیہ السلام کہ پنج نماز مثل پنج جوی روانست ہر کہ پنجوقت نماز بر پای دارد ازو گناہ برونماند ودر حاصل الحیوة آوردہ ست کہ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمودہ اند

که هرکه نماز بجماعت گزارد او را حق سبحانه تعالی پنج چیز کرامت کند اول تنگی عیش ازو
بردارد و دوم وی را عذاب گور نباشد سوم نامهٔ اعمال او بدست راست او دهند
چهارم از پل صراط بگذارند پنجم به بهشت رود بی حساب و فی مشکوٰة المصابیح عن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة الجماعة تفضل صلوٰة الفذ
بسبع وعشرین درجة متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة رواه ابن ماجه و فی شرعة الاسلام
و تغتنم الصلوٰة فی جماعة المسلمین فانها اضعاف مضاعفة و رحمة و رضوان ولا
یرخص لمن سمع النداء ترک الجماعة روی فی الاخبار ان من حافظ علی صلوٰة
الخمس بجماعة اورثه الله تعالی السعادة وان کان عمل قراب الارض خطیئة
ومن لم یحافظ علی صلوٰة الخمس وعمل قراب الارض طاعة اورثه الله تعالی الشقاوة
ونحو ذلک یدل علی فضیلة الجماعة وعظم شانها و برکتها **حکی** ان فضیل بن
عیاض رضی الله عنه کان من قطاع الطریقة غیر انه کان حافظا للصلوٰت الخمس
بالجماعة فادرکته برکة ذلک واورثه السعادة وکان یوما فی الایام خرج لقطع
الطریق فعرض له رکب فقصده لیقطع علیهم فقراء رجل منهم قوله تعالی
الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله فسمع فضیل بن عیاض ذلک
وقال آن یا رب فقد آن یا رب ورمی سلاحه وتاب حتی بلغ حیث بلغ وروی فی الاخبار
من حافظ علی الصلوات الخمس فی الجماعة لم یخرج من الدنیا حتی یری مکانه فی الجنة
فاذا قرب وفاته وقفت الملائکة عن یمینه ویساره فیرفع بصره الی السماء
فیری موضعه فی الجنة کذا فی کفایة الشعبی و سفیان ثوری رحمة الله علیه گفت صلحا
که بودند اگر ایشان را نماز جماعت فوت شدی یک هفته تعزیت میداشتندی و اگر
تکبیر اولی فوت شدی سه روز تعزیت می کردندی و اگر صف اول فوت شدی یک روز
تعزیت میکردندی در تنبیه ابو اللیث مذکور است که هرکه نماز بجماعت نکند او را حق تعالی
دوازده چیز نکند سه چیز در دنیا و سه چیز بوقت مرگ و سه چیز اندر گور و سه چیز لقیامت

اما آن سه چیز که در دنیا بود یکی برکت از کسب وی برگیرد و دوم سیاهی روی او برد
و سوم در دل مردمان دشمن گرداند اما آن سه چیز که بوقت مرگ باشد اول جان او
گرسنه و تشنه بردارد دوم جان کندن بروی دشوار گرداند سوم کلمه شهادت بر
زبانش نیاید اما آن سه چیز که اندر گور بود اول پرسیدن منکر و نکیر با هول و فزع
بود و دوم تاریکی گور بود سوم گور بروی تنگ بود و اما آن سه چیز که اندر قیامت
بود اول خشم خدای تعالیٰ دوم عذاب سخت سوم حساب دشوار در خلاصة الحقائق مذکور است
که معاذ گفت که خواجه شقیق را رحمة الله علیه نماز پیشین بجماعت فوت شد پنجاه درم
صدقه داد و یک ماه تعزیت میداشت و می گریست و می گفت اللهم اعطنی اجر
ما فاتنی عبد الله بن عباس روایت کرد که مردی سوال کرد پیغمبر خدای را علیه السلام
و گفت یا رسول الله اگر مردی تمام شب قیام کند و روز روزه دارد و بجماعت نماز حاضر
نشود چگونه باشد رسول علیه السلام فرمود که او در آتش باشد سفیان بن عیینه گفت
مردی بود در کوفه از اغنیا بجماعت نماز حاضر نشدی روزی او میزبانی کرد و خلق را
طلبید هیچکس حاضر نشد و دعوت او اجابت نکردند گفتند ما اجابت نکنیم دعوت کسی را
که او اجابت نکند خدا را او ابو هریره رضی الله عنه می آرد که مردی بود نابینا بخدمت رسول
علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من مردی نابینا ام و میان من و میان تو در اثنای
راه درختان انبوه در هم پیچیده و مرا دست کشی نیست مرا رخصت کن در نماز خفتن
و نماز بامداد که در مسجد حاضر نشوم رسول علیه السلام فرمود تو بانگ نماز میشنوی گفت
آری رسول علیه السلام او را رخصت نداد نقل است که مردی نابینا بود سوی مسجد
روان شد تا نماز خفتن بجماعت بگزارد در شبی که باران بود زن وی را گفت که چرا
در خانه نماز نمیکنی گفت در مسجد بروم تا ادا کنم شکرانه دستها و پایهای خود پس چون
از مسجد بخانه آمد در خواب شد چون بیدار شد هر دو چشم وی را بینائی ظاهر شد پس گفت
نیکوئی پروردگار است که شکر کرده ام او را این جزا داد و مرا شکر من است و در خلاصة
الحقائق آورده است هر که ترک جماعت کند او در بدعت افتد و بیرون آرد خدای تعالیٰ

برکت از نفس او و مال او چون ثواب نماز جماعت شنیدی و دریافتی اکنون بایدکہ نماز بحضور دل کنی قال علیہ السلام لعن اللہ جسدًا قائمًا بین یدی اللہ ولیس معہ قلبہ وقال علیہ الصلوۃ والسلام لاصلوۃ الا بحضور القلب کذا فی مونس الفقراء وفی العوارف وقد ورد عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام العبد الی الصلوۃ المکتوبۃ مقبلًا علی اللہ بقلبہ وسمعہ وبصرہ انصرف من صلوتہ وقد خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ وذکرت السرقۃ عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ای السرقۃ اقبح قالوا اللہ ورسولہ اعلم فقال ان اقبح السرقۃ ان یسرق الرجل صلوتہ لایتم رکوعہا ولاسجودہا ولاخشوعہا ولا القراءۃ فیہا وسئل ابوسعید الخدری عن کیفیۃ الدخول فی الصلوۃ فقال ہو ان تقبل علی اللہ تعالی اقبالک علیہ یوم القیمۃ ووقوفک بین یدی اللہ تعالی لیس بینک وبینہ ترجمان وہو مقبل علیک وانت تناجیہ وتعلم من ہو واقف بین یدیک فانہ الملک الاعظم وقیل لبعض العارفین کیف اکبر التکبیرۃ الاولی فقال ینبغ اذا قلت اللہ اکبر ان یکون مصحوبک فی اللہ التعظیم والقرب مع الالف والہیبۃ مع اللام والمراقبۃ والمحافظۃ مع الہاء وقیل لعامر بن عبداللہ ہل تجد فی الصلوۃ شیئًا من امور الدنیا فقال لان یختلف علیّ الاسنۃ احب الی من ان اجد فی الصلوۃ ما تجدون وقیل لبعضہم ہل تحدث نفسک فی الصلوۃ بشیئ من امور الدنیا فقال لا فی الصلوۃ ولا فی غیرہا وقال شیخ الشیوخ حرکت یدی فی الصلوۃ عند شخص من الصالحین فلما انصرفت من الصلوۃ انکر علی وقال عندنا ان العبد اذا وقف فی الصلوۃ ینبغی ان یبقی جمادًا مجمدًا محضًا لایتحرک منہ شیئ وقد جاء فی الخبر سبعۃ اشیاء فی الصلوۃ من الشیطان الرعاف والنعاس والوسوسۃ والتثاوب والحکاک والالتفات والعبث بالشیئ وقیل السہو والشک

وقد روی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما انه قال ان الخشوع فی الصلوة ان لا یعرف المصلی من علی یمینه و شماله ونقل عن سفیان انه قال من لم یخشع فی الصلوة فسدت صلوته وقیل لموسی بن جعفر ان الناس افسدوا علیك الصلوة یمرون بك بین یدیك قال ان الذی اصلی له اقرب الی من الذی یمشی بین یدی وقیل کان زین العابدین بن الحسین رضی الله عنهما اذا اراد ان یخرج الی الصلوة لا یعرف احد امن تغیر لونه فقال له فی ذلك فقال اتدرون بین یدی من ارید ان اقف وسئل الجنید ما فریضه الصلوة قال قطع العلائق وجمع الهم والحضور بین یدیه وقال ابن عباس رض رکعتان فی تفکر خیر من قیام لیلة وقال علیه السلام من صلی رکعتین لم یحدث نفسه بشیئ من الدنیا غفر الله له ما تقدم من ذنبه من رساله من الاکابر آورده است که قرات تسبیحات رکوع وسجود با حضور چنان بخواند که هر حرفی خدای را می شنواند که پیش خداوند ایستاده است و دل را حاضر دارد و هر کلمه و تسبیح با حضور دل اداکند و نمازی که دل در آن حاضر نباشد بعقوبت نزدیکتر است و فی شمائل الاتقیاء قال الغوث ای صلوة اقرب الیك قال الله تعالی الصلوة التی لیس فیها سوائی والمصلی غائب عنه یا غوث الاعظم المحروم عن الصلوة هو المحروم من المعراج عندی کما قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة معراج المؤمنین بدانکه نماز بخشوع باید کرد وقال الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون وقال الله تعالی ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون نظم

تو درون نماز و دل بیرون گشته ای کنده بهانی همچنین حالت پریشان را شرم نایدنماز میخوانی تو ئی در عبادت دلی بیخبر از معبود تو ئی در سجده دلی بیخبر از مسجود والصلوة نوعان حی ومیت مرده آنکه بی خضوع وخشوع گزارد و زنده آنکه با فهم معانی و حضور دل اداکند ع چندین هزار سجده بکردی بغافلی نشنیدی تو سجده خود را

شمار کن یک سجدہ کن چو سجدۂ ادریس با حضور وانگہ میان جنت ماوا قرار کن
نقل ست وقتی رابعہ در نماز بود در چشم او خاری رسید خون روان شد خواجہ
حسن بصری پرسید کہ ای رابعہ در چہ کار بودی کہ خون از چشم تو میرود گفت در نماز
بودم خواجہ فرمود کہ ترا خبر نبود رابعہ گفت ای خواجہ آنزمان کہ در نماز باشم بخدا
اگر ہفت طبق دوزخ تافتہ در چشم من کشند خبر نباشد این خود بیش نبود و نعم من قیل
شعر تا نباید دوست ایشان در حضور سر فرو نارند وقتی در نماز گفتند کہ گزارندۂ
نماز مقبول را نماز دعای نیک کند و گوید حفظک اللہ تعالی کما حفظتنی
واگر بغفلت گزارد گوید ضیعک اللہ کما ضیعتنی و فی مونس الفقراء قال
اللہ تعالی وما امروا الا لیعبدوا اللہ مخلصین لہ الدین اخلاص بی نیت
نتواند بود و نیت بی حضور دل حاصل نیاید حضور بر سہ درجہ ست حضور
اہل شریعت و آن آنست کہ بداند کہ کدام نماز می گزارد فرض یا نفل عصر یا ظہر و
حضور اصحاب طریقت آن آنست کہ پیش از شروع دل از اندیشہ ردیہ و خطرۂ
نا مرضیہ پاک گرداند و در ہر رکعتی از ارکان نماز دل خود حاضر دارد چون استقبال
قبلہ کند چنان پندارد کہ بکونین و ہرچہ غیر حق تعالی ست بدان پشت کردم و کلی رو
بمعبود موجود و خالق و رازق خود آنچنان آوردہ ام کہ ہرگز روی و دل از آن
حضرت نگردانم و بغیر حق تعالی روی نیارم و دعای انی وجہت وجہی للذی فطر
السموت والارض حنیفا وما انا من المشرکین بیقین دل بخواند و چون اللہ اکبر
گوید دل حاضر دارد و پندارد کہ حضرت عزت بزرگتر ست و بی نیازتر از انکہ در حیز
وہم مخلوق در آید و بزرگتر ست و بی نیازتر از انکہ از عبادت و طاعت ملک و جن
وانس در ملک بی نیازی وی ذرہ بیفزاید یا نا کردن عبادت و طاعت ایشان
در سلطنت و استغنای وی ذرۂ خللی و نقصانی زاید و چون قرات خواند یقین
داند کہ قرآن کلام نا مخلوق و کلام تعالی ست و ہر امری و نہی و وعظی و تمثیلی
کہ در قراۃ خواند چنان پندارد کہ حق تعالی بمشافہہ بغیر واسطہ بمن خطاب می کند

ودران مستغرق گردد وچون رکوع کند چنان پندارد که درکنه حکمت بالغه حق تعالی
چون بهائم ذلیل وبی عقل از هیبت کبریائی وبی نیازی وی عقول ما در رسیده
وپشتهای ما خمیده وچون سجده کند پندارد که آسمان کبریائی وعظمت خدائی مارا
بزمین چسپانیده وبزمین پست گردانیده که صفت کبریا وعظمت خدا جز بذات او
مسلم نه قال النبی صلی الله علیه وسلم کبر بجمیع بدنك واقراء بجمیع بدنك و
ارکع بجمیع بدنك واسجد بجمیع بدنك زیراکه مالك جمیع اعضا دلست چون
دل حاضر بشود از جمیع اعضا تخشع وتضرع حاصل آید وحضور ارباب حقیقت آنست
که آئینهٔ دل از کدورت ماسوی الله مُصَفّٰی ومزکی گردانند تا نقش الله دردلش
محیط شود وبعین یقین بمشاهدهٔ حق تعالی مستغرق گردد وازخود محو شود حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیکان خلیده برد مقعد وکشیدن نبود درحالت
نماز کشیده اند ایشان را از ان علمی والمی نبود ذکر فی جامع الفتاوی فالذی
یحضر قلبه فی الصلوة افضل والذی لایحضر قلبه یجوز ان یقال انه لیس
فی الصلوة ولا فی المسجد لعدم المقصود کما سمی الله تعالی صمًا وبکمًا وعمیًا
مع انه یسمع الصلوة کذا فی فتاوی الصوفیه در تکملهٔ حضرت مولانا عبد الغفور
آورده است که روزی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند که
صوفی نماز میخواند هرگاه که رکوع وسجده میکرد میگفت هو یرکعنی وهو
یسجد نی وهو یقیمنی مولانا فرمودند که ازین توحید درست نمی شود بلکه
باید گفت هو یقیم وهو یرکع وهو یسجد تا دوئی نباشد در لمعات آورده است
که رکعتان بسواك این حدیث را تاویل کردند واین حدیث را هم تاویل کردند
که فان لم تکن تراه اگر تو نباشی ببینی او را حکی انه قال المعشوق لعاشقه
اذا اکثر النظر الیه ما ترید منی قال العاشق ارید ان اراك فنادله الحبیب
سواك ما سحر لا اراك فقال العاشق لا ارید سواك پس سالك را باید که نماز
بتدبر گزارد وبغفلت وبعادت نکند چون نماز کردن نماز بجماعت باحضور

شنیدی و در یافتی الکنون بدانکه اختلاف کردند در نماز پنجگانہ کہ کدام
نماز کدام پیغمبر خواند و بر ما فرض شد وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان آدم لما
تیب علیہ عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبح وآمر الخلیل بذبح اسمعیل
وفدا اسمعیل عند الظہر فصلی اربع رکعات فصارت الظہر وبعث عزیز
فقیل لہ کم لبثت قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلی اربع
رکعات فصارت العصر وغفر لداؤد عند المغرب فقام وصلی اربع رکعات
فجہد فی الثالثۃ ای تعب فیہا عن الاتیان برابعۃ لشدۃ ما حصل لہ من
البکاء علی ما اقترفہ ما ہو خلاف الاولی فصارت المغرب ثلاثا واول
من صلی العشاء الاخیر نبینا علیہ وعلیہم السلام کذا قال شیخ ابن الحجر
قال علی رضی اللہ عنہ ؎ صلوۃ الفجر صلاہا ابونا صلوۃ الظہر اداہا خلیل
صلوۃ العصر یونس ثم عیسی علی وقت الغروب لہ دلیل صلوۃ اللیل اداہا کلیم
فاوجب کلہا رب جلیل صبح از آدم بجو ظہر از خلیل عصر از یونس بدان مغرب مسیح
از کلیم اللہ عشا را خواندہ ام وتر از پیغمبر ذات ملیح وعن ابن عمر رضی اللہ
عنہما قال کانت الصلوۃ خمسین والغسل من الجنابۃ سبع مرات وغسل البول
من الثوب سبع مرات فلم یزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسئل حتی جعلت
الصلوۃ خمسا وغسل الجنابۃ مرۃ وغسل الثوب من البول مرۃ رواہ ابوداؤد
کذا فی مشکوۃ المصابیح وقال الطیبی فرض علی ہذہ الامۃ خمسین صلوۃ
لانہم صلوا خمسین ربعدہ جعلت الصلوۃ خمسا کذا فی شرح المشکوۃ
وفرضت الصلوۃ الخمس لیلۃ المعراج وہی لیلۃ السبت بسبع عشرۃ خلت
من رمضان قبل الہجرۃ بثمانیۃ عشر شہر وعن الزہری فرض الصلوۃ
قبل الاسراء صلوتین صلوۃ قبل طلوع الشمس وصلوۃ قبل غروبہا وقال
اللہ تعالی وسبح بالعشی والابکار کذا فی الشمنی وقیل وکانت الانبیاء یصلون
ما شاءوا ولم یوقت علیہم وعن علی رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی

الله علیه وسلم انه قال کتب الله تعالی من آدم الی ادریس علیهما السلام
کل یوم ولیلة مع امتهم صلوتین الفجر والعشاء ومن ادریس الی ابراهیم
علیهما السلام من کل یوم ولیلة مع امتهم عشرین وتتا فقراتهم فی
صلوتهم سورة الاخلاص ومن موسی الی عیسی علیهما السلام فی کل
یوم ولیلة مع امتهم خمسین وتتا فقرانهم فی صلوتهم ایضا هی لان فی
الاخلاص کلمة توحید فاکثرهم بلسان العربی واقلهم بلسان السریانی
کذا فی بحر الانساب وانوار المرشدین واول من صلی الوتر رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم فی لیلة المعراج فی مقام جبرئیل علیه السلام وهی
سدرة المنتهی وقام فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم وملائکة فی
الوتر فکان اماما للانبیاء فی بیت المقدس واماما للملائکة عند سدرة
المنتهی فظهر من ذلک فضله علیه السلام علی اهل السماء والارض وشجرة
المنتهی شجرة لها حسن المنظر وطیب الرائحة وحلاوة التمر وورقها
کاذن الفیل وهی فی السماء السابقة عن یمین العرش ولم یجاوزها احد
الیها نبی وغیرهم ولا یعلم احد ما وراء ذلک ولذلک سمی سدرة المنتهی
وقیل انما صنع ثلث لانه علیه السلام لما ام الانبیاء علیهم السلام فی بیت
المقدس ادحی له موسی علیه السلام ان یصلی له رکعة عند سدرة المنتهی
قال الله تعالی ولا تکن فی مریة من لقائه ای لقاء موسی علیه السلام فلما
صلی رکعة ضم الیه رکعة اخری بنفسه فلما صلیهما ادحی الله تعالی الیه
بلا واسطة ملک ان یصلی رکعة اخری فلما قام الیها ان یصلیها فقراء نعتها
الله تعالی فاتخذت یداه بلا اختیاره فلذلک صار رفع الیدین سنة فی
الوتر والیه اشار علیه السلام بقوله ان الله زاد کم صلوة علی وهی الوتر
وقیل لما صلی الثالثة رای والدیه فی النار ففزع فاتخذت یداه بلا اختیار
ثم ضم قلبه فقال اللهم انا نستعینک ونستغفرک الی اخره کذا فی الکتاب

بعد از ہر نماز فریضہ دعا مستجاب ست لقولہ علیہ السلام بعد کل فریضۃ
دعوۃ مستجابۃ وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ العبد من الصلوۃ
ولم یشتغل بالدعاء فیقول سبحانہ تعالی یا ملائکتی انظروا الی عبدی
ادی فرضی ولم یسئل منی حاجۃ انا بریٔ عن طاعتہ خذوا صلوتہ و
اضربوھا علی وجھہ خسر الدنیا والاخرۃ صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا فرغ العبد من الصلوۃ وجب علیہ الثلث الشکر علی التوفیق
والعذر علی التقصیر والخوف علی الرد کذا فی فتاوی الصوفیۃ ویقول
بعد صلوۃ الصبح والمغرب قبل ان یتکلم اللھم اجرنی من النار سبع مرات
کذا فی حصن الحصین وفی نصاب الفقہ اذا فرغ المصلی من صلوۃ المغرب
یستحب لہ ان یشتغل بالدعاء قلیلا ثم یصلی رکعتین کذا قال الفقیہ
ابو اللیث وفی فتاوی الحجۃ قال صلی اللہ علیہ وسلم من قراء بعد کل صلوۃ
مکتوبۃ قل ھو اللہ احد مرۃ فھو رفیقی فی الجنۃ ومن استغفر بعد کل صلوۃ
عشر مراۃ غفر اللہ لہ ذنوبہ وان کانت اکثر من رمل عالج و در بعضی روایت
وارد شدہ است کہ آیۃ الکرسی بخواند و در بعضی روایت آمدہ اللھم انت السلام
ومنک السلام حتی الاکرام وعن عقبۃ ابن عامر یقراء دبر کل صلوۃ اللھم
انی اعوذ بک من الجبن واعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ
بک من فتنۃ الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر کذا فی حصن الحصین
واللہ اعلم بالصواب **شرط پانزدہم** آنکہ دانا بود تا حق از باطل جدا
تواند کردن لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم فقیہ واحد اشد علی الشیطان
من الف عابد وھذا معقول فان الفقیہ وان کان سفیھا کسلان فی
الطاعۃ فانہ یھدی امۃ عظیمۃ لفقھہ وھذا الجاھل یغوی بعبادتہ
ومکاشفتہ مع جھلہ خلقا کثیرا فالجاھل اذا رای فی واقعۃ تجلی اللہ
تعالی فی صورۃ اعتقد ان اللہ تعالی ذاتہ صورۃ فیصیر مجسما متشبھا

قال النبی صلی الله علیه وسلم من ترهد بلا علم مات مجنوناً اومات کافراً
تم الشیطان بمسعه من صحبة العلماء وقال الله تعالی ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوًا الآیة وقال الله تعالی یا بنی ادم لا یفتننکم الشیطان کما
اخرج ابویکم من الجنة الآیة ؎ آنکه علم نافع روزیم کن زحکمت سینه ام پر بیچ کن
حضرت شیخ نجم الدین کبری فرمودند که هر کیکه علم شریعت وطریقت وحقیقت نداند
وبجمیع مقامات نرسیده باشد مرید گرفتن برو حرام ست واگر مرید گیرد فردای قیامت
سیاه روی باشد وهمه مشائخ دشمن او باشند قال الحسن رضی الله عنه فی
قوله تعالی ربنا اٰتنا فی الدنیا حسنة هی العلم وفی الاخره حسنة هی الجنة
وقیل العلم نعمة عظیمة لا یعطی الا بعبد سعید وفی خلاصة السلوك قال
عیسی صلوٰة الله علیه عجبت من القائم بالجهل وهو یعلم ان الله تعالی
لا یقبل الاعمال الا بالعلم ولله در قائله ؎ وفی الجهل قبل الموت موت لاهله
فاجسامهم قبل القبور قبور ان امراء لم یحیی بالعلم میت فلیس له حتی النشور نشور
وقال بعض اهل السلف اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام فقال یا داؤد ان
الزهد لا یصلح الا بالعلم کما ان الجسد لا یصلح الا بالماء وفی الخبر الجهل اقرب
الی الکفر من بیاض العین الی سوادها وقال علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
العلم ثلثة احرف اشتق عینه من العلیین ولامه من اللطف ومیمه من الملك
فیبلغ به صاحبه الی عوالی الدرجات فی الزلفی والی اللطف فی الدنیا والی
ملك الاولین والاخرین فی الجنة حکی ان رجلا قال للحسن البصری رضی الله
عنه اشکو الیك قساوة القلب فقال ادن من مجالس العلم وفی حدیث ابی ذر
رض حضور مجلس علم افضل من صلوٰة الف رکعة وعبادة الف مریض وحضور
الف جنازة فقیل یا رسول الله ومن قراءة القران فقال وهل ینفع الا
بالعلم حکی ان محمد بن الحسن رای فی المنام فقیل له ما فعل الله بك قال
غفر لی بالعلم **شعر** حیوٰة القلب علم فادخره وموت القلب جهل فاجتنبه

وخیر زادك التقوی فزده ⁂ كفاك بما وعظتك فاتعظه ⁂ وفی شرح
المشكوة لمولانا علی القاری قدس سره ان تلمیذا كان لابی یوسف ساكتا
فی المجلس فقال له اذا اشكل علیك شیئ فسل ولا تستح فان الحیاء تمنع
العلم وكان الامام یتكلم فی تعریف الصوم انه من الصبح الی الغروب فقال
اذا لم تغرب فالی متی فقال اسكت فان سكوتك خیر من كلامك وما
احسن ما قال بعض ارباب الكمال ان الجاهل اذا تكلم فهو كالحمار و
اذا سكت فهو كالجدار وفی كفایة الشعبی الجاهل لا یخلوا اما ان یكون
عاصیا او مطیعا فان كان عاصیا فهٰهنا داء لا دواء لانه لا یكون له علم یرشده
وان كان مطیعا فیكون طاعة مع الجهل والطاعة مع الجهل لا قیمة لها
كما روی فی الاخبار ان واحدا من الجهال اعتزل الناس وكان یعبد الله
تعالی علی راس الجبل فراٰوه ایام الربیع وقد لطخ شاربه ولحیه بالقذرة
فقیل له لم فعلت ذلك فقال انما فعلت حتی لا اجد رائحة الربیع وطیبه
وقال علیه السلام الجاهل عدو لنفسه فكیف یكون فی حق غیره كذا فی
دقائق الحقائق ودر رسالهٔ شرح سورة الفاتحه من تصنیف مولانا معین قدس سره
مسطور است كه كعب الاحبار رضی الله عنه روایت كنند كه در قبائل بنی اسرائیل
عابدی بود كه دویست سال خدای تعالی را پرستیده وپهلو بر زمین ننهاده دهر چند
شیطان باضلال او رفته ظفر نیافته روزی ازین حكایت پرشكایت بلشكر خود
فریاد كرد كه آدم علیه السلام را از بهشت برآوردم وبرین زاهد ظفر نیافتم تا یكی از
شیاطین لعین برخاست ولباس عابدانه پوشید وابلیس سرش بوسید وبصومعهٔ آن
عابد رسید ونیت نماز كرد چنانكه همه شب در قیام بود وهمه روز در ركوع وشب در
سجود تا یك هفته دوگانه ادا كرد وبعد ازان بتسبیح مشغول شد عابد ازین حال متحیر
شد واو را سلام كرد آن لعین گفت ای غافل از ذكر خدای مارا محروم كردی ان
باز هفته دیگر دوگانه دیگر ادا كرد عابد او را سوگند داد كه مرا بصحبت خود رضا ده

پس رضا داد وگفت از عبادت من عجب مدار که عبادت من بجنب عبادت برادر
من همچو ذره ایست پیش آفتاب بجز تا بزیارت او برویم اما یک سخنی از تو پرسم
عابد گفت من علم ندارم آن گفت مسئله هم چندان مشکل نیست پس شیشه مقدار
دانهٔ انگور از آستین برون کرد وگفت خدای تعالی تواند که درین شیشه
آسمان می درآرد عابد ساکت ماند ابلیس گفت گمان من آنست که نتواند عابد
گفت که این شیشه بغایت خرد وآن پهناست بزرگ پس چون تواند درآورد
تا باین تقریب کلمهٔ کفری از عابد صادر گردید بعد ازان خرم وخندان جانب
شیطان روان شد وگفت که بیک مسئله کافر کردم ابلیس اورا نوازش نمود
وگفت که در مدینه عالمی ست که صد و هشتاد سال خدای را بندگی کرده ضلالت
او دوست دارم از ضلالت هزار عابد پس آن لعین لباس علما پوشیده و به آن
عالم رسیده وگفت از هند آمدم که چند سوالی دارم عالم گفت بپرس آن لعین گفت
تو عالمی عالم جواب داد که العالم هو الله تعالی ومن متعلم گفت آن فرزند کیست
که دو نباشد جواب داد که هو الله الواحد گفت آن کیست که در شکمی درآمد باز
از وی برآمد ومیان ایشان هیچ نسبت نبود جواب داد که یونس علیه السلام در شکم
ماهی گفت آن فرزند کیست که صد و بیست ساله بود و پدر او صد و چهل ساله جواب
داد که عزیر پیغامبر که یکصد ساله در خواب موت بود گفت پیغامبر چه مقدار
بودند جواب داد که صد هزار و بیست و چهار هزار و مرسل از ایشان سی صد و سیزده
گفت ملائکه مذکرند یا مؤنث جواب داد که ایشان را هیچ آلتی نیست بر صورت مذکرند
گفت چون دو فرزند یکبار زایند کدام بزرگ باشد جواب داد که آخرین که بعد از
کشادگی راه زاید گفت بعضی زنان را فرزند نزاید حکمت چیست جواب داد که طینت
ایشان از سنگ لاخ ست گفت چون زمستان آید گرم کجا رود جواب داد زیر زمین
گفت زنان را چرا ریش نباشد گفت که برای فرق و نیز خلقت آدم چنین باشد
گفت آن زمین کیست که یکبار آفتاب دیده جواب داد که زمین رود نیل در وقت

موسی علیہ السلام گفت آن چیست کہ از جن وانس نیست و وحی باو آمدہ جواب داد کہ نحل قولہ تعالی واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون گفت مرد بسیار ند یا زن گفت کہ زن زیرا کہ بعض مرد حکم زن دارند گفت مُردہ بسیار اند یا زندہ جواب داد کہ مُردہ بعد از ان آن شیشہ بیرون آورد وگفت کہ خدای تعالی می تواند کہ زمین وآسمان درین شیشہ می کند عالم دانست کہ این شیطان ست جواب داد کہ ای نادان در یک قطرہ آب چشم تو میگنجاند و دیگری هم برآرد بین ناری از آسمان فرود آمد آن لعین را گرفت عالم بجمیع مومنان سجدہ گزاری بحضرت باری بجا آورد وگفت اعوذ باللہ ان اکون من الجاهلین ونعم من قال ؎ چیزیکہ ترا زغم رہاند علم ست چیزیکہ زتو کسی ستاند علم ست جز علم طلب مکن کہ اندر دو جہان چیزیکہ بمقصود رساند علم ست وقال النبی علیہ السلام خیر الدنیا والاخرۃ مع العلم وشر الدنیا والاخرۃ مع الجهل وقال علیہ السلام العالم الواحد اکرم عند اللہ تعالی من الف شهید کذا فی اخلص الخالصۃ وفی رسالۃ الابدیۃ لطالب المولی تعلم مالا بُدّ من العلوم فانہ من تزهد بغیر علم تزندق وعن جابرؓ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ساعۃ عالم علی فراشہ ینظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین سنۃ وقال علیہ السلام اوحی اللہ تعالی عز وجل الی ابراهیم علیہ السلام وقال انی علیم احب کل علیم وفی الخبر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ما افاد المسلم اخاہ فایدۃ افضل من حدیث حسنٍ بلغَہٗ فیبلغہ قال الموصلی رحمہ اللہ الیس المریض اذا منع عنہ الطعام والشراب والدواء یموت قالوا بلی قال کذلك القلب اذا منع عنہ الحکمۃ والعلم ثلثۃ ایام یموت وقال عطاء رحمہ اللہ دخلت علی سعید بن المسیب رحمہ اللہ وهو یبکی فقال وما یبکیك قال لیس احد یسئلنی عن شیئ ؎ اگر خواهی کہ چشم جان شود باز + برو جان در کمال دانش انداز + وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

جواب داد

برآورد

سألت جبرئیل علیه السلام فقلت ای الجهاد افضل لامتی قال طلب العلم قلت ثم بعدہٗ قال النظر الی العلماء قلت ثم بعدہٗ قال زیارۃ العلماء ثم قال من کتب العلم للّٰہ وقد اراد به صلاح نفسه و صلاح المؤمنین ولم یرد به غرضاً من الدنیا فانا کفیله بالجنة وفی روضة العلماء قال علیه الصلوٰة والسلام من مشی فی العلم خطوتین وجلس عند العالم ساعتین واستمع منه کلمتین اعطاه الله فی الجنان جنتین

نقل ست کہ عبد اللہ بن مبارک را گفتند کہ خلائق روزگار را بسماع حدیث صرف کنند عمل کی خواہند کرد گفت مادام کہ در سماع حدیث باشند در عملند و گفتند وی را کہ تاکی طلب حدیث کنیم گفت در حدیث آمدہ است کہ ہمہ اشیا تا غایتی کہ ماہیان دریا استغفار از بہر طالب حدیث می کنند پس چگونہ ترک کنیم و مادام کہ اہل حدیث درمیان خلائق باشند فساد نباشد وقال النبی علیه السلام ان باباً من العلم یتعلم الرجل ولا یعمل به خیر من ان لو کان ابو قبیس ذهباً فانفقه فی سبیل الله وسهیل بن عبد الله تستری شخصی گفت کہ تاکی حدیث نویسید گفت تا آن زمان کہ بمیرم و باقی مداد در قبر من بریزند و للّٰہ در من قال ؎ الناس من جهة التمثال اکفاء + ابوهم آدم والام حواء + فان لم یکن لهم فی اصلهم شرف + یفاخرون به فالطین والماء + فالفخر لاهل العلم انهم + علی الهدی لمن استهدی ادلاء + عن ابی الاسود الدیلمی رحمه الله لیس شیٔ اعز من العلم لان الملوک حکام علی الناس والعلماء حکام علی الملوک کذا فی خزانة الروایات وقیل فی قوله تعالیٰ واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم هم العلماء والفقهاء لان الملوک والامراء امروا ان یعلموا بحکمهم وتبعوا جواب امرهم ؎ تعلم ما استطعت تکون امیرا ولا تکن جاهلاً تبقی اسیرا + فان استطعت حرفاً کل یوم ÷ تری الجهال کلهم حمیرا + کذا فی المضمرات روی ابو موسی الاشعری رضی الله تعالیٰ

عنه ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ای
الاعمال افضل فقال علیه السلام العلم ثم قال ثانیا فقال العلم فقال یا رسول
الله انا اسئلك من العمل لا من العلم فقال علیه السلام طالب العلم افضل
عند الله تعالی من المهاجرین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجاورین
واستغفرت له الاشجار والبحار والریاح والسحاب والنجوم وکل شیء طلعت
علیه الشمس وهذا فضل طالب العلم الفاسق وکیف فضل العالم المتقی کذا
فی فتاوی اهوی رهرگاه که چنین فضیلت باشد طالب علم را حیف وافسوس بر آنکسی است
که طالب علمان را بچشم حقارت می نگرد وقال رسول الله علیه السلام السعید
من احب العلم والعلماء والشقی من نظر الی عیوبهم وفتش عنها الله در قائله
آنرا که شراب جهل مدهوش کند * عیب دگران بگوید و گوش کند * آنکس که
بعیب خویش بینا گردد * عیب همه را ز دل فراموش کند * ولقد صدق من قال
سوی تنگانی بعیب دیگران * چون بعیب خود رسی کوری در آن * **نقل است**
که یکی مدتی در صحبت ابراهیم ادهم بود چون مفارقت خواست کرد گفت یا ابراهیم اگر
عیبی در من دیدی مرا ازان خبر کن ابراهیم گفت من بچشم دوستی در تو نگریستم هیچ عیب
در تو ندیدم عیب خود از دیگران بپرس پس باید که هیچکس را بچشم حقارت ننگرد ولاسیما
العلماء لانه روی فی فصول العمادی من قال لطالب العلم ای نادان او قال
ای ابله او قال ای احمق او قال ای ابن ابله او قال ای ابن نهیق بشیء مما نسب
به الجهل فقد طلق امراته کلها افتوا ذلك انتهی کلامه ولو قال مرا با
مجلس علم چکار او یقول من یقدر علی اداء ما یقولون یکفر کذا فی دستور
القضاة وفی مختار الفتوی من حقرها لما حرمت علیه امراته ولو قالت
امراة لزوجها لعنت بر دانشمند تکفر در ترغیب الصلوة آورده است کسیکه بغض
دارد بر عالم بغیر سبب حق بیم کفرست وفی مختلفات زفر ویعقوب من نظر عالما
بالاستهانة والحقارة یکفر نعم من قال ای جود وجود تو ز یک قطره منی *

حقا نکنی بعالمان کبر و منی * پیغمبر گفت رسول مدنی * من اکرم عالما فقد اکرمنی
وقال الحسن لولا العلماء لصار الناس مثل البهائم ای بالتعلیم یخرجون
الناس من حد البهائم الی حد الانسانیة کذا فی احیاء العلوم وقال الله
قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بدانکه متکبران دو فرقه
اند اغنیا اند و مالدار که از جهت مال و متاع خود تکبر می ورزند و عابدان جهال که
بجهالت خود تکبر می کنند لان الشیطان یمنعهم من صحبة العلماء ولذا قال
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ع رضینا قسمة الجبار فینا * لنا علم
وللجهل مال * فان المال یفنی عنقریب * وان العلم یبقی لا یزال * علی ابن
حسام الدین در تنبیه الاحیا آورده ست بدانکه جمله لذات بر چار نوع ست یکی
لذت طعام از حلوی و گوشت و غیر ذلک و این ادنی ترین لذات ست و بالاتر ازین
جماع ست و فضل جماع از لذت طعام بیشتر بود بدان معلوم نشود فرض کنیم که زنی
باشد که او لذت جماع چشیده باشد و شوهرش مرده باشد و خواهد که شوهر دیگر
و دو کس برای نکاح وی پیدا شوند یکی فقیر باشد ولیکن در شهوت جماع قوی باشد و دیگر
غنی باشد ولیکن در شهوت جماع قوی نباشد و این زن را اختیار داده شود که از
دو یکی را اختیار کن غالب آنست که فقیر قوی را اختیار کند پس معلوم شد که لذت
جماع افضل ست از لذت طعام دیگر بالاتر از لذت جماع لذت جاه ست و این بدان
معلوم می شود که همین زن مثلا لذت جماع چشیده ست سیده باشد یا دختر عالم باشد
یا دختر بادشاه باشد و او را حاجت شوهر باشد و هیچ کفوی برای وی پیدا نشود مگر
یکی از اراذل قوم مثل کناس یا حجام یا دباغ وغیر ذلک و او غنی هم باشد و رجل
باشد و برین زن عرض کرده شود غالب آنست که اختیار نکند زیرا چه جاه می رود
پس معلوم شد که لذت جاه افضل ست از لذت جماع دیگر بالاتر از لذت جاه لذت
علم ست و این بدان معلوم شد که اگر یکی از ابنای ملوک باشد یا شخصی شریف را که
لذت علم چشیده باشد یعنی صاحب مطالعه و شاگرد کتاب شده باشد و محتاج باشد

برای حل مشکلات خود بعالمی و هیچکس عالم دران شهر نباشد مگر یکی از اراذل قوم چنانچه
کفش دوزی و دباغ و حلوائی و غیر ذلک پس غالب آن ست که او جاه خود گذاشته
پیش این عالم برود و مقصود خویش ازوی حاصل کند و هیچ ننگ نکند پس معلوم شد
که لذت علم بیشتر ست از لذت جاه پس اگر کسی سوال کند که چون در علم لذت چنین است
ما می بینیم که بیشتر مردم کاره وی اند جواب گوئیم که دل ایشان مریض ست ازان کاره
اند چنانکه کسی حلوا بر مریض که حاسه ذوق او فاسد شده باشد عرض کند آن مریض
هرگز لذت آن حلوا نیابد پس ازین لازم نمی آید که در حلوا لذت نیست و چنانچه کودکی
باشد که لذت جماع نیافته باشد نکاح را کاره باشد ازین لازم نمی آید که در جماع لذت
نیست پس کراهیت بعضی مردم مر علم را ازین قبیل ست خصوصا درین زمان که
جهال صوفیه تکبر میکنند و هرگز بصحبت علما نمی روند و علم نمی خوانند از برای آنکه دل
ایشان مریض ست و این نمیدانند که مرتبه آدمی بموافق علم باشد چنانچه گفته اند
رفعت آدمی بعلم بود * هر کرا علم بیش رفعت بیش * قیمت هر کسی بدانش اوست
ساز افزون بعلم قیمت خویش * ولذا قیل فضل العلم فوق فضل النسب لان العائشة
افضل من فاطمة رضی الله عنها کذا فی جامع الرموز و فی فتاوی النسفی روی
فی الخبر ان الله تعالی عاتب عبدٍ یوم القیامة فیترجح سیّاٰته علی حسناته
فیومر به الی النار ثم یقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام ادرك عبدي
وسئله هل جلست فی مجلس عالم فی الدنیا فاغفر له فسئله جبرئیل علیه السلام
فقال ما جلست مجلس عالم فیقول هل احببت عالمًا فی الدنیا قال لا فیقول
هل جلست علی مائدة مع عالم قال لا فیقول هل مشیت فی سکة فیها مشی
عالم قال لا فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام سله عن اسمه فسئله
فیقول اسمی فلان فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام وافق اسمه اسم عالم
فی الدنیا فغفرت له لموافقة اسمه اسم عالم و فی بعض الروایات یقول الله
تعالی لجبرئیل علیه السلام خذه بیده وادخله الجنة لانه کان یحب لله رجلًا

وذلك الرجل يحبّ رجلاً عالماً فغفرت له بذلك نعم من قال ~~شعر~~
شنیدم که در روز امید و بیم * بدان را بنیکان ببخشد کریم + وقیل اذا کان
يوم القيمة نادى مناد این اشراف هذه الامة يعني العلماء فيميزهم
جبرئيل عليه السلام عن يمين العرش ثم ينادي اين كنوز هذه الامة
يعني المتعلمين فيميزهم جبرئيل عن يمين العرش فاكرمهم الله تعالى
بكرامة الانبياء پس معلوم شد که عاقل کسی ست که صحبت علما بر خود لازم گیرد
و در مجلس ایشان نشسته می باشد زیرا که اشراف امت بایشان نامیده‌اند بجهال صوفیه
وقد حولي جواب حسن وهو ان الجهال الصوفية يتكبرون العلماء ولا يحضرون
في مجالسهم لان قلوبهم ميت بصحبة الاغنياء ولانهم ياكلون طعام الشبهة
من خوانهم ولذا قال السري السقطي رحمه الله ما رأيت شيأ قاتلاً لطالب
المولى مثل صحبة الاغنياء فان صحبة الاغنياء واهل الدنيا تميت القلوب
فاذا مات قلب المؤمن نعوذ بالله منه صار حجراً ومدراً يقول ما يشاء
ويفعل ما يشاء ولا يبالي واصل السلوك في الطريقة حيوة القلب كذا في
شرح المفراض حكي ان ابا يوسف رحمه الله لما ولي القضاء جاء حسن
بن زياد زائراً تتذاكره المسائل فرآه ساهلاً فقال يا ابا يوسف ان طعام
الخليفة افسد ذهنك اليه فارجع الى طعامك بالكوفة ليرجع ذهنك
اليك وقال عليه السلام اياكم مجالسة الموتى قيل ومن الموتى يا رسول
الله قال الاغنياء وفي القشيري قال ابو عثمان المغربي رحمه الله من آثر
صحبة الاغنياء على مجالسة الفقراء ابتلاه الله تعالى بموت القلب پس
معلوم شد که از صحبت جهال صوفیه تکبر میکنند بعلماء و حکام و امرا و اغنیا مرید ایشان
می شوند از برای جهالت خود لانه قال عليه السلام كل جنس يميل الى جنسه
~~شعر~~ کبوتر با کبوتر باز با باز * کند همجنس با همجنس پرواز * و از برای صحبت اغنیا
مغرور میشوند و عالمان را حقارت می کنند وقال الله تعالى ولا تغرنكم بالله

الغرور و خود را عابد میدانند و این کمال نقص ست در حق ایشان ولذا قال
الشیخ الشهاب الدین السهروردی قدس الله سره والعیوب کثیرة اعظمها
اعجاب المرء بما فعل من الطاعات وقال الله تعالی یا عیسی عظم العلماء
واعرف فضلهم فانی فضلتهم علی جمیع خلقی سواء کان عادلا او ظالما
الا النبیین والمرسلین لمؤلفه اخترت صحبة العلماء لانهم فضلهم
الله علی الدنیا وما فیه وقلت لنفسی عظم العلماء لانهم شافعون لیوم
لا ریب فیه و فی شرح سورة الفاتحة من تصنیف مولانا معین واعظ
مذکورست که در حدیث آمده ست که اول من یشفع یوم القیمة الانبیاء ثم العلماء
ثم الشهداء نقل ست که عالمی ردای خود برای بیرون آوردن عاصیان در
دوزخ اندازد عاصیان چنان ازدحام نمایند که بهر رشته ازان مقدار هفتاد
کس دست زنند و ببرکت آن عالم خلاص شوند وقال علیه السلام عظموا
العلماء فانکم تحتاجون فی الدنیا والآخرة الیهم قال علیه السلام فضل
العالم علی العابد کفضلی علی امتی کذا فی خلاصة السلوک وعن جابر رض ان
اهل الجنة لیحتاجون الی العلماء فی الجنة وذلک انهم یزورون الله
عزوجل فی کل جمعة فیقول تمنوا علیّ تمنوا ما شئتم فیلتفتون
الی العلماء فیقولون ماذا نتمنی علی ربنا فیقولون کذا وکذا فهم
یحتاجون الیهم فی الجنة کما یحتاجون الیهم فی الدنیا کذا فی الفردوس
وقال ابو الاسود لیس شیئ اعظم من العلم لان الملوک حکام علی الناس
والعلماء حکام علی الملوک ثم اختلفوا فی النیات التی یحتاج العبد الیها
فی الذهاب الی مجلس العالم فقال الفقیه اسمعیل المستملی انه سئل
ابو عبد الله الخوارزمی رحمه الله بای نیت یذهب الی مجلس العالم
فقال برغم الملحدین واعلاء الدین وقال القاضی شریح رحمه الله هو
مخیر بین نیات ثلث اما ان ینوی ان یتعلم ما یشاء و یعمل به او ینوی

انه متعلم ويعلم الناس اوسوى انه يسئل العالم مسئلة يكون فى ذلك منفعة للخلق وان نوى النيات الثلث فهو افضل چون ثواب خواندن علم وفضيلت علما شنیدی ودریافتی اکنون بگوش هوش بشنو ودریاب که مراد از علم کدام علم ست ای طالب صادق عمر خود را برباد مده که در خواندن منطق وحکمت مشغول شوی که تعلم المنطق حرام کشرب الخمر کذا فی شرح مجمع الفتاوی نعم
قال ؎ از منطق وحکمت نگشاید در مقصود * اینها همه آلائش افسانهٔ عشق
وباید که بعلم نافع مشغول شوی قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
ای لیعرفون ومعرفت خدا حاصل می شود بکلام الله وکلام رسول وکلام مجتهدان وکلام بزرگان نه بمنطق وحکمت رسالهٔ در قائله ؎ علم کثیر آمد وعمرت قصیر
انچه ضروری ست بدو شغل گیر * وعلم ضروری کلام الله وکلام رسول الله وکلام مجتهدان وباقی علوم وسواس شیاطین ست کما قال امام الهما امام ابو حنیفة رحمه الله كل العلوم سوى القران مشغلة الا الحديث والا الفقه فى الدين والعلم ما قال فيه حدثنا وسائر العلوم وسواس الشياطين وفى الخزانة الروايات عن ابى اسود الديلمي مصنف النحو ليس شئ اعز من العلم لان الملوك حكام على الناس والعلماء حكام على الملوك وقيل فى قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم هم العلماء والفقهاء لا الملوك والامراء امروا ان تطيعوا بحكمهم وتبتغوا جواب امرهم ؎ تعلم لكي
تكون اميرا ولا تكن جاهلا تبقى اسيرا فان اسعنت حرفا كل يوم ترى
الجهال كلهم حميرا كذا فى المضمرات وفى الخزانة النظر فى الفقه افضل من عبادة النفل وتعلم الفقه اولى من تعليم تمام القران وفى كنز العباد طلب العلم فريضة بقدر ما يحتاج اليه من ما لا بد منه من احكام الوضوء والصلوة وسائر الشرائع وما وراء ذلك ليس بفرض فان تعلمها فهو افضل وان تركها فلا اثم عليه وتعلم الفقه اولى من تعليم تمام القران لان

جمیع القرآن فرض کفایۃ وتعلم مالا بد من الفقہ فرض عین فالاشتغال
بفرض العین اولیٰ پس سالک را باید کہ اول علم لابدی من الفقہ ومن الحدیث
بخواند بعد ازان عزلت اختیار کند اگر بسیار نمی تواند خواند باید کہ چہل حدیث
نبوی بخواند و دیگری را تعلیم بکند تا باین ثواب مشرف شود کہ عن ابی درداء
رضی اللہ عنہ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغہ الرجل کان فقیہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ
علی اُمتی اربعین حدیثا فی امر دینہا بعثہُ اللہ تعالی فقیہا وکُنت لہ یوم القیمۃ
شافعا وشہیدا و اگر توفیقش رفیق شود باید کہ تمام عمر صرف کند دریں علم لقولہ
تعالی لنبیہ علیہ السلام وقل رب زدنی علما پس بغیر از علم علمی بہتر نیست
وفی القشیری قال الجنید من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لایقتدی
بہ فی ہذا الامر لان علمنا بالکتاب والسنۃ و در سراجی مذکورست کہ پیغامبر
خدای صلی اللہ علیہ وسلم گفت یوزن یوم القیمۃ مداد العلماء مع دم الشہداء
فترجح مداد العلماء علی دم الشہداء و باید دانست کہ بعضی جہال صوفیہ قائل اند
کہ عمل با علم منافات دارد و اینچنین نیست کہ اگر منافات میبود مجتہدان دین چنانچہ
حضرت امام اعظم و امام شافعی و امام مالک و امام احمد حنبل وغیرہم رحمہم اللہ اجمعین
ہرگز تمام عمر خود صرف نمی کردند دریں علم ولذا قیل ما اتخذ اللہ ولیا جاہلا
وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا العلم فان تعلمہ حسنۃ ومدارسہ
تسبیحۃ والبحث عبادۃ الحدیث وفی الحدیث قلیل العمل مع العلم کثیر وکثیر
العمل مع الجہل قلیل وفی مشکوۃ المصابیح عن الحسن مرسلا قال سئل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین کانا فی بنی اسرائیل احدہما
کان عالما یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر والاٰخر یصوم النہار
ویقوم اللیالی ایہما افضل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل ہذا
العالم الذی یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر علی العابد الذی

یصوم النہار ویقوم اللیل کفضلی علی ادنا کم رواہ الترمذی چون ثواب خواندن علم وفضیلت علما دانستی واقسام علم شنیدی ودریافتی اکنون بباید دانست که عالم را عمل کردن لازم ست واگر عمل نمی کند علم برای او وبالی ست لان العلم بلا عمل وبال وفی خلاصۃ السلوک قال اہل المعرفۃ اذا اجتمع فی الرجل العلم والعمل والادب یسمی عاقلا واذا علم ولم یعمل او عمل بغیر ادب او عمل بادب ولم یعلم لم یکن عاقلا وفی شمائل الاتقیاء العلم علمان علم القلب وذلک علم النافع وعلم اللسان وذلک علم الضلال نعم من قال ؎ علم اگر بر تن زنی ماری بود ٭ علم اگر بر دل زنی یاری بود ٭ وروی فی الاخبار انہ کان مکتوب فی التوریۃ یا موسی قل لصاحب العلم الکثیر حتی لا یغتر بعلمہ فان اغتر فلیعلم انہ متی یموت کذا فی الشعبی وسرور عالم دعا می کردند که اللہم انا نسئلک علما نافعا ومراد از علم نافع علم با عمل ست وقال النبی علیہ السلام من عمل ما علم ورثہ اللہ تعالی علم ما لم یعلم وعن بعض الحکماء من اشتغل بالشہوات فلا بد لہ من النساء ومن اشتغل بجمع المال فلا بد لہ من الحرام ومن اشتغل بالعبادات فلا بد لہ من العلم ومن اشتغل بالعلم فلا بد لہ من الورع ومن قیل العمل بغیر علم سفہ والعلم بغیر عمل عقیم والعمل بالعلم صراط مستقیم کما قال الامام الہمام ابو حنیفۃ رحمہ اللہ تعالی ؎

العلم بلا عمل وبال ٭ والعمل بلا علم ضلال ٭ العلم بلا عمل عقیم ٭ والعمل مع العلم مستقیم

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ العالم والعلم والعمل فی الجنۃ فاذا لم یعمل العالم بما یعلم کان العلم والعمل فی الجنۃ والعالم فی النار وقیل من لم یزدد بالعلم ورعا وزہدا لم یزدد من اللہ الا مقتا وبعدا وعن الاعمش مثل العالم الذی یعلم الناس الخیر وینسی نفسہ کمثل السراج یضیئ الناس ویحرق نفسہ وفی حدیث القدسی یا ابن مریم عظ نفسک فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحیی ربک وقال اللہ تعالی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ولذا قال صاحب قصیدۃ

البردة هضما لنفسه ﮯ امرتك الخير لكن ما ائتمرت به + وما استقمت فما قولي
لك استقم + ولهذا قال لقمان اقتدوا بعلم العلماء ولا تقتدوا بفعلهم اقتدوا
بفعل الزهاد ولا تقتدوا بجهلهم مالک دینار گفت که از حسن رضی الله عنه پرسیدم
که عقوبت عالم چیست گفت مردن دل گفتم مردن دل چه باشد گفت حب دنیا
كذا في شواهد النبوة وفي زماننا اكثر العلماء يصيرون المخلاة ويزورون
على ابواب السلاطين والحكام لطلب الدنيا والجاه وهم لا يعلمون وينسون ما
روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الذباب على القذرة احسن
من الفقهاء على باب السلطان كذا في ذخيرة الفقه وقال عليه السلام العلماء
امناء الدين ما لم يخالطوا الامراء فاذا خالطوهم فاحذروهم فانهم لصوص
الدين ويتفاخرون بالقضاء والافتاء ولا يدرون ان الامام الهمام ابا حنيفة
رحمه الله ما تحمل لتقليد القضاء وما خالط الظلمة وما قبل منهم شيئا
ولا يقبل القضاء ولو يوقرون العلماء ولا يزورون على ابواب السلاطين
يزور السلاطين ابوابهم البتة لشرفهم ثم في الجملة ينبغي ان يعلم ان
للعالم لابد من العمل آورده اند که حضرت امام محمد غزالی رحمه الله برای شاگردی
نوشته اند که ای فرزند از اعمال مفلس واز احوال تهی واز معانی خالی مباش و
بیقین دان که علم مجرد دستگیری نکند وترا این بمثالی معلوم شود که اگر کسی در بیابانی
می رود وده شمشیر هندی وسلاحهای نیکو با خود می برد ومعهذا اهل سلاح جنگ
باشد ناگاه شیری بوی در آید چه میگوئی آن سلاحهای دهی بی آنکه کار کند شیر دفع
کند یا نی وتو دانی که نکند همچنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی بخواند و
یکی بعمل نیارد ازان دانش اورا فائده نخواهد بود مثالی دیگر اگر کسی رنجور باشد
ورنج وبیماری وی مثلا از حرارت وصفرا باشد وداند که علاج آن بیماری کشکاب
وسکنجبین است ونخورد آن دانش وی دفع بیماری بکند یا نی تو دانی که نکند چنانکه
بزرگی فرماید گر می دو هزار رطل پیمائی + تا می نخوری نباشدت شیدائی + ودس رنج

بیهوده بردند وسعی بیفائده کردند یکی آنکه مال اندوخت ونخورد و دیگری علم آموخت وعمل نکرد ؎ علم چندانکه بیشتر خوانی ✤ چون عمل در تو نیست نادانی ✤ نه محقق بود نه دانشمند ✤ چارپائی بر و کتابی چند ✤ آن تهی مغز را ازو چه خبر که بر و هیزم ست یا دفتر ✤ علم از بهر دین پروردن ست نه از بهر دنیا خوردن ؎ هرکه پرهیز و زهد و علم فروخت ✤ خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت ✤ پس باید دانست که شرف و بزرگی آدم بمجرد بسیاری علم و شاگردان نیست زیرا که علم بلعم باعورا علم ست که گفته اند در مدرسهٔ وی دوازده هزار دوات حاضر می شد که از و علم می نوشتند آخر گفتند که ایمان بسلامت نبرد و لله در قائله ؎ لوکان للعلم بدون التقی شرفا ✤ لکان اشرف الناس ابلیس ✤ و بزرگان فرموده‌اند که علم بی عمل دیوانگی ست و عمل بی علم بیگانگی و بهردو علم و عمل و رزکه مردم در حشر از آتش دوزخ بدین هردو خلاصی یابند علمی که ترا امروز از معاصی باز ندارد و در طاعت نیارد فردا از آتش دوزخ باز ندارد و در بهشت نیارد و اگر امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته نکنی فردای قیامت بوقت درماندگی گوئی فارجعنا نعمل صالحا پس با تو گویند که احمق از کجا می آئی و قال ابن السماک ✤ طلبت العلم سنین فتفکرت بابلیس فاستغنیت عن العلم و طلبت المال سنین فتفکرت بقارون فاستغنیت عن المال و طلبت الجلادة سنین فتفکرت بعاد و ثمود فاستغنیت عن الجلادة هیهات هیهات لا خیر الا فی اربع قلب خاشع و لسان ذاکر و بدن صابر و عین معتبرة کذا فی خلاصة الحقائق اللهم ارزقنا قلبا خاشعا خاضعا صابرا و بدنا صابرا و نفسا صادقا و عینا باکیة و لسانا ذاکرا و حامدا و علما نافعا برحمتک یا ارحم الراحمین شرط شانزدهم آنکه پیوسته خاموش باشد از سخن دنیا نه از سخن مطلقا بلکه سخن آخرت روا باشد قال الله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس روا باشد مثل امر معروف و نهی منکر لقوله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر و لقوله تعالی

لا خیر فی کثیر من نجوٰیهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
یعنی سخن روا باشد مثلاً امر معروف و نهی منکر سخنی که برای اوست همه نیکوست اگر
معتکف تکلم کند باید که تکلم بخیر کند و مکروه ست او را صمت زیرا که اعتکاف بصمت
مکروه ست در شریعت کذا فی کنز الاوراد و فی مشکوة المصابیح عن ام حبیبة رض
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له
الا الامر بمعروف او نهی عن منکر الحدیث وعن کعب الاحبار رضی الله
عنه انه قال لیس فی الجنات جنة اعلی من الفردوس فیها الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر کذا فی خلاصة الحقائق و فی شرح الوقایة فی باب
الاعتکاف لا یتکلم المعتکف الا بخیر پوشیده نماند که سخنهای ضروری نیز روا باشد
لقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس اگر شخصی پیش معتکف برای زیارت
می آید باید که او را التفات کند و جهالت نکند که او را تغافل می کند تا دل او شکسته
نشود فی تفسیر بحر المواج قال علیه السلام من کسر قلب مؤمن فقد هدم
الکعبة وقال علیه السلام المومن مرآت المومن و فی شرعة الاسلام قال
علیه السلام المومن من المومن کمثل الروح من الجسد سئل عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما یا رسول الله این الله فی الارض قال علیه السلام فی
قلوب عباده المؤمنین پس جهالت نباید کرد چنانچه بعضی صوفیان متجهل جهالت
میکنند که پیش ایشان مردمان عامی می آیند که تا مارا امر معروف کنند و ایشان سخن
نمی کنند و لله در قائله ؎ کنونت که امکان گفتارهست + بگوای برادر بلطف
وخوشی + که فردا چو پیک اجل در رسد + بحکم ضرورت زبان درکشی + پس معتکف
را باید که با برادر مومن التفات تمام کند چنانچه آن سرور علیه السلام می کردند
واذا التفت التفت جمیعاً و بسیار سخن هم نباید کرد تا در اوقات خلل نشود
و لله در قائله ؎ خمش بودن نکو باشد ولیکن + نچندانی که گویندت که گنگی +
چنان باید که در صف بزرگان + زدانشهای خود چیزی بجنگی + و لان خیر

الامورہا وسطہا وقیل کان نقش خاتم ابی حنیفہ رحمہ اللہ قل الخیر والا فاسکت بنلق آدمی بہترست از دواب ✤ دواب از تو بہ گر نگوئی صواب ✤ چون تمکین کردن ضروری شنیدی و دریافتی اکنون بگوش ہوش بشنو و دریاب کہ در سکوت فوائد بسیارست کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قلت کل مائۃ کثرت درجاتہ وقلت سماتہ چنانچہ گفتند کہ لو کان الکلام کالفضۃ لکان السکوت کالذہب وقال علی رضی اللہ عنہ ما ندم من سکت وقال ایضًا رضی اللہ عنہ سلامۃ الانسان فی حبس اللسان ؎ زبان بریدہ بکنجی نشستہ صم بکم بہ از کسیکہ نباشد زبانش اندر حکم نقل ست کہ علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ وقتی امیر المؤمنین ابو بکر صدیق را رضی اللہ عنہ در واقعہ دیدم کاغذی در دست وی بود و دو سطر بران نوشتہ بود آن دو سطر برخواندم چون بیدار شدم یک سطر در خاطر ماند آن بدین مضمون بود کہ یا لیتنی کنت اخرس الا من قول لا الہ الا اللہ مقصود ازین تقریر آنست کہ خاموشی شعار خودسازی و در ہمہ امور این حدیث جامع کہ از مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم قال علیہ السلام من حسن اسلام المرء ترکہ مالا یعنیہ پیشہٴ خودسازی وقال امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ من کثر کلامہ کثر خطاءہ ومن کثر خطاءہ قل حیاءہ ومن قل حیاءہ مات قلبہ ومن مات قلبہٗ دخل النار وقیل لعیسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام دُلنا علی عمل یدخلنی الجنۃ قال لا تتکلموا ابدًا قالوا لا نستطیع بذلک قال فلا تنطقوا الا بخیر چنانچہ بزرگان گفتہ اند ہر کہ چہل روز سخن نگوید مستجاب الدعوات گردد و ہرچہ خواہد بیابد وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبہ ولا یستقیم قلبہٗ حتی یستقیم لسانہ واتفق المشائخ علی ان العبادۃ علی عشرۃ اجزاء تسعۃ منہا فی السکوت وواحد منہا فی الحرب فی الجملہ باید کہ در خلوت خاموشی اختیار کنی ؎ دل زپر گفتن بمیرد در بدن ✤ گرچہ گفتارش بود دُرّ عدن ✤

سخن بسیار دانی اندکی گو ٭ یکی را صد مگو صد را یکی گو ٭ الصمت زین والسکوت
سلامة فاذا نطقت فلا تکن مکثارا وقال علی رضی الله عنه اذا تم عقل المرء
نقص کلامه ولذا قیل اذا رایت رجلا یکثر الکلام فتیقن بجنونه وقال
ایضا اذا تم عقل المرء قل کلامه وایقن بحمق المرء ان کان مکثرا
وفی شرعة الاسلام وکان النبی صلی الله علیه وسلم یطیل الصمت فاذا
اراد ان یتکلم وقف ساعة فان کان لکلامه ثواب نطق والا صمت
فهذا ادب صاحب الانقباظ والبصراء وقیل من حفظ لسانه فقد بصر علی نفسه
بجمیع عیوبه وفی اخلص الخالصة قال بعض الحکماء اللسان قیمة الانسان
فمن قوّمه زاد قیمة وعن سعید بن جبیر رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال اذا اصبح ابن ادم اصبحت الاعضاء کلها یکفرن اللسان
ای تقول اتق الله فینا فانک ان استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا
وحکی ان ابراهیم ابن ادهم رحمه الله اضاف ناسا فلما قصدوا علی الطعام
اخذوا الغیبة فقال ان اقواما قبلنا کانوا یاکلون الخبز قبل اللحم وانتم
تاکلون اللحم قبل الخبز وروی قیل لواحد من الصالحین انک تحفظ لسانک
من الغیبة فقال لو کنت اغتبتُ احدا لاغتبت امی فانها اولی ان تکون
حسناتی لها وروی ان سلیمان علیه السلام کان لا یتکلم ویکتفی فی
حاجته بالایماء کراهة ان یشتغل عن الذکر وروی انه کان ابو بکر
الصدیق رضی الله عنه یضع حجرا فی فیه ویمنع بفیه عن الکلام وکان
یشیر الی لسانه ویقول هذا اوردنی الموارد وفی روایة اخری وضع ابوبکر
رضی الله عنه حجرا فی فیه سنین وکان لا یخرجه الا عند الاکل والصلوة
خشیة ما لا یعنیه کذا فی خلاصة الحقائق وفی عین العلم قال علیه السلام
ان اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه ففی الصمت الوقار واجتماع الهمة والفراغ
للعبادة والسلامة من آفات الدارین فان البلاء موکل بالمنطق ومن آفات

الکلام مالا یعنی وھو مالا اثم ولا ثواب فیه تضیع الوقت وفساد القلب ووھن البدن وتاخیر الرزق وایذاء الحفظة وارسال کتاب من اللغو الیه تعالی وقراءته بین یدیه تعالی یوم القیمة علی رؤس الاشہاد نقل ست که حضرت شیخ خاموش چهل سال خاموشی اختیار کرده بود درین مدت با هیچ کس سخن نگفت ع لب فروبند که خاموشی به بود تهی کن که فراموشی به + هرکه نه گویای تو خاموشی به + هرچه نه یاد تو فراموشی به ع تا بلباس خاموشی نادرنوشتی + شراب معرفت هرگز ننوشی + وحکی ان من الحکماء رای حکیماً آخر فقال کم وجدت عیوب الناس قال وجدت فیهم الف عیب ولکن وجدت فی العبد خصلة لو حفظها تستر جمیع العیوب علیه وهو حفظ اللسان وفی فتاوی الصوفیة عن بعض السلف رحمه الله قال هذا زمان السکوت ولزوم البیوت والقناعة بالقوة والاستغفار بالحی الذی لا یموت حکایت ابوبکر وراق رحمه الله سی سال آرزومند صحبت حضرت خضر بود هر روز بدین نیت در گورستان رفتی ووقت رفتن وآمدن بقرآن خواندن مشغول بودی ومقصود خود ملاقات او دانستی روزی حضرت خضر علیه السلام با او مصاحب شد یک جا حکایت کنان در گورستان رفتند چون بازگشتند حضرت خضر فرمود که مدتی آرزومند صحبت خضر بودی امروز یافتی واز قرآن خواندن باز ماندی واز ثواب محروم گشتی آری جائے که صحبت خضر چنین باشد صحبت دیگر چه خواهد شد. ولهذا قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شعر

لقاء الخلق لیس یفید شیئاً + سوی الهذیان من قیل وقال + فلا تقلل مع الانسان الا + لاجل العلم واصلاح حال + وفی مشکوة المصابیح عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرك بملاك ذالك کله قلت بلی یا نبی الله فاخذ بلسانه وقال کف علیك هذا فقلت یا نبی الله وانا لمواخذون بما نتکلم به قال ثکلتك امك

یا معاذ وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم او علی مناخرهم الا حصائد
السنتهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة ولا یخفی ان للصمت فوائد
غیر متناهیة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب شرطهٔ هم
آنکه آنجا که بنشیند از آنجا بیرون آمدن بغیر از حاجت انسانی روا نیست ش یعنی
از برای بول وغائط بیرون آمدن رواست واگر بغیر از حاجت بیرون آید اعتکافش
تباه شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اعتکف ادنی الیّ راسه هو فی المسجد فارجّله وکان لا یدخل البیت
الا لحاجة الانسان متفق علیه پس اگر بغیر از احتیاج بیرون آید اعتکافش تباه
شود کما فی المختصر فان خرج ساعة بلا عذر فسد ای اعتکافه عند ابی حنیفة
وهو القیاس لوجود المنافی وقالا لا یفسد حتی یکون اکثر من نصف یوم
لان فی القلیل ضرورة ولا ضرورة فی الکثیر ولو خرج لانجاء غریق او حریق
او لاداء شهادة او لجنازة فسد اعتکافه ولو خرج لانهدام المسجد او تفرق
اهله بحیث بطلت الجماعة منه او الخوف علی نفسه او ماله من المکایدین
لا یفسد ولو اعتکف المرءة فی مسجد الجماعة فطلقت فلها ان ترجع الی
مسجد بیتها وبنتی علی اعتکافها وفی کنز الاوراد اگر معتکف بیرون آید برای
نماز جمعه نزدیک علمای ما رحمهم الله اعتکاف تباه نشود ونزدیک شافعی تباه شود
زیرا که خروج صد مکث ست هر آئینه تباه شود وچون او را ممکن ست که در مسجد جامع
معتکف شود پس چه ضرورت او را درین خروج وچون بنماز جمعه بیرون آید باید که بعد
زوال بیرون آید تا خطبه وجماعتش فوت نشود وباید که در مسجد جامع چار رکعت
سنت بگزارد قبل الاذان وبروایت حسن رح شش رکعت نماز بگزارد دو رکعت
تحیت مسجد وچار رکعت سنت پیش از جمعه وبعد از خطبه درنگی کند وچار رکعت نماز
بگزارد یا شش رکعت بجهت اختلاف علما در سنت جمعه وپیش ازین درنگی نکند واگر
بیرون آید از مسجد ساعتی بغیر عذر اعتکاف او تباه شود نزدیک ابو حنیفه رحمه الله

ونزد یک ابو یوسف رحمہ اللہ و محمد رحمہ اللہ اعتکاف او تباہ نشود مگر آنکہ زیادت از نیم روز بیرون آمدہ باشد اما خفتن و خوردن و آشامیدن او را در مسجد روا بود و باک نبود وحسن للمعتکف ان یشتغل بالصلوۃ وقراءۃ القرآن فان اشتغل بامر الدنیا لا یبطل وان کان حرفۃ وبہ قال ابو حنیفۃ واحمد رحمہما اللہ فی المالک رحمہ کذا فی کنز العباد و دیگر معتکف را باید کہ بیرون مسجد سخن بسیار نکند واگر یک دو سخن کند رواست لقول عائشۃ رضی اللہ عنہا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعود المریض وھو معتکف فیمر کما ھو ولا یعرج یسال عنہ رواہ ابو داؤد کذا فی مشکوۃ المصابیح پس اگر سخن ضروری باشد سخن کند اما بہتر این ست کہ سخن نکند مگر باید زیرا کہ احوط است سخن ناکردن لان الصوفی لا مذھب لہ الا ما ھو الاحوط بدانکہ بزرگان گفتہ اند کسی لذت خلوت یافتہ باشد بیرون چنان حلاوت حق یابد کہ در مذبلہ ولذا قال ابو عثمان بن ابی العیاش لولا الجمعۃ لدخلت بیتی ولم اخرج حتی الموت وقال بعض اھل المعرفۃ اغتنم الوحدۃ فانہا امن لدینک وراحۃ لبدنک وکن انیسا جلیسا لنفسک فانہ اول امن وقال العباس الداسغانی اوصانی الشبلی رحمہ وقال الزم الوحدۃ وامح اسمک عن القوم واستقبل الجدار حتی تموت وحکی ان عمر بن عبد العزیز رحمہ اللہ کان لا یخرج من منزلہ الا لصلوۃ الجمعۃ والجماعۃ وعیادۃ المریض وکان یقول الناس سراق العقول اوقطاع الطریق وقال رجل لابی بکر الوراق وجدت خیر الدنیا والآخرۃ فی القلۃ والخلوۃ ووجدت شر الدنیا والآخرۃ فی الکثرۃ والاختلاط کذا فی ۔۔ السلوک وقال بعض اھل التحقیق العزلۃ التعدعن ارباب الدول بترک الطمع عن آمال النفس وشھواتہا بلزوم الورع وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ السلام انہ قال السلامۃ فی الوحدۃ والآفۃ بین الاثنین الحدیث کذا فی خلاصۃ الخالصۃ وحکی ان مالک بن انس رضی اللہ عنہ لم یشہد الجماعۃ خمسا وعشرین

سنة وقيل فما يمنعك عن الخروج قال مخافة ان ارى منكرا فاخاف به الى ان
اتغيره ولدا قد ركذا فى خلاصة الحقائق والله اعلم بالصواب شعر طالب بحبيد بحم
نتفرقش نختي باشد ونظر كمند دنيا ى دون راكما قال الله تعالى من كان يريد حرث
الاخرة نزدله فى حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وماله فى الاخرة من
نصيب وفى حديث القدسى لو صلى العبد صلوة اهل السماء والارض وصام صوم
اهل السماء والارض وطوى الطعام مثل الملائكة حتى لا ياكل شيئا ولبس لباس
العُرى ثم راى فى قلبه مثقال ذرة من محبة الدنيا او سمعتها او محمدتها
او رياستها لا يسكن فى جوارى ولاطلعن قلبه حتى ينسانى ولا اذيقه حلاوة
محبتى سه اى طالبى كه دعوى عشق خدا كنى ٭ در غير او نظر به محبت چرا كنى ٭ از جستجوى
خلق تو بيگانه شو اگر ٭ خواهى كه دل بحضرت حق آشنا كنى ٭ وعن يحيى بن معاذ
رضى الله عنه انه قال من لم يترك الدنيا محمودا تركته الدنيا مذموما كذا
قال امير المؤمنين على رضى الله عنه اذا جاءت الدنيا عليك فجذ بها على الخلق
طرا قبل ان تتقلب فلا الجود يفنيها اذا هى اقبلت ولا البخل يبقيها اذا هى
يذهب وفى خلاصة الحقائق عن معاذ رضى الله عنه انه قال الدنيا سم القاتلة
لعباد الله فخذوا منها على مقدار حاجة السم فى الادوية لعلكم تسلمون سه
نزد مردان حب دنيا زهر قاتل آمده است ٭ زهر خوردن اى جوان جز كار حمقى كى بود
وعن محمد بن الفضل البلخى رحمه الله انه قال رايت الشقيق فى المنام فقلت
يا معلم الخير ارشدنى الى الخير قال الخير كل فى ذكر مولاك والشر كله فى حب
دنياك كما قال عليه السلام حب الدنيا راس كل خطيئة سه ترك دنيا سر عبادت
حب دنيا سر خطاست ٭ آن جمال نازنين بى ترك دنيا كى بود ٭ وقيل الدنيا دار
مفر والاخرة دار مقر وانما سميت الدنيا دنيا لدنوها الى الفناء وقال النبى
صلى الله عليه وآله وسلم من احب دنياه اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنياه
فاثروا ما يبقى على ما يفنى وقال عليه السلام الدنيا دار من لا دار له ومال من لا

مال له ولها يجمع من لا عقل له قال وهب بن منبه رضي الله عنه ان رجلا جاء الى ابي
الدرداء رضي الله عنه قال ان فلانا شتمني وظلمني فقال له ان كنت صادقا
فلا يمر بك الايام حتى يعاقبه الله تعالى فمر الايام فدخل على الامر فاعطاه عشرة
الاف درهم فقال ابو الدرداء للرجل صدقت يا اخي فدعا قبه الله تعالى عقوبة
عظيمة قال يا ابا الدرداء او ذلك عقوبة قال والله لو جلد على ظهره عشرة
الاف سوط كنت ارضى له من جائزة عشرة الاف درهم كما قال الله تعالى ولولا
ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة
الاية اى طالب صادق دنيا براى امتحان كردن مردمان آفريده شد چنانچه هاروت و
ماروت كه ميگفتند كه انما نحن فتنة فلا تكفر چنانچه بزرگى ازين خبر ميدهد بيت
ترا دنيا همى گويد شب و روز ✣ كه هان از صحبتم پرهيز پرهيز ✣ مده خود را فريب از رنگ
و بويم ✣ كه هست اين خنده من گريه آميز ✣ وحكى انه سئل ابو يزيد بما ذا نلت
ما نلت قال بلا شئ يعنى تركت الدنيا فنلت القربة والولاية خواجه كائنات
وخلاصه موجودات عليه افضل الصلوة را پرسيدند كه در حق دنيا چه فرمائيد فرمود
چه گويم در چيزيكه به محنت بدست آرند و بمشقت نگاه دارند و بحسرت بگذارند بيت
دنيا همه تلخ ست بسان زهره ✣ خصيست كه در جگر نشاند دهره ✣ هر كس كه ازو
گرفت امروز نصيب ✣ فردا ز قبول حق ندارد بهره ✣ وفي القشيري قال
الفضيل لو ان الدنيا بحذافيرها عرضت على بشرط ان لا احاسب بها لكنت
اتقذرها كما يتقذر احدكم الجيفة اذا مر بها ان يصيب ثوبه وقال عوف بن
عبد الله مثل الدنيا والاخرة ككفتي الميزان بقدر ما ترجح احدهما خف الاخرى
قال جبرئيل لنوح عليه السلام يا اطول الانبياء عمرا كيف وجدت الدنيا
قال كدار لها بابان دخلت من احدهما وخرجت من الاخرى ودر روايت آمده
ست كه عيسى پيغامبر عليه السلام عابدى را ديد كه بسيار سالها عبادت كرده بود بخدا
تعالى وى را گفت كه در آخر الزمان پيغامبرى بود و مرا و را امتى ست عمرهاى ايشان

اندک باشد از شصت تا هفتاد و غایت عمر یکی صد بود و زنان بخواهند و فرزندان بزایند
و عمارتها بنا کنند آن عابد در تعجب باند و گفت در این چنین عمر سهلی مشغول شوند بدین
چیزها اگر عمر من برین مقدار باشد در دو رکعت نماز صرف کنم کذا فی مفتاح الجنان
وقال حکیم الدنیا ما شغلک عن الله تعالی ؎ چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن ٭ وقال ابراهیم بن ادهم رحمه الله سالت راهبا
من الرهبان فقلت له ما الدنیا قال خلق کخلق المرحات راسها الکبر و روحها
الفرح و عینها العجب ولسانها القذرة واذ ناها النسیان و نفسها الشهوات
و قلبها الطمع و بطنها الحرص وجلدها الحرام و عنقها الخوف وظهرها الیاس
من الله تعالی و زینتها الشهوات فهذه صورة الدنیا یتفاخرون بها فاحذروها
وحکی عن بعض الامراء قال لبعض الصالحین سالنی حاجتک قال او مثلی فقال
لی عبدان هما سیداک قال ومن هما قال الحرص والهواء قد غلبتهما و غلباک
وملکتهما و ملکاک ؎ از حرص و هوا دو بنده دارم ٭ بر هر دو همیشه بادشاهم
تو بندهٔ بندگان مائی ٭ از بندهٔ بندگان چه خواهم ٭ آورده اند که بادشاهی
درد شکم داشت و قریب بهلاک شد گفت هر که مرا ازین بلا رهاند تمام ملک خود بوی بدهم
شخصی از اولیاء الله شنید آمد و دست بر شکم وی مالید بادی گنده از شکم وی بیرون
آمد فی الحال صحت یافت بادشاه گفت ای خداوندگار برخیز و بر تخت نشین که من
خود را معزول ساختم آن بزرگ گفت ما را حاجت نیست بمتاعی که قیمت آن بادی
گنده باشد ولیکن تو پند بگیر ازین که تا این زمان غرور و بزرگی تو بچیزی بوده که قیمت
آن این بود که دیدی وقال علیه السلام ما وحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام
یا داؤد مثل الدنیا کمثل جیفة اجتمعت علیها الکلاب یجرونها افتحب ان تکون
کلبا مثلهم فتجر معهم و شیخ سنائی غزنوی قدس سره در همین معنی قطعهٔ فرموده ؎
این جهان بر مثال مرداریست ٭ کرکسان اندرو هزار هزار ٭ این مرآن را همی زند
مخلب ٭ وان مراین را همی زند منقار ٭ آخر الامر بگذرند همه ٭ وز همه باز ماند این مردار

من کلام المشائخ عجب از کسانی که میدانند که آخرت به از دنیاست و دین را بدنیا میفروشند کما قال صاحب قصیدة البردة ومن یبع آجلا منه بعاجل بین له الغبن فی بیع وفی مسلم وگفته اند که راحت دنیا اندک چون روشنائی برق است بی ثبات و محنتش بسیار چون تاریکی ابر بی بقا نه براحتش الفت باید گرفت و نه از شدائدش اندوه باید خورد نقل است که یکی از ملوک متقدمین وزیر خود را فرموده که برای من چیزی بساز که تا هر زمان مرا یاد آید و غرور و غفلت و بهجت نیفزاید وزیر برای او انگشتری ساخت و بر آن نقش لایدوم کرده بر بادشاه عرض کرد و بادشاه آنرا در انگشت داشتی پس هرگاه که بر بادشاه غروری و سروری حاصل شدی نقش لایدوم از آن خاتم برخواندن گرفتی عقل بگوش هوش او فرو خواندی که چون دوام نخواهد بود برای چند روزه بمملکت فانی چرا شادمانه و غمناک باید شد و در حال بادشاه گوش تضرع بگرفتی و آن وزیر را یحیی نام بود پس شاعری لایدوم یحیی را نظم کرده اذا جاء السرور او الهموم ÷ فذکر قول یحیی لایدوم ÷ وقال الله تعالی وتلک الایام نداولها بین الناس وگفته اند که هرچه دیر نپاید دلبستگی را نشاید زانکه هر چیزی که آن پاینده نیست ÷ هر که دل بندد درو دل زنده نیست ÷ و بزرگی فرمود که مثال زندگانی اهل دنیا همچنانست که بارانی که بر زمین بارد و آن زمین سبز شود و الوان کلها در وی شگفته شوند و جمعی از احمقان بی گیاست بدان سبزی فریفته شوند و بدان شادی کنند و بدان مباهات و بزرگی نمایند بعد از روزی چند آن زود خشک گردد و باد خریف آنرا از بیخ بر کند و خاک کند و از آن گل و ریحان نشانی نماند و این احمقان را بر خاک حسرت نشاند اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو و زینة الایة نعم من قال
حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانهٔ ÷ گفت یا خوابی ست یا بادی ست یا افسانهٔ ÷
باز گفتم حال آنکس گو که دل در وی ببست ÷ گفت یا غولی ست یا دیوی ست یا دیوانهٔ ÷
ای عزیز حرص دنیا مبادا که ذوق ایمانت دربر باید و آرزوی این و آن جانت را شربت تلخ اجل بچشاند و تلخ کام از دار دنیا بدار عقبی روانت کند و بعذاب ابدی

مبتلا گرداند و پشیمانی هیچ سود نکند ؎ حب دنیا ذوق ایمانت برد * آرزوی این و آن جانت برد
در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام یا داؤد تزعم انک تحبنی
فان کنت صادقا اخرج محبة الدنیا فان حبی وحبها لایجتمعان فی قلب واحد ؎ بیت
قلب مؤمن حرم خانه دخل غیری شد حرام * یک زنی را با دو شوهر عقد یکجا کی بود *
یک ولایت چون دو سلطان بادشاهی میکنند * در ولایت دائما جز شور و غوغا کی بود *
این محال ست این خیال ست این جنون * هم خدا خواهی و هم دنیای دون *
وقال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ولهذا
قیل ضدان لایجتمعان ؎ ما را خواهی خطی بعالم درکش * کاندر یک دل دو دوست
ناید خوش * ای طالب صادق بدان که دنیا مبغوض خدای تعالی ست و آنچه مبغوض
محبوب باشد محب را باید که او را دشمن دارد چنانچه عارف کبار حضرت خواجه محمد پارسا
ازین خبر میدهد ؎ هست دنیا قهرمان کردگار * قهر بین چون قهر کردی اختیار *
قیل لما دعا سلیمان علیه السلام بقوله رب هب لی ملکا نزل جبرئیل علیه السلام
وقال له لم تطلب منصبة ومرتبة النبوة اعلی من ملک الدنیا وما فیها ولکن
اجاب الله دعوتک وقال جزاء هذا السوال ان تکون فی الجنة متاخرا عن الانبیاء
علیهم السلام خمس مائة سنة فندم وقال لاینبغی لاحد من بعدی ای لاینبغی
لاحد هذا السوال من بعدی وروی فی الخبر ان الفقراء یوم القیمة یذهبون
ان یدخلوا الجنة قبل الحساب فیقال لهم انتم تدخلون الجنة قبل ان تحاسبوا
فیقولون بما ذا نحاسب ولم یکن لنا شیئ خوش گفت آنکه گفت ؎ ما هیچ نداریم
وغم هیچ نداریم * دستار نداریم وغم پیچ نداریم * وروی ان موسی علیه السلام
سافر مع رجل فاستقبلهما طریقان احدهما مخوف والاخر آمن فقال موسی
لذلک الرجل بایهما نسلک فقال بالطریق الامن وکان مع ذلک الرجل
مال فقال له موسی ادفع مالک الی فدفعه فتصدق موسی ذلک علی الفقراء
ثم قال بایهما نسلک فقال بایهما شئت لان خوفی انما کان لاجل المال والان

لیس لی حال فاستوی عندی الطریقان الامن والخوف ولهذا قیل الفقر راحة لانه امن من بلاء الدنیا وعذاب الآخرة کذا فی کفایة الشعبی ؎
تہی کیسہ گان را نباشد غمی ÷ کہ پر کیسہ را ہست آفت ہمی ÷ نقل است کہ آتش در بصرہ افتاد مالک دینار رحمہ اللہ عصا و نعلین بر داشت بر بالا شد و نظارہ میکرد و مردمان را دید کہ در رنج افتادہ بعضی میسوختند و بعضی می جستند و بعضی رخت خود را می کشیدند مالک گفت نجی المخففون وهلك المثقلون نعم من قال ؎ آزاد از تعلق چون نخل در خزان باش ÷ چون پردہ نداری کس پردہ در نباشد ÷ آزاد تا تواند از قید تن برآید ÷ در پوست گر نباشد در پیرہن برآید ÷ از کاوکاو گریہ اشکی نماند خونی ÷ ترسم کہ شیر او را نہ پیرہن برآید ÷ و فی شرح المشکوٰۃ لمولانا علی القاری ان الکافر الفقیر عذابه احف من الکافر الغنی فی النار فاذا نفع الفقر المصفر الکافر فی تلك الدار فکیف لا ینفع المؤمن من الصابر بدانکہ دنیا رباطیست بر سر بادیہ قیامت نہادہ و منزلیست در میان ازل و ابد گستردہ تا مسافران حضرت صمدیت بقرارگاہ صحرای قیامت سفر کنند و درین منزل فرود آیند و ازینجا زاد سفر آنحضرت بردارند کہ ان اللہ اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ؎ بدنیا توانی کہ عقبی خری ÷ بخر جان من ورنہ حسرت بری ÷ وفی الخبر یا ابن آدم من احب شیئا فطلبه ومن خاف عن شیئ هرب عنه فان احببت الاخرة اطلبها وان کرهت الدنیا فاهرب منها فانها سدارة تغرك یا ابن آدم الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها ناس کثیر فاحذر ها قبل ان تغرق فیها المؤلفه یا نفس هذه الدنیا فهی بحر عمیق ÷ اجتنب عن میلها لا مالها الا الحمیق ÷ ای عزیز بدانکہ دنیا سرای غرور است و شہرستان شرور و رباطیست بی اقامت و رباطیست بی استقامت زخم و نیش بی مرہم ست طلاق دادہ ابراہیم ادہم ست خانہ محنت و بلی دادی ست و راندہ جنید بغدادی ست جرعہ ناسوزناکام تلخی است پشت دادہ شقیق بلخی است

دار غفلت و بدنامی است و شغون نظر بایزید بسطامی است خود پرستان دون همت را دیر پست مرتبه و دو ابو سعید ابوالخیر است نگنه اشته التباست برداشته اشتیاقست و هر جا که طالب او ذلیل و زبان ضد را وکیل و اہل عبرت را این آیت دلیل قل متاع الدنیا قلیل و لذا قیل من اعتصم بالمخلوق ذل و من اعتصم بالمال قل و من اعتصم بالله جل سے مرحبا قومی که داد بندگی را داده اند ترک دنیا کرده اند و از ہمہ آزاده اند ان الله عبادًا فطنا طلقوا الدنیا و خافوا الفتنا نظروا فیها فلما علموا انها لیست لحی وطنا جعلوها لجة واتخذوا صالح الاعمال فیها سفنا سے عارفی خواب رفت در فکری دید دنیا بصورت بکری کرد از وی سوال کای دلبر بکر چونی باین ہمہ شوہر گفت یک حرف با تو گویم راست که مرا ہر که بود مرد نخواست ہر که نامرد بود خواست مرا زان بکارت ہمی بجاست مرا بدانکه دنیا را تشبیہ بعسل داده اند و طالب دنیا را تشبیہ بمگس ہر گاه که بر عسل مگس بنشیند ہر گز بر نمی خیزد چنانچه بزرگان گفته اند دنیا که دلفریب و دلآویز و دلرباست در حسن او توانگر و درویش بتلاست دنیا چو شهد دان و طلبگار آن مگس در شهد ہر مگس که در افتاد بر نخاست و لہذا اہل دنیا را مگسی گویند سے به دنیا دل نه بندد ہر که مرد است که دنیا سر بسر اندوه و درد است برو بگذر بگورستان نظر کن که این دنیا حریفان را چه کرد است نوز دہم آنکه از راحت و نعمت فانی دور بودن قال الله تعالی ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و قال ابن مسعود رضی الله عنه ما من یوم الا و ملك ینادی تحت العرش یا ابن آدم قلیل یکفیك خیر من کثیر یطغیك و لله در من قال سے سرورك فی الدنیا غرور و غفلة و عیشك فی الدنیا محال و باطل و ایضا قال الله تعالی الهٰکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف و حکی ان حاتما مع تلامیذہ فتوشه رجل فی الطریق فلم یجبه فلامه تلامیذہ فقالوا نحن مذکر فی اکل

الخبز اليابس فلم لا تجيبه فبعث رسولا الى الذی یونه انی قد اجبت لك بشرط وهو انا اذا فرغنا من الطعام لا تخلی سبیلنا حتی نسئل کل واحد منا مما اکلنا من الطعام قال اجعل کرامة فدخلوا بیته وقدم الیهم المائدة فجعلها قدم المرقیة الاولی قال حاتم لصاحب البیت ما هذا قال ملیف فاکل حاتم منه ثم قدم الثانیة والثالثة والرابعة فلم یاکل من ذلك شیأ ولم یسأل فلما کان عند الخروج قال لصاحب البیت احفظ الشرط الذی شرطت لك فوضعت الرحل علی بابه فلما خرج حاتم قال له ما اکلت فی بیتی قال الملیف فخلی سبیله ثم سئل کل واحد من اصحابه عن جمیع ما اکلوا فلو حرف احداهم تلك الاطعمة فبقوا هناك الی وقت العشاء فلما امسوا جاء والی حاتم وقالوا له ما صنعت معنا فقال لهم انکم لا تطیقون حساب یوم واحد فکیف تطیقون حساب جمیع العمر کذا فی کفایة الشعبی کما قال الله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم مرویست از رسول علیه السلام که یکی از اصحاب را گفت میخواهی که دنیا واهل دنیا بتو بنمایم گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دست او گرفت وبطرفی بیرون شد تا مقامی که کلهای آدمی افتاده بودند درمیان کرباس یاره های نجس واستخوانهای پوسیده حیوانات ونجاستهای آدمی فرمود که این کلهای اهل دنیاست که حرص وحسد وکبر را دروی جای داده بودند واین کرباس پارهای نجس ایشانست که می پوشیدند وبدان مباهات می کردند واین استخوانهای مرکبات ایشانست که سوار می شدند وبر دیگران مفاخرت میکردند ونجاستها نعمتهای ایشان که عمر عزیز درحصول آن بباد دادند عارفی روزی براهی میگذشت ✤ واله ومدهوش چون میخوارگان ✤ دید گورستان وسرگین دان بهم ✤ بانگ برزد گفت کای غمخوارگان ✤ نعمت دنیا ونعمت خوار بین ✤ اینست نعمت اینست نعمت خوارگان ✤ روی فی الاخبار ان البدن السمین اذا دفن تو ثب الدیدان بعضهم بعضا ویقولون استقبلت لنا ضیافة

کذا فی کفایة الشعبی و فی الحدیث القدسی یا احمد واحذر ان تکون مثل الصبی
اذا نظر الی الاخضر والاصفر احبه فاذا اعطی بشیئ من الحلو والحامض
اغتر به فقال یا رب دلنی علی شیئ اتقرب به الیک قال اجعل لیلک نهارا
واجعل نهارک لیلا قال کیف ذالک یا رب قال اجعل لنومک صلوٰة
واجعل طعامک الجوع ای عزیز دنیا با ہمہ نعمت از رنگ و بوی بیش نیست
و برنگ و بوی فریفتہ شدن خاصیت زنان ست پس ہر کہ این خاصیت بروی
غالب ہست بحقیقت زن ست اگرچہ بصورت مرد ست لمؤلفہ قد یعشق
الدنیا من کان الهوی له غالب فهو فی الحقیقت مؤنث ولو کان فی الصورة مذکرا
وحکی انه دخل شقیق مقبرة وجعله یضرب کل قبر بیده ویقول یا کذبة یا کذبة
فقیل له هذا کلام عظیم لم تقول قال لانهم یقولون فی حیوة الدنیا املاکنا
وضیاعنا وحدایقنا و بساتیننا واموالنا ومواشیننا لو کان لهم هذه الاشیاء
یذهبون معهم وکذا قال الشیخ السعدی رحمه الله ؎ ہر کہ آمد عمارت نو ساخت
رفت و منزل بدیگری پرداخت ✤ وان دگر پخت ہمچنان ہوسی ✤ واین عمارت بسر نبرد
کسی ✤ بدان ای درویش کہ چہ نعمتہای عجیبہ وطعامہای غریبہ در وجود تو نجس
میشوند و تو ازین تفاخر میکنی بزرگی برای بادشاہی نوشت ؎ خوان زر
وصحنک سیمین تو ✤ تیرہ زدہ کاسہ چوبین ما ✤ خوردن تو مرغ مسمی و می ✤
بہتر ازان نانک جوین ما ✤ پوشش تو اطلس و دیبا حریر ✤ بخیہ زدہ خرقہ پشمین ما
قاقم و سنجاب ترا تکیہ گاہ ✤ خار و خسک بستر و بالین ما ✤ نیک ہمین ست کہ می بگذرد
راحت تو محنت دوشین ما ✤ باش کہ تا طبل قیامت زنند ✤ آن تو نیک آید و یا این ما
شرط نسبتم آنکہ خاطر خود را از فضولات خالی کند قال الله تعالی الیس الله بکاف
عبده و فی الخبر یا احمد عجبت لتبدله قوت یوم من الحشیش او غیره وهو بهم
لغد روی فی الاخبار ان الله تعالی خلق الخلق الف صنف فصنف منهم
لا یأکلون وهم الملائکة وصنف منهم یاکلون ثم من هذه الالف منهم

من یأکل ولا یشرب ومنهم من یشرب ولا یأکل ومنهم یأکل ویشرب
ثم ما من صنف من هذه الالف الذین یأکلون الا وهم آمنون علی اصول
الرزق ولایخباؤن قوة الغد الا ثلثة اصناف الانسان والنملة والفارة
فانهم یخباؤن قوة الغد فاما ما عدا هذه الاصناف الثلثة لایخباؤن
للغد ولایکون الا علی التوکل کما روی عن رسول الله علیه السلام
انه قال لو توکلتم علی الله حق التوکل لرزقتم کما یرزق الطیر تغدو خماصا
وتروح بطانا کذا فی کفایة الشعبی وقیل ان الصدیق انفق ماله ولم یبق
له شیئ فقال له النبی صلی الله علیه واله وسلم ما خلفت لعیالك فقال
الله تعالی وفی شرح المشکوة لمولانا علی القاری رحمه الله وکان الرجل
من بنی اسرائیل اذا کان له الزوجة والخادم والدار یسمی له ملکا
چنانچه بزرگی گویدے کر ترا نانی وخرقانی بود ❊ هر سر موی تو
سلطانی بود ❊ انچه اینجا احتیاج ست آن بکن ❊ وانچه آنجا بایدت
درمان بکن ❊ وفی خلاصة عن عروة انه قال بعث معاویة الی عائشة
رضی الله عنها بمائة الف درهم فاقامت من مجلسها حتی تفرقت علی المستحق
وکانت ترقع قمیصا لها وفی المشکوة عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم یابن ادم ان تبذل الفضل خیر لك وان تمسکه شر لك
ولا تلام علی کفاف وابدأ بمن تعول رواه مسلم وقوله الفضل وهو الزیادة
علی قدر الحاجة وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة فامرنی رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم ان افرقها فشغلنی وجع نبی الله صلی الله
علیه واله وسلم ثم سالنی عنها ما فعلت ما الستة او السبعة قالت
والله لقد کان شغلنی وجعك فدعا بها ثم وضعها فی کفه فقال ما ظن نبی
الله لو لقی الله عز وجل وهذه عندی رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی

صلی اللہ علیہ و الہ وسلم دخل علی بلال وعندہ صبرۃ من تمرۃ فقال ما ھذا
یا بلال قال شیئ ادخرتہ لغد فقال اما تخشی ان تری لہ غدا انجارا
فی نار جھنم یوم القیمۃ انفق یوم القیمۃ انفق یا بلال ولا تخش من ذی
العرش اقلالا وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا انھم ذبحوا شاۃ فقال النبی صلی
اللہ علیہ و الہ وسلم ما بقی منہا فقلت ما بقی منہا الا کتفہا قال بقی کلہا
غیر کتفہا رواہ الترمذی وصححہ کما قال اللہ تعالی ما عندکم ینفد وما
عند اللہ باق نقل ست کہ ابراہیم ادہم گفت وقتی در بادیہ متوکل بودم وسہ
سہ روز چیزی نیافتم ابلیس گفت پادشاہی بگذاشتی تا گرسنہ بمیری بودی با این
چنین رنج کہ تو داری نتوان رفت وگفت این سخن از وشنیدم بربالائی رفتم
وگفتم الہی دشمن را بر دوست می گماری تا او را بشوراند این بادیہ را بمدد تو قطع
توانم کرد آوازی بگوشم رسید کہ ای ابراہیم انچہ در جیب داری بنیداز تا انچہ در
غیب ست ظاہر گردانم دست اندر جیب کردم چہار دانگ نقرہ فراموش شدہ بود
چون بنیداختم ابلیس برمید و قوتی در من پدید آمد از غیب تا بادیہ قطع کردم حکایۃ
وقتی مسافری در سفری رفت و با او یک قرص نان بود و ہر بار کہ گرسنہ شدی خواستی
کہ آن قرص نان بخورد و باز گفتی کہ احتمال دارد کہ درین بیابان طعامی نرسد و
من از گرسنگی بمیرم فرشتہ رزق کہ برو موکل بود آن فرشتہ را فرمان شد تا او آن
قرص نان نخورد او را طعامی دیگر نرسانی عاقبت الامر او آن قرص نخورد تا از
گرسنگی بمرد ولذا قیل طوبی لمن کان عیشہ کعیش الکلب ففی الکلب عشرۃ
خصال یجب علی المؤمن اولہا لیس لہ مقدار بین الخلق والثانی ان یکون
فقیرا لیس لہ مال والثالث الارض کلہا لہ بساط والرابع اکثر اوقاتہ ارد
ان یکون جایعا والخامس اذا ضربہ صاحبہ مائۃ مرۃ لا یترک بابہ والسادس
یحفظ صاحبہ وصدیقہ و یاخذ اللص والسابع اکثر اوقاتہ السکوت والثامن
ان یکون فی اللیل حیا والتاسع ان یکون راضیا بما یدفعہ صاحبہ والعاشر

اذا مات لم یبق لہ میراث و فی شمائل الاتقیاء زکوٰۃ بر سہ نوع است
زکوٰۃ شریعت از دو بست درم پنج درم دہند زکوٰۃ طریقت از دو بست درم پنج درم
بدارند باقی بدہند و زکوٰۃ حقیقت چیزی نگاہ ندارند و تمام بدہند و حکی آن رجلا
قال لحاتم من این ماکل فقال و للہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین
لا یفقہون کذا فی خلاصۃ السلوک و در تذکرۃ الاولیا آورد کہ ابراہیم ادہم گفت
زاہدی متوکل را دیدم پرسیدم کہ از کجا میخوری گفت این علم نزدیک من نیست از روزی
دہندہ بپرس مرا با این فضول چہ کارست و فی عین العلم فی الصدقۃ ـ
اقسام السابق کالصدیق رضی اللہ عنہ حیث ما ابقی شیئا والمقتصد
کالفاروق رضی اللہ عنہ حیث ابقی النصف والقاصر ہو المقتصر علی الواجب
والاولی فی الصدقہ الوسطہ اذ خیر الامور اوسطہا و قال اللہ تعالی ولا تجعل
یدک مغلولۃ الی عنقک ولا تبسطہا کل البسط فتقعد ملوما محسورا بدانکہ
فضولی نسبت بمبتدی آنست کہ زیادہ از قوت یکسال نگاہدارد چنانچہ سرور عالم
علیہ السلام برای اہل خانہ خود قوت یک سال نگاہ میداشتند و نسبت بہ متوسط زیادہ
از قوت یک روز نگاہدارد و نسبت بکامل زیادہ از قوت یک وقت نگاہدارد والا
بہتر اینست در حق کامل کہ ہیچ چیزی را نگاہ ندارد تا پریشان خاطر نشود چنانچہ
حضرت خواجہ حسن بصری را رحمۃ اللہ پرسیدہ بودند کہ غنی شاکر بہترست یا فقیر
صابر گفت کہ فقیر صابر زیرا کہ غنی شاکر نظر بر کیسہ دارد و فقیر صابر نظر بر خالق
و اگر چیزی رسد باید کہ جمع نکند و اپس ہم ندہد چنانچہ بزرگی گوید ؎ ای دل ہوا بال کہ طمع کن
بی ذل و سوال انچہ رسد منع مکن ٭ در طمع بود خواری و در منع ریا ٭ این ہر دو گذار انچہ رسد جمع مکن ٭ کما قال
علیہ السلام لا رد ولا کد پس انچہ حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ
عنہ در مناجات می گفتند کہ اللہم ابسط لی فی الدنیا و زہدنی فیہا یعنی دنیا
بر من کشادہ گردان آنگاہ مرا از آفت او نگاہدار یعنی دنیا بدہ تا شکر آن بکنم و توفیق
دہ تا از برای تو دست از ان باز دارم و روی از ان بگردانم تا ہم درجہ شکر و انفاق

یافته باشم دہم مقاصر صبر در اینجا رمزیست یعنی تا اندر فقر مضطر نباشم و فقر مرا باختیار بود چنانچہ سرور کائنات علیہ افضل الصلوۃ پناہ میگرفتند از فقر اللھم انی اعوذ بك من الفقر این فقر اضطراریست و ایضاً قال علیہ السلام الفقر سواد الوجہ فی الدارین و الا فقر را مباہات میکردند کہ الفقر فخری این فقر اختیاریست شرط بست و یکم آنست کہ زاہد بود از جملہ دنیا قال اللہ تعالی والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا و قال اللہ تعالی وجاھدوا فی سبیل اللہ حق جہادہ و قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم الزاھدون فی الدنیا الراغبون فی الاخرۃ وھم الآمنون یوم القیمۃ و فی مطالب المؤمنین قیل لرسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ما لزاھد فی الدنیا قال ان تحب ما یحب خالقك و ان تبغض ما یبغض خالقك وان تخرج من حلال الدنیا کما تخرج من حرامھا فان حلالھا حساب وحرامھا عذابٌ وان ترحم جمیع المسلمین کما ترحم لنفسك و ان تخرج من الکلام فیما لا یعنیك کما تخرج من المیتۃ التی قد اشتد نتنھا وان تخرج من احکام الدنیا وزینتھا کما تخرج من النار فھذا ھو الزاھد فی الدنیا و فی رسالۃ المکی قال ابراھیم بن ادھم رحمہ اللہ الزھد فرض و فضل و مکرمۃ فالفرض فی الحرام والفضل فی الحلال والمکرمۃ فی الشبھات و قال ابو سلیمان الدارانی رحمۃ اللہ الزھد ترك ما یشغلك عن اللہ تعالی و قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم کن زاھد وازھد عن الدنیا یحبك اللہ وازھد فیما ایدی الناس یحبك الناس و حکی ان ابراھیم بن ادھم رحمہ اللہ الزھد ثلثۃ احرف زاء وھاء ودال فالزاء ترك الزینۃ والھاء ترك الھوا والدال ترك الدنیا کذا فی اخلص الخالصۃ در کیمیاء سعادت آوردہ کہ رسول اللہ علیہ السلام گفت ہر کہ اندر دنیا زاہد بود حق تعالی در حکمت بروی بگشاید و زبان وی را بدان گویا گرداند و از دنیا بسلامتش بدار السلام برد و ابن مسعود رضی اللہ عنہ گفت کہ دو رکعت نماز زاہد فاضل تر است اندر دنیا از عبادت ہمہ مجتہدان تا آخر عمر و حکی عن السری رحمہ اللہ

انه قال خمس من اخلاق الزهاد الشکر علی الحلال والصبر عن الحرام ولایبالی
متی فاتته النعم ولایبالی متی اصابته البلایا ویکون الفقیر والغنی عنده
سواء وفی عین العلم قال علیه السلام رکعتان من عالم زاهد خیر من عبادة
المتعبدین الی آخر الدهر وقیل الزاهد صید الحق فی الدنیا والعارف صید الحق
فی الجنة وفی ترجمة القشیری زہد سہ چیز است باندک خورسند بودن واز
خلق دور بودن ومعدہ خالی داشتن وقول خواجہ ابومنصور دنیا گذاشتن زہد
نفس ہست وعقبی گذاشتن زہد دل ترک خود گفتن زہد جان عارف ہر سہ را ترک
کند وفی رسالة شیخ جمال الدین ہانسوی الزاهد تارك الدنیا للعقبی والعارف
تارك العقبی للمولی وفی الخبر یا احمد هل تعرف ما للزاهدین عندی فی
الآخرة قال لا یا رب قال یبعث الخلق ویناقشون فی الحساب وهم من ذلك آمنون
ان ادنی ما یعطی الزاهدون فی الآخرة ان اعطیهم مفاتیح الجنان کلها حتی
یفتحوا ای باب شاؤا ولا احجب وجهی عنهم ولا نعمتهم بالوان التلذذ
من کلامهم ولاجتهم فی دار الدنیا وافتح لهم اربعة ابواب باب یدخل علیهم
الهدایا بکرة وعشیا من عندی وباب ینظرون منه الی کیف شاؤا بلا صعوبة
وباب یطلعون منه الی النار فینظرون الی الظالمین کیف یعذبون وباب
ندخل علیهم الوظائف والحور العین قال یا رب من هؤلاء والزاهدون
الذین وصفتهم قال الزاهد الذی لیس له بیت یخرب فیغتم بخرابه ولا له
ولد یموت فیحزن بموته ولا له مال یذهب فیحزن بذهابه ولا یعرفه
انسان یتغله عن الله تعالی طرفة العین ولا له فضل طعام فیسئل عنه
ولا له ثوب لبس اگر کسی وصیت کردہ باشد کہ دختر آنکس را بعد از مردن بعاقلی بدہند
قاضی چہ داند کہ عاقل کیست گفتہ اند کہ بزاہدی بدہد یعنی کسی را کہ تارک دنیا باشد
تا وصیت او را بجا آوردہ باشد پس ازین مسئلہ معلوم شد کہ ہر کہ دعوی علم وعقل وفہم
کند واو راحب دنیا غالب بر حب آخرت باشد از حماقت خالی نیست کذا فی جواہر

الثمینة للشیخ علی المتقی وقال وھب للجنة ثمانیة ابواب فاذا سار اھل
الجنة الیھا یقول البوابون وعزة الله لا یدخلھا احد قبل الزاھدین فی الدنیا
وحکی انه قیل لابراھیم بن ادھم بم وجدت الزھد قال بثلثة اشیاء رایت
القبر بین یدی ولیس لی مونس ورایت الطریق بعیدا ولیس لی زاد ورایت الجبار
قاضیا ولیس لی حجة وعن الحسن رضی الله عنه انه قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم الزھد زھدان زھد عن الحلال وزھد عن الحرام وافضل من
ذلک الزھد عن الحلال وقال بعض الحکماء الزھد زھدان زھد النافلة وزھد
الفریضة فالفریضة ان یترک الفخر والریاء والعلو والتزئین للناس واما النافلة
فھو ان تترک ما احل الله لک وقال یحیی بن معاذ الزاھد الذی قوته ماوجده
ومسکنه حیث ادرک ولباسه ماستره والدنیا سجنه والقبر مضجعه والشیطان
مفره والقراٰن حدیثه والله انیسه والذکر رفیقه والاخرة نعمته والصمت غنیمته
والحکمة کلامه والصبر وسادته والتراب فراشه والنصیحة نھیته والصدیقون
اخوانه والعقل دلیله والتوکل کسبه والبکاء مذھبه والجوع ادامه والالھام
معینه والعمل رایضه والعبادة حرفته والتقوی زاده والتوفیق معلمه والله
اعلم بالصواب **شرط بست و دوم** آنکه ہمیشه در یاد حق باشد قال الله تعالی الذین
یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبھم الایه وقال الثوری لکل شیئ عقوبة
وعقوبة العارف انقطاعه عن الذکر کذا فی الخلاصة الذکر علی الدوام فی کل
حال وفی کل وقت فرض علی الطالبین کفرض الصلوت الخمس لقوله تعالی فاذکروا
الله ذکرا کثیرا کذا فی شرح الامالی **حکایت** وقتی مزینی لب امام شافعی رحمه الله
راست میکرد و اولب می جنبانید چند جای لب او بریده شد مزین گفت ای امام
یک لحظه لب برہم نه تا بریده نشود شافعی رحمه الله گفت من بریدن لب خود اولی
دانم از خاموش بودن ذکر دوست محققان گویند که اگر سالک یک لحظه از یاد حق
سبحانه غافل شود آوازه مرگ او در ہمه ملکوت افتد که آن فلان بمرد که از یاد حق

سبحانہ تعالی غافل شد چنانچہ گفتند بیت ہر آن کو غافل از حق یک زمان است ٭
در آن دم کافر است اما نہان است ٭ نقل است کہ وقتی دو صوفی از شہر قصد
دیدن ابو الحسن نوری کردند چون بدروازہ شہر او رسیدند یکی از ایشان اینچنانہ
بود کہ زبان حیوانات دانستی ناگہان دو گربہ را دیدند کہ باہم سخن میگوئید چون این
صوفی سخن گربہ شنید گفت انا للہ وانا الیہ راجعون صوفی دوم گفت خیر باشد
گفت این گربہ مر آن گربہ دیگر را میگوید کہ ابو الحسن نوری امروز بمرد چون بدروازہ
او رسیدند خواجہ ابو الحسن بیرون آمد صوفیان در حیرت افتادند پس خواجہ ابو الحسن
پرسیدند کہ سبب حیرت شما چیست گفتند ما درین شہر رسیدیم گربہ مر گربہ دیگر را گفت
کہ ابو الحسن امروز بمرد ابو الحسن بگریست و گفت کہ گربہ راست گفت گفتند کہ اگر گربہ
راست گفت تو چگونہ زندہ گفت امروز یک لحظہ از یاد حق غافل شدہ بودم آوازہ
مرگ من در زمین و آسمان افگندند در خبر است کہ ہر روز کہ آفتاب طلوع میکند دو فرشتہ
منادی میکنند باواز بلند یکی میگوید ای کاشکی این خلائق آفریدہ نشدندی دیگری
میگوید ای کاشکی چون آفریدہ شدندی بدانستندی کہ برای چہ آفریدہ شدندی
وقال اللہ تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نقل است از ابو سلیمان دارانی
رحمہ اللہ کہ وی میفرمود اگر غافل در بقیت عمر خود بر ہیچ چیز نوحہ نکند باری بر عمری
کہ بغفلت گذاشتہ است سزاوار است کہ ماتم این معصیت تا لب گور بدارد فکیف
حال کسی کہ باقی عمر ہمچو ایام گذشتہ در جہل و غفلت گذرد چنانچہ بزرگی فرماید

عزیز است این دو روزہ زندگانی ٭ بغفلت مگذران دیگر تو دانی

سید الطائفہ ابو القاسم جنید قدس سرہ میفرماید کہ لو اقبل صدیق علی اللہ تعالی
الف الف سنۃ ثم اعرض عنہ لحظۃ فما فاتہ اکثر مما نالہ فرمود کہ اگر سالکی
ہزار سال در راہ حق قدم زند پس یک لحظہ ازان حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت
کہ دران لحظہ از وی فوت شود بیشتر ازان بود کہ دران ہزار سال حاصل کردہ باشد
شرط بست و سوم آنکہ تلاوت قرآن کردن قال اللہ تعالی ان ہذا القرآن

یهدی للتی هی اقوم الایة وقال الله تعالی انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون وقال الله تعالی ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب الایه وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعنی فیه و یقول القرآن منعته النوم باللیل وشفعنی فیه فیشفعان رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیرکم من تعلم القرآن وعلمه رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لاحسد الا علی اثنین رجل اتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار ورجل آتاه الله مالاً فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیئ من القرآن کالبیت الخرب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان هذا القلوب تصدأ کما یصدأ الحدید اذا اصابه الماء قیل یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وما جلاءها قال کثرة ذکر الموت وتلاوت القرآن رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن معاذ الجهنی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قراء القرآن وعمل بما فیه البس والداه تاجًا یوم القیمه ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم فما ظنکم بالذی عمل بهذا رواه احمد وابوداؤد کذا فی المشکوة المصابیح نقل است که امام احمد حنبلی خدا را جل جلاله بخواب دید سوال کرد که الهی مقربان درگاه تو بچه قرب یابند فرمان شد که بتلاوت کلام من گفتم اگر معنی ندانند فرمان شد اگر معنی دانند یا ندانند در تذکرة الاولیاء مذکورست که امام عبدالرحمن را پرسید ند کسی که قرآن خواند و معنی آن نداند آن را اثری بود گفت آری کسی که دارو خورد و نام آن نداند اثر میکند در و را پس

قرآن اثر چون نکند بلکه اثر میکند نکیف اگر معنی داند انچه میخواند اثر آن بسیار ست وقال علی رضی الله عنه کلام الله دواء القلب وفی القنیة عن عمر رضی الله عنه انه کان یاخذ المصحف کل غداة ویقبل ویقول عهد ربی ومنشور ربی وحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه هر بار که مصحف خواندی بر سینه خود و مصحف را نهادی و دو بازوی خود ضم کردی وگفتی الٰهی من این هفت اندام خود را در پناه کلام تو می اندازم شبی درخواب ندا شنید که چون تو خود را در پناه کلام ما انداختی ترا از آتش خلاص گردانیدم یقول الله سبحانه وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وفضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه کذا فی حصن الحصین پس ای طالب صادق باید که قرآن بسیار خوانی واگر در کاری مشغول باشی باید که دویست آیه بخوانی تا جایگاه برتو ده شک در زیر عرش یابی و بعضی علما گویند که قاری قرآن در چهل روز ختم کند تا حق قرآن ادا کرده باشد و باید که هیچ روزی از قرآن خواندن تاخیر نکند وانچه میتواند خواند که فاقرؤا ما تیسر من القران وقال مکحول کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرءون القران فی سبع یوم وقال بعض العلماء یکره تاخیر ختمه اکثر من اربعین یوما بلا عذر نص علیه احمد وفی کنز العباد وقال بعض المتقدمین من لم یقراء القران فی کل یوم ولیلة مائتی اٰیة من القراٰن لم یؤد حق القران وفی المشکوٰة عن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من قراء فی لیلة مائة اٰیة لم یحاجه القراٰن تلک اللیلة ومن قراء فی لیلة مائتی اٰیة کتب له قنوت ومن قراء فی لیلة خمس مائة اٰیة الی الالف اصبح وله قنطار من الاجر قالوا وما القنطار قال اثنی عشر الفا رواه الدارمی وعن عبد الله ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال من لم یفقه من قراء القران فی اقل من ثلث رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وبعضی از اکابر دین منقول ست که در ماه رمضان المبارک شصت دیکبار ختم قرآن میکردی یکی در روز ویکی در شب ویکی در تراویح وبعضی گفتند که ختم قرآن بر

چهار نوع ست یکی آنکه در شبا روز ختم کردن دوم آنکه در ماهی یک ختم کند که هر روز جزوی
باشد سویم آنکه در هفته یک ختم کند چهارم آنکه در هفته دو ختم کند و چون دو ختم کند در هفته
اولی آنست که یکی در روز دوشنبه تمام کند بعد از دو رکعت سنت نماز بامداد و یکی
در شب جمعه تمام کند بعد از دو رکعت سنت مغرب پس اگر قاری از عابدان باشد در هفته
ختم کند و اگر از اهل مراقبه و مکاشفه باشد یا از اهل علم که بتعلیم مسلمانان اشتغال داشته
باشد در هفته یک ختم کند و اگر از ان قبیله باشد که خواهد که در میان آیات تدبر و تفکر
کند در ماه یک ختم کند کذا فی دره النظیم من تصنیف مولانا برجندی و فی شرعة
الاسلام ویختم القرآن فی کل اربعین وهو المستحب وکان النبی صلی الله علیه واله
وسلم یختم القرآن فی کل عام مرة ویختم فی العام الذی قبض فیه مرتین و اگر ختم
احزاب میکند اولی ست وجاء فی الحدیث الاحزاب سبعة الاول ثلث سور ثم خمس
ثم سبع ثم تسع ثم احدی عشرة ثم ثلث عشر ثم الباقی وکان عثمان رضی الله عنه
یبتداء لیلة الجمعة ویتم المائدة ثم هود ثم مریم ثم طسم ثم ص ثم الرحمن ثم الباقی
کذا فی عین العلم و بزرگی بطریق نظم آورده بخط مولوی یعقوب چرخی * که بود آن ثانی
معروف کرخی * بدیدم نسخهٔ از ختم احزاب * زخطش نقل کردم بهر احباب * ولی آن واقف اسرار
باری * زخط حافظ الدین البخاری * گرفتم گفت نقل این روایت * سند دارم از ان صاحب بدایت *
که پیغمبر بگاه ختم قرآن * بدین ترتیب خواندی ای سخندان * بروز جمعه خواندی نه الف لام
رساندی ختم خود را تا بانعام * بشنبه ز اول انعام خواندی * ولی تا آخر توبه رساندی *
زیکشنبه زیونس با حلاوت * رساندی تا بسر طه تلاوت * بدوشنبه که طه کردی آغاز *
قصص را نیز خواندی ای فراز * سه شنبه عنکبوت اوکرد بنیاد * رساندی ختم را تا آخر صاد *
بروز چارشنبه از زمر خواند * طریق ختم را این نوع داند * بروز پنجشنبه شاه دوران *
بخواند الواقعه تا ختم قرآن * بدین ترتیب دانی ختم احزاب * که روشن شد ز پیغمبر باصحاب *
باین ترتیب قرآن را سراسر * بهر نیت که خوانی ای برادر * بر آید حاجت و دل شاد گردد *
زقید درد و غم آزاد گردد * بحمدالله جمیل از بهر حاجات * موفق شد باین دولت بکرات *

آبنهان

بہر نیت کہ با این ختم بشتافت + مراد خویشتن را آن زمان یافت + در در لتنظیم مولانا برجندی ختم احزاب باین طریق آوردہ است کہ در روز اول از فاتحہ تا آخر سورۂ آل عمران بخواند و در روز دوم از سورۂ نسا تا آخر سورۂ برات و روز سویم از سورہ یونس تا آخر سورۂ نحل و روز چہارم از سورۂ بنی اسرائیل تا آخر سورۂ فرقان و روز پنجم از سورۂ شعرا تا آخر سورۂ یٰس و روز ششم از سورۂ والصافات تا آخر سورۂ الحجرات و روز ہفتم از سورۂ ق تا آخر قرآن و در احیاء العلوم نیز باین طریق ضبط احزاب باین حروف ترتیب یافتہ است کہ فمی بشوق فا عبارت از فاتحہ ست و نون از نسا و یا از یونس و با از بنی اسرائیل و شین از شعرا و واو از والصافات و قاف از ق و شیخ تورپشتی نیز در کتاب تحفۃ المسترشدین آوردہ است باینطریق و گفت کہ ترتیب قرأت ختم احزاب در ایام ہفتہ برین وجہ سنت است و خلاف این بدعت و بعضی سورۂ مائدہ بجای سورۂ نسا آوردند و ترکیب حروف مذکور چنین کردند کہ فمی بشوق یعنی میم بجای نون آوردہ اند و بعضی گفتہ کہ شب جمعہ افتتاح کند تا آخر سورۂ مائدہ بخواند و شب شنبہ از اول سورۂ انعام تا آخر سورۂ برات بخواند و شب یکشنبہ از اول سورۂ یونس تا آخر سورۂ مریم بخواند و شب دوشنبہ از اول سورۂ طٰہٰ تا آخر سورۂ قصص بخواند و شب سہ شنبہ از اول سورۂ عنکبوت تا آخر سورۂ صاد بخواند و شب چہارشنبہ از اول سورۂ زمر تا سورۂ رحمن بخواند و شب پنجشنبہ از اول سورۂ واقعہ تا آخر قرآن بخواند و بعضی گفتہ اند در این نوع باین طریق کہ شب جمعہ از اول فاتحہ تا آخر مائدہ و شب شنبہ از اول انعام تا آخر سورۂ ہود و شب یکشنبہ از اول سورۂ یوسف تا آخر سورۂ مریم و باقی ہمان طریق کہ مذکور شد بخواند و منقول است از بعضی بزرگان کہ گفتہ اند کہ قاری را باید کہ چون ختم احزاب تمام کند سر سجدہ نہد و پنج بار بگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوحِ و سر بردارد و آیۃ الکرسی یکبار بخواند و باز بسجدہ رود و ہمین تسبیح پنج بار بگوید پس سر بردارد و ہر حاجت کہ دارد بخواہد آن حاجت ادا شود انشاء اللہ تعالی چون ثواب خواندن ختم قرآن و ختم احزاب شنیدی و دریافتی اکنون آداب تلاوت قرآن بگوش ہوش بشنو

و در باب و یستحب الوضوء لقراءة القرآن والسواك و یتلبس و یتزین لها و یطیب و یستقبل القبلة ولا یقراء متکئا او مستقبلا الی شیء ولا ماشیا ولیکن طاهرا عن الحدث لقوله تعالی لا یمسه الا المطهرون و یبکی فی القرآن لقوله علیه السلام ابکوا فی القرآن فان لم تبکوا فتباکوا وان یقرأ فی مکان نظیف و یتعوذ فی ابتداء القرآن جهرا و ترتیل والتدبر و تحسین الصوت بالقراءة والجهر اذا لم یخف ریاء والقراءة فی المصحف لان النظر فیه عبادة وان لا یتکلم فی اثناء القراءة مع احد ولا یضحک ولا یعبث ولا ینظر الی ما یلهی و بعضی جائز داشتند که تکیه کرده بر پهلو قرآن خواند لیکن باید که پایها را دراز نکند و بعضی فقها گفته اند خواندن قرآن بر پهلو تکیه کرده وقتی جائز است که سر از جامه خواب بیرون کرده باشد و بعضی جائز داشتند قراءة مصحف بی وضو اما باید که دست باوراق مصحف نرساند و بسر چوب یا بکار د تقلیب اوراق کند اما جنب را قراءت قرآن جائز نیست اصلا و بعضی علما مکروه داشتند خواندن قرآن بوقت راه رفتن و نزد اکثر علما جائز است چو آن مواضع مُعدّ از برای نجاست نبود و در حمام و در بازار بلند خواندن قرآن مکروه است و پست خواندن مکروه نیست و بعضی از علما بر آنند که مطلقا مکروه نیست بشرطی که ستر عورت باشد و آن موضع پاک بود و در مقابر خواندن نزد بعضی علما جائز است و نزد بعضی علما مکروه کذا فی در النظیم و افضل الاوقات بعد صلوة صبح و بین المغرب و العشاء و من الایام الجمعة والاثنین والخمیس و عرفة و من الاعشار العشر الاخیر من رمضان والاول من ذی الحجة و من الشهور رمضان و شعبان ولا یبداء به لیلة الجمعة و یختمه لیلة الخمیس والافضل الختم اول النهار فی الصیف و اول اللیل فی الشتاء و فی عین العلم والافضل فی اللیل فالقلب فیه افرغ و یسن صوم یوم الختم وان یحضره اهل واحد فانه لان الرحمة تنزل عنده والتکبیر من الضحی الی آخر القرآن فیقول عند ختم کل سورة لا اله الا الله والله اکبر تشبیها له بصوم رمضان اذا اکمل عدته یکبر و دعا فی کل ختمه دعوة مستجابة و کان النبی علیه السلام اذا ختم نقراء قل اعوذ برب الناس افتتح من الحمد ثم قراء من البقرة الی اولئک هم

افرغ

المفلحون ثم دعا بدعاء الختم ويستحب ان يقراء فی آخر الفاتحة آمین ویزید
فی البقرة اللهم ربنا ولك الحمد عشرا وفی الآخر لا اقسم بیوم القیمة بلی وفی آخر
المرسلات آمنت بالله وفی اول سبح اسم ربك الاعلی سبحان ربی الاعلی وفی
آخر سورة والتین بلی وانا علی ذلك من الشاهدین وفی فبای آلاء ربکما
تکذبان ولا نتبیئ من نعمك ربنا نکذب ولك الحمد وعند ونفس وما سوٰیها
اللهم آت نفسی تقویها وزکیها انت خیر من زکیها انت ولیها من زکیها ومولیها
وعند واذا سالك عبادی عنی فانی قریب الآیة اللهم امرنه بالدعاء وتکفل الاجابة
لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك لا شریك لك
اشهد انك ربی فردا احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واشهد
ان وعدك حق ولقاءك حق والجنة حق والنار حق والساعة آتیة لا ریب فیها
وانك تبعث من فی القبور وعند شهد الله الآیة وانا اشهد بما شهد الله به واستودع
الله هذه الشهادة وهی لی ودیعة عند الله واذا قرأ وقالت الیهود عزیر ابن الله الآیة
وقالت الیهود ید الله مغلولة حفض بهما صوته کذا فی الوظائف لشیخ جلال الدین
سیوطی وفی شرعة الاسلام وعن علی رضی الله عنه انه قراء افرایتم ما تمنون
ء انتم تخلقونه ام نحن الخالقون وقال بلی انت یا رب ثلاثا وکذلك فی قوله
تعالی ام نحن الزارعون ام نحن المنزلون وتلا ابن عمر رضی الله عنهما قوله
تعالی الم یان للذین الآیة حتی غلبه البکا قال بلی یا رب وفی الحدیث ان رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم تلا هذه الآیة یا ایها الانسان ما غرك بربك
الکریم الذی قال النبی صلی الله علیه واله وسلم جهلة وقرآ ان لدینا انکالا
وجحیما وطعاما ذا غصة وعذابا الیما فصعق وسمع عمر رضی الله عنه رجلا
یقراء هل اتی علی الانسان حین من الدهر الآیة فقال ای وعزتك جعلته
سمیعا بصیرا حیا ومیتا ویستحب للقاری اذا اتی علی قوله افامن اهل
القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون ان یرفع بها صوته وکذا یرفع صوته

لقوله تعالیٰ سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون وبقوله وما
ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا فهذۃ
آداب فی القراءۃ القران مسئلہ دیگر بعضی از آداب که از معاصی اجتناب کردن
آن قدر که ممکن باشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که فاسقان قرآن خوان را بدو هزار
سال پیش از بت پرستان بدوزخ برند واین بجهت ترک حرمت قرآن است کذا
فی درالنظیم وقال علیه السلام رب تالی القران والقران یلعنه بدانکه بعضی جهال
صوفیه تلاوت قرآن نمی کنند ومیگویند که ما حفظ قرآن نداریم ازین جهت تلاوت نمیکنیم
وباید دانست که قرات قرآن بمصحف دوچندان ثواب است از غیر مصحف کما قال
صاحب المشکوۃ نقلا عن عثمان بن عبد الله بن اوس الثقفی عن جده قال
قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قراۃ الرجل القران فی غیر المصحف
الف درجة وقرأته فی المصحف یضعف علی ذلك الی الفی درجة وفی
شرعة الاسلام ومن السنة القراءۃ فی المصحف فانه حفظ العین من العبادۃ
وانه افضل العبادۃ وفی عین العلم القراءۃ فی المصحف فهو یضعف الاجر للاعمال
الجوارح ای لاجل عمل اللسان وعمل القلب والعین والید وغیر ذلك وبعضی
گفته اند که یک ختم از مصحف برابر هفت ختم است که از مصحف نباشد کذا فی درالنظیم
وفی کنز العباد وحفظ جمیع القران فرض علی سبیل الکفایة علی امته حتی
لو حفظ واحد من المشرق الی المغرب خرج الکل عن العهد وفی فتاوی الصوفیة
وقبض رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن عشرین الف صحابی رضی الله عنهم
اجمعین ولم یحفظ القران کل الاستة وفی عین العلم وکان الصحابة رضی الله عنهم
ولم یحفظ القران الا بضعة عشر پس معلوم شد که حفظ قرآن لازم نیست وهرچند
که بر قاری قرأت کردن شاق شود از جهت کجی زبان یا از جهت کندی ذهن او ثواب
دوچندان یابد لما روی فی المشکوۃ عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم الماهر بالقران مع السفرۃ الکرام البررۃ والذی یقرأ

القران ویتتعتع فیه وهو علیه شاق له اجران متفق علیه پس بہر حال اول
نباید شد از قرارة قرآن لان النفس تحب وتکره ما فیه الثواب لقوله تعالی عسی
ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم ــ ایضاً ــ
بعضی جہال صوفیه قائل اند که قرارة قرآن غفلت ہست برای صاحب ذکر وفکر وصاحب
مراقبه این جہل مطلقه ہست لان الشیطان یمنعهم من قراءة القران وهم
یظنون نحن نستغرق بالفکر والمراقبة ولکن فی المراتب تفاوت وحال
البعض الاستغراق ابدا لکن ایضا ینبغی ان لا یترك القرآن ویقرؤ القرآن
ولو بالتاخیر کما ذکر فی هذا الباب فینبغی ان لا یترك احد قرأة القران لان
فیه درجة عظیمة وفی الدر قال علیه السلام لا تقوم الساعة والرجل
یقراء من کتاب الله عز وجل آیة وفی الدنا بعر قال علیه السلام من اراد
ان یتکلم مع ربه فلیقرأ القران ومن اراد ان یناجی ربه فلیقرأ القرآن
فی الصلوٰة وفی المشارق قال علیه السلام من قراء القران حتی یختم ظاهرا وناظرا
ولم یشرك بالله غفر الله له الجنة البتة البتة ومن التبنه قال
علیه السلام من استظهر القران خفف عن ابویه العذاب وان کانا کافرین
وپیغامبر علیه السلام فرمود ہر کس که قرآن یاد گیرد خدا تعالی اورا در بہشت برد
وده کس از اہل بیت وی که مستوجب دوزخ باشند بوی بخشند وایضا فرمود
که چون حامل قرآن فوت شود خدا تعالی فرماید زمین را که گوشت وی مخورد
وکذا فی در المنظیم من دخائر الشمائر قال علیه السلام افضل امتی من
ملاء القران فی العوارف قال علیه السلام من استظهر القران درجت النبوة
بین جبینه الا انه لا یوحی الیه وفی الکشاف وقال علیه السلام ثلثة فی
ظل العرش یوم لا ظل الا ظله امام عادل ومؤذن حافظ وقاری
القران کل یوم مائتی آیة ومن الدر قال علیه السلام ضمن الله عز وجل
لمن قراء القران لا یضله فی الدنیا ولا یشقیه فی الآخرة وایضا قال علیه السلام

طوبی لمن یقرأ القرآن ویعمل بما فیه ویستقیم علی طاعة الله حتی یأتیه الموت
وهو علی ذلک ثم قرأ واعبد ربک حتی یأتیک الیقین وقال علی رضی الله عنه
من اراد معینا فالله یکفیه ومن اراد مونسا فالقرآن یکفیه ومن اراد واعظا
فالموت یکفیه ومن لم تکفه هذه فالنار یکفیه وفی اللآلی حکی ان عابدا کان فی
عزلة یعبد الله فقیل له هل هنا احد تستانس به فمد یده الی مصحفه فقال
هذا انیسی چون ثواب تلاوت قرآن وآداب آن شنیدی ودریافتی اکنون اختلاف
سجدهٔ تلاوت بشنو ودریاب بدانکه سجدهٔ تلاوت واجب ست نزدیک علماء ما وشافعی
میگوید که سنت مؤکده ست وواجب شود سجدهٔ تلاوت در چهار موضع از آیات قرآن
اول در آخر اعراف دوم در رعد سوم در نحل چهارم در بنی اسرائیل پنجم در مریم ششم
در اول حج هفتم در فرقان هشتم در نمل نهم در الم تنزیل دهم در صاد یازدهم در حم سجده
دوازدهم در والنجم سیزدهم در اذا السماء انشقت چهاردهم در اقرأ امالک میگوید
که در سبع آخر سجده نیست ودر سورهٔ حج یک سجده است نزدیک علماء ما ونزدیک شافعی رح
دو سجده ست جواب علماء ما آنست که آن سجدهٔ دوم سجدهٔ نماز ست ودر سورهٔ حم
نزدیک علماء ما عند وهم لا یسأمون است این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه
ونزدیک شافعی ان کنتم ایاه تعبدون است این مذهب علی ست کرم الله وجهه
واحتیاط در آنست که ما کنیم وچون سجده کند نزدیک یعبدون از عهده بیرون نیاید
اگرچه سجده آنجا بود وجائز ست تاخیر سجده واگر سجده کند نزدیک لا یسأمون از عهده
بیرون آمد زیرا که تمام معانی نزدیک این کلمه ست آن سجده که در سورهٔ ص است
نزدیک ما سجدهٔ تلاوت است ونزدیک شافعی شکر ست وسجده تلاوت واجب شود
بر آنکسی که بخواند آنرا اگرچه او را قصد سماع نباشد کذا فی الکنز الاوراد وفی المحیط
ولو سمعها من کافر او صبی عاقل او حائض او نفساء او جنباء او محدث وجبت
ولو سمعها من مجنون او نائم لا یجب لان التلاوة صدرت من غیر معرفة وتمییز
وان قرأها سکران وجبت علیه وعلی من سمعها منه لان عقله اعتبرنا قائما

سجده کذا فی الشمنی و فی فتاوی الصغیری الاخرس والاصم اذا رای قوما یسجدون للتلاوة ولا یجب علیه ان یسجد لانه لم یسمع ولم یقرأ کذا فی فتاوی قراء خانی و فی المحیط فی باب سجود التلاوة یجب سجدة بین تکبیرین واحد عند الوضع واخری عند الرفع بشروط الصلوة بلا رفع ید و تشهد و سلام مسئله بدانکه اختلاف کردند در تسبیح سجدهٔ تلاوت بعضی گفته اند که سبحان ربی الاعلی خوانند و بعضی گفتند که ربّ انی ظلمت نفسی فاغفرلی خوانند و بعضی گفتند که سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و بعضی گفتند که سجدة للرحمن وامنت بالقران فاغفرلی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت یا الله یا رحمن برحمتک یا ارحم الراحمین سجده وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته مراد راو فتبارک الله احسن الخالقین اللهم اکتب لی عندک بها اجرا وضع عنی بها وزرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد و باید تاخیر سجده نکنند در تلاوت تا مبتلا نشود در فقر لقوله علیه السلام من آخر السجدة وقت التلاوة ابتلاه الله تعالی بالفقر کذا فی تحفة الفقها والله اعلم بالصواب شرط بست و چهارم آنکه در خیر و شر راضی بودن و خودرا بقضا و قدر سپردن بش بدانکه راضی بودن در خیر عبارت از شکر کردن هست و راضی بودن در شر عبارت از صبر کردن ست و در هر یکی ثواب و اجر بسیار ست و منفعت بی شمار لقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم ولقوله تعالی وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة الی قوله اولئک علیهم صلوة من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون وفی الخبر قال الله تعالی النعمة منی والشکر منک البلاء منی والصبر منک القضاء منی والرضاء منک و فی عین العلم قال علیه السلام اعبدوا الله بالرضاء فان لم تستطع ففی الصبر علی ما تکره خیر کثیرا اما راضی بودن در خیر و شر این معنی دارد بدانکه انچه الله تعالی در روز ازل نوشته ست البته خواهد رسید خواه نیک خواه بد وآن را هیچ تغیری و تبدیلی نیست که ولقدره خیره وشره من الله تعالی

لقوله تعالیٰ قل کل من عند الله ولیکن باید دانست کہ نیکی در رضا اوست و بدی را
راضی نیست لقوله تعالیٰ ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة
فمن نفسك الآیة ولقوله تعالیٰ ولا یرضی لعباده الکفر بدانکہ حقیقت رضا بیرون
آمدن ست از رضا خود بدخول در رضا حق تعالیٰ چنانچہ بمرگ و این مقام اعظم مقامات
ست ولقد صدق من قال ؎ تا ترک مراد خود نگوئی صد بار + یکبار مراد در
کنارت ناید + پس سالک را باید کہ در رسیدن بلا صبر کند لان فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة ولقوله تعالیٰ عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم روی انه کان قتل زکریا علیه السلام
فی یوم الثلثاء وذلك ان زکریا علیه السلام هرب من الیهود فعقبوا اثره فلما دنوا منه اتی شجرة فقال
لها یا شجرة اکتمنی فیك فانشقت الشجرة فدخل فیها ثم التامت علیه الشجرة
فجاؤا فلم یجدوه فقال لهم ابلیس انه فی الکم فی هذه الشجرة فاتوا بمنشار و شقوا
هذه الشجرة بنصفین حتی یموت ففعلوا کما قال ابلیس فلما بلغ المنشار راسه
نصاح وقال اه فوقعت الزلزلة فی السموات فنزل جبرئیل علیه السلام من
ساعة فقال یا ذکریا ان الله تعالیٰ یقول لو قلت مرة اخری اه امحوا اسمك من دیوان
الانبیاء فعض ذکریا شفتیه حتی شقوه بنصفین لیعلم العالمون ان اشد
البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل کذا فی السبعیات ؎
علم تسلیم ہیچ دانی چیست + اره بر سر نهند و تو تسلیم + ولذا قیل البلاء للولاء
کاللهب للذهب ؎ هر کہ درین بزم مقرب ترست + جام بلا بیشترش میدهند
وانکہ ز دل بر نظر خاص یافت + داغ غنا بر جگرش می نهند + وقال ابراهیم خلیل الله علیه
السلام نحن نفرح بالبلاء کما یفرح اهل الدنیا بالنعم زیرا کہ بلا صیقلی ست کہ آئینہ
دل را از غبار هوا مصفا و از زنگ شهود ما سوی الله مجلی میگرداند ؎ طریق عشق جانانا
جز بلا نیست + زمانی بی بلا بودن روا نیست + اگر صد زخم از و بر جانم آید + چو تیر
از شست او آید خطا نیست + وقال النبی علیه السلام ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت روی ان ابراهیم لما القی فی النار جاءه جبرئیل علیه السلام فقال

لرضیین
نواصلہٰن

الك حاجة فقال اما اليك فلا قال فسئل ربك المتعال قال حسبی من سوالی علمه بحالی كذا فی حرز الرضيين وكذا قال بعض صاحب الحال ؎ وكلت الى المحبوب امری كله ؛ فان شاء احيانی وان شاء اتلفا ؛ وفی تذكرة الاولياء قول خواجه حسن بصری ليس صادق فی دعواه من لم يصبر علی ضرب مولاه دنی روح الارواحم قول خواجه حسن بصری اگر بلا ومحنت وغم نبودی ذره لذات بہشت نیافتندی مصترآدم لذت بہشت نیافت از الکہ بلائی ندیدہ بود وقال النبی صلی الله عليه وآله وسلم لاصحابه يا اصحابی اذا مرضتم فلا تطلبوا العافية فان المرض هدية الله تعالی علی عبادة المؤمنين كذا فی فتاوی فیروزه شاهی التكنت ارسلت زليخا الى السجان ان اضربه ضربا وجيعا فقال لها فی ذلك فقالت انی مشتاقة الی صوته ولا سبيل لی اليه فاذا ضرب صاح فاسمع صوته فكذلك الله تعالی يضرب عبده بيد عبده فی سجن الدنيا كی يدعوه يتضرع فيسمع مثنویہ چہ خوش گفت آنکہ گفت ؎ چہ خوش آمد ترا نالیدن من ؛ رہا کن تا بنالم بر درت زار ؛ وفی رسالۂ طوالع آوردہ کہ الرضا شجرة تجر صاحبها الى الجنة وقول محقق ست ومن الرضا لا يقول العبد هذا يوم شديد الحر والبرد چنانچہ بزرگی گفت کہ این باران چہ خوش می بارد ہاتف آواز داد کہ ناخوش کی بارید ہست وحكی ان نوحا عليه السلام رای بوما كلبا كريه اللقا قبيح الاعضاء فجری فی لسانه بلا قصد هذا قبيح فعوتب عليه ونودی يا نوح انه تدخلقته هكذا فهل انت تخلق خيرا منه فناح نوح عليه السلام الف سنة الاخمسين عاما فتاب عليه انه هو التواب الرحيم فسمی به نوحا لكثرة ینا حه فللعبد ان يخرج بالتدريج من النقائص والقبائح كلها كذا فی شرح الامالی وقال بعض اهل المعرفة الرضاء هو انه لو جعل جهنم علی يمينه لم يستل ان يحولها الى يساره نقل ست کہ درویشی در نظر حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی میگفت اگر خداوند تعالی مرا مخیر گرداند میان بہشت و دوزخ دوزخ اختیار

گفتم چه از ہمه عمر بمراد نفس خود رفته ام و در اینجا بہشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد حق سبحانه تعالی خواجه این سخن را رد کردند و فرمودند بنده را باختیار چه کار ہر کجا گوید روید رویم و ہر کجا گوید باشید باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی کذا فی فصل الخطاب

ازرضای دوست رنج وراحتی * ہرچه آید بر سر ما یانصیب * نقل است

که ابراہیم ادہم رحمه الله گفت وقتی غلامی خریدم گفتم چه نام داری گفت آنچه خوانی گفتم چه میخوری گفت آنچه خورانی گفتم چه می پوشی گفت آنچه پوشانی گفتم چه کنی گفت تا چه فرمائی گفتم چه خواہی گفت بنده را بخواہش چه کار نعم من قال ما ئیم گوی میدان چوگان بدست یار ہست * او می برد بہر سو ما را چه اختیار است گل را چه مجال ہست که گوید بکلال * کز بہر چه سازی و چرا میشکنی * رشته در گردنم افگنده دوست * می برد ہر جا که خاطر خواه اوست * وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اول شیی کتب الله تعالی فی اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی وصبر علی بلائی وشکر لنعمائی کتبته صدیقا وبعثته مع الصدیقین ومن لم یستسلم بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر لنعمائی فلیتخذ الها غیری وقال علیه السلام لا یکمل للعبد الایمان حتی یکون فیه خمس خصال التوکل علی الله والتفویض الی الله والتسلیم لامر الله والرضاء بقضاء الله تعالی والصبر علی بلاء الله تعالی وقد جاء فی الخبر مرفوعا لا یزال بین الخلائق فی کل عصر و زمان ثلاثه مائة وست وخمسون رجلا من اولیاء الله تعالی ویکون قیام العالم ونظامه بهم ونزل الرحمة من السماء من برکتهم فسئل ما وصفهم فقال الزاهدون فی الدنیا والراغبون فی الاخرة والراضون بقضاء الله تعالی وقدره کذا فی شرح الامالی وعن ابی بکر الرازی انه قال سمعت ابا علی القریشی انه یقول الرضاء علی ثلثة اوجه رجل رضی بقضاء الله قبل نزول القضاء ورجل رضی بقضاء الله تعالی بعد نزول القضاء ورجل رضی بقضاء الله عند نزول القضاء وهذا من درجات السابق والمقتصد والظالم وسئل ابو بکر الواسطی عن الرضا قال هو ان یقول العبد الهی ان اعطیتنی قبلت وان منعتنی رضیت وان ترکتنی عبدت وان دعوتنی

اجب كذا فى خلاصة الحقائق وعن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى عليه
السلام انه قال ذروة الايمان اربع خصال الصبر للحكم والرضاء بالقدر
والاخلاص فى التوكل والاستسلام للموت وحكى ان رجلا نظر الى قرحة فى رجل
محمد بن واسع فقال انى لارحمك من هذه القرحة قال انى لاشكرها منذ
خرجت ههنا اذ لم تخرج فى عينى قال بعض اهل المعرفة الرضاء هو انه لو جعل
جهنم على يمينه لم يسأل ان يحولها الى يساره وعن ابى هريرة رضى الله عنه
عن النبى عليه السلام رحم الله امرأً عرف نفسه وحفظ لسانه وان يكون
راضيا بقضاء الله تعالى شاكر النعمائه وصابرا على بلائه وحكى انه سئلت
رابعة متى يكون العبد راضيا قالت اذا سرته المصيبة كما سرته النعم
كذا فى اخلص الخالصه وقال عليه السلام اوحى الله تعالى الى موسى عليه
السلام انك لن تتقرب بشيئ احب الى من الرضاء بقضائى وسئل على رضى الله
عنه بماذا ينال العبد رضاء الله تعالى قال بثلثة اشياء بقهر النفس وعد
البلاء من الله تعالى دواء وعد المنع من الله تعالى عطاء كذا فى خلاصة السلوك
اعلم انه ينبغى لطالب الحق ان يكون طالبا له تعالى محبا للوصال مشتاقا
الى لقائه فى جميع الاحوال فى السراء والضراء كما فى الخبر اول من يدعى الى الجنة
يوم القيمة الذين يحمدون الله فى السراء والضراء فان طلبه فى كل حال
يدل على صدق محبة الله تعالى وقال عليه السلام اذا احب الله عبدا ابتلاه
فان صبر اجتباه وان رضى اصطفاه وقال عليه السلام لطائفة ما انتم
قالوا مؤمنون فقال عليه السلام ما علامة ايمانكم قالوا نصبر على
البلاء ونشكر على الرخاء ونرضى بمواقع القضاء فقال انتم مؤمنون
ورب الكعبة هر روز كه تو بلائى از حق سبحانه وتعالى با جفائى از خلق بايزيد رحمه
الله را رسيدى بگفتى آلهى نان فرستادى ونان خورش كو كذا فى فصل
الخطاب وروى ان الله تعالى اوحى الى عيسى عليه السلام ان فى موضع كذا

وکذا امراءة وهی رفیقك فی الجنة فذهب عیسی علیه السلام الی ذلك الموضع
لیزورها فوجد امراءة لیس لها عینان ولا یدان ولا رجلان وقال کیف تعیش
یا امة الله فقالت اعیش عیش الملوك فقال کیف ولیس لك عینان ولا یدان
ولا رجلان فقالت لو کانت لی عینان لاشتغلت بالنظر الی الاحمر والاصفر
والاسود والابیض فاکون ماخوذة بوبال ذلك ولو کانت لی یدان لکنت
بسطتها الی الحلال والحرام فاکون ماخوذة بوبال ذالك ولو کانت لی رجلان لمشیت
الی ما لا ینبغی فاکون ماخوذة بوبال ذالك فقال لها هل لك حاجة قالت
لا الا واحدة وهی ان لی ابنا یطعمنی ویسقینی ویحولنی الی القبلة ویقوم باسبابی
وحاجتی الی الله تعالی ان یقبض روحه قبل موتی حتی اصیب من اجره فرجع عیسی
علیه السلام فرای صبیانا یبکون فقال ما لکم تبکون فقالوا کنا نلعب ههنا
وکان معنا ابن عجوزة عمیاء مقعدة فجاء ذئب فاکله فرجع عیسی علیه السلام
الی العجوزة وقال عظم الله اجرك فی ولدك فانه قد جاء الذئب اکله فقالت
الحمد لله الذی علم ضعفی ان لا اقدر علی کفنه واسباب دفنه فرجع عنی المؤنة و
اعطانی الاجر والثواب بلا مؤنة کذا فی کفایة الشعبی وقال سهل التستری
رحمه الله لولا البلاء من الله تعالی لم یکن للعبد طریق الی الله تعالی وقال
ابو سعید الخدری البلاء من الله تعالی الی المحبین تحفة وهدیة وتحریك
ما فی ضمائرهم من المواصلة وقال ذی النون رحمه الله اصبر الناس اکثهم
البلاء وقال ابو یعقوب النهرجوری العالم یستغیث من البلاء ویسئل صرفه
والعارف یستعذب البلاء ولا یسئل کشفه وقال الجنید رحمه الله البلاء
سراج العارفین ویقظة المریدین وهلاك الغافلین وقال ابن عطا رحمه الله
یتبین العبد من کذبه فی اوقات البلاء والرخاء فمن سکت فی ایام الرخاء
وجزع فی ایام البلاء فهو من الکاذبین کذا فی رسالة المکی حضرت یحیی بن
معاذ میفرماید که چهار ہزار کتاب خوانده ام واین چهار سخن ازان یادگرفتم ہر سخن را

شکرانه میکردم وآن سخنان این ست که اول ای نفس من اگر طاعت خدا میکنی بکن والا روزی او مخور دوم ای نفس من انچه ترا داوند ازان رهنی وشاکر باش والا خدای دیگر طلب تا ترا بیش دهد سیوم ای نفس من انچه خدای تعالی منع فرموده است ازان باز آی والا از ملک او بیرون شو چهارم ای نفس من اگر گناه خواهی کرد اول جائی پیدا کن تا او ترا نه بنید والا مکن وقال علی رضی الله عنه دواء القلب الرضاء بالقضاء وقال موسی علیه السلام الهی دلنی علی عمل اذا عملته رضیت عنی فقال انك لا تطیق ذلك فخر موسی علیه السلام ساجدا متضرعا فاوحی الله تعالی الیه یا ابن عمران رضائی فی رضاك لقضائی قول خواجه عبد الله انصاری بلا از دوست عطا است وازعطا نالیدن خطاست آداب بلا آنست که شکایت وجزع نکند والتجا بغیر ننماید وقال علیه السلام ان الله تعالی یحب کل قلب حزین چون حق تعالی بنده را دوست دارد حزنی در دل او پیدا آید در تفسیر مسطور است که حزنیکه در دل حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه وآله وسلم اگر جمیع مرسلان فردای قیامت جمع شوند بیک ازان حزن نتوانند کشید ؎ هر که درین بزم مقرب ترست ٭ جام بلا بیشترش میدهند ٭ وانکه ز دلبر نظر خاص یافت ٭ داغ عنا بر جگرش می نهند ٭ وقول خواجه سفیان ثوری رحمه الله اگر محزونی در زمینی گرید حق تعالی بر آن زمین رحمت کند وقیل الدنیا دار المرض والناس فیها مجانین وللمجانین فی دار المرض الغل والقید وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان لله تعالی عبادا فی الارض قلوبهم انور من الشمس وفعلهم فعل الانبیاء وهم عند الله افضل من الشهداء لیس لهم فی الدنیا قلیل ولا کثیر وهم راضون بقسمة الله والله عنهم راض ؎ بندگان خدا بود بزمین ٭ دل ایشان ز شمس نورانی ٭ پیش ایشان یکیست اندک وبیش ٭ نیز خشنود قسم حقانی ٭ هم خدا باشدش ز خود خوشنود تا در آید بجنت آسانی ٭ ای طالب صادق باید که خود را بخدا سپاری وهیچ حرکتی بی فائده نکنی تا تو فارغ نشینی کما جاء فی الاخبار ان الله تعالی اوحی الی موسی

علیه السلام یا موسی ترید وارید ولا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید
کفیتک بما ترید وان لم ترض بما ارید اتیتک بما ترید کذا فی کفایة الشعبی
نعم من قال ؎ تسلیم نمیشوی ازان غمگینی ٭ تسلیم بشو هر انچه پیش آید ٭ ولہذا
قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عرفت ربی بفسخ العزائم منقول است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه که چهار چیز بر چهار چیز می خندد قضا بر حذر تقدیر بر تدبیر قسمت بر کوشش
اجل بر امل ٭ بدانکه چهار سخن از چهار کتاب حق سبحانه وتعالی گزیده برای کار بستن
است از توریت من قنع شبع واز انجیل من اعتزل سلم واز زبور من صمت نجا
واز قرآن ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ای درویش باید که توکل کنی بر خدا تعالی
واز مخلوق ناامید شوی که نهایت رضا توکل است وعن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی علیه السلام انه سئل جبرئیل علیه السلام عن التوکل فقال
الیاس عن الخلق وان تعلم ان المخلوق لا یضره ولا ینفعه ولا یعطی ولا یمنع ؎
گر گزندت رسد ز خلق مرنج ٭ که نه راحت رسد ز خلق نه رنج ٭ وحکی ان ای
عابد فی المنام یمشی فی ریاض الجنة حزینا فسئل عن حزنه فقال رایت
درجات فی علیین لاصحابنا فقصدتها فمنعت منها فسئلت عنها فقالوا هذا
للمتوکلین علی الله تعالی حقیقت توکل آنست که در تو جنبش اسباب پیدا نیاید ؎
بدنیا بروزی چه باید دوید ٭ تو بنشین که روزی خود آید پدید ٭ وقال بعضهم
المتوکل کالطفل لا یعرف شیئا ما ولی الیه الا ثدی امه کذلک التوکل لا یهتدی
الا الی ربه عزوجل وحکی ان قیل رابعة قد غلا السعر بالبصرة فقالت لو کانت
وزن حبة من الطعام بمثقال ذهب ما بالیت فان علینا ان نعبد کما امره
وعلیه ان یرزقنا کما وعدنا وقال بعض اهل المعرفة افضل المقامات فی التوکل
ان تشتغل بالله تعالی ولا تهتم لرزقه لان العبد لو هرب من رزقه لطلبه کما
لو هرب من الموت لادرکه ؎ ای دل بقضاهای خدا راضی باش ٭ نه در غم
مستقبل ونه ماضی باش ٭ قسمت چو یکی بود تو ده میطلبی ٭ وان ده بتو کی دهند

خود قاضی باش * قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من طلب الرزق فالرزق یلعنہ
ومن طلب الرازق فالرزق بطلبہ وقال اللہ تعالی ما ارید منہم من رزق وما ارید
ان یطعمون وقال ابو حنیفہ رحمہ اللہ علیہ احوال الناس فی الکسب علی خمسۃ مراتب
الاول من یری الرزق من الکسب لا من اللہ تعالی فہو کافر والثانی من یری الرزق
من اللہ ومن الکسب فہو مشرک والثالث من یری الرزق من اللہ ویری الکسب
شیئا ویشک بانہ لو لم یکسب اعطاہ اللہ تعالی ام لا فہو شاک ومنافق والرابع
من یری الرزق من اللہ تعالی ویری الکسب شیئا ویعلم انہ لو لم یکسب لاعطاہ اللہ
تعالی لاجل الکسب ولا یودی حق اللہ تعالی فہو فاسق والخامس من یری رزق
من اللہ تعالی ویعلم الکسب سببا ویعلم انہ لو لم یکسب لاعطاہ اللہ تعالی لاجل
الکسب ویودی حق اللہ تعالی فہو مؤمن موحد قال علیہ السلام لو توکلتم
علی اللہ تعالی حق توکلہ لرزقتم کما یرزق الطیور وقال اللہ تعالی ومن یتوکل
علی اللہ فہو حسبہ وقال علی اللہ فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ودر رسالہ شمسیہ
توکل برچہار قسمست متیقن وغالب واستوی الطرفین ومغلوب متیقن آنکہ یقین داند
کہ آنچہ روزی ہست رسیدنیست قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رزق العوام
فی یمینہم ورزق الخواص فی یقینہم وغالب آنکہ بیشتر داند آنچہ روزی است
رسیدنی ست واندکی داند کہ نرسد واستوای الطرفین آنکہ دل در وجود وعدم
رزق برابر باشد ومغلوب عکس غالبست کذا فی شمائل الاتقیا وحکی ان رجلا
قال لحاتم من این تاکل فقال وللہ خزائن السموات والارض ولکن المنافقین
لا یفقہون کذا فی خلاصۃ السلوک در تذکرۃ الاولیا آوردہ ست کہ حضرت ابراہیم
ادہم قدس سرہ گفت کہ زاہدی متوکل دیدم پرسیدم کہ از کجا خوری گفت این علم
نزد من نیست از روزی دہندہ پرس مرا باین فضولی چہ کار حکی عن ابی یزید البسطامی
رحمہ اللہ علیہ انہ مر علی باب مسجد وکان المؤذن یقیم فدخل المسجد ویصلی
فلما فرغ من صلوتہ عرفہ الامام فقال لہ یا بایزید من این تاکل فقال ابو یزید

یکی از ابیات ... ۱۲

امهلنی ساعۃ حتی اعید الصلوۃ التی صلیت خلفک ثم اجیبک فقال انما
یجوز الصلوۃ خلف المؤمن فقال الست انا بمؤمن فقال ابو یزید لو کنت
مؤمنا لعرفت رازقی کذا فی کفایۃ الشعبی ولذا قیل لو قال رجل الرزق من
اللہ ولیکن از بندہ جستن باید یکفر لان اللہ تعالی ضمن الرزق بلا تعلیق لقولہ
تعالی وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا الایۃ پس سالک را باید کہ برای رزق
غم نخورد لان الرزق یطلب العبد کما یطلبہ ولذا قال الامام الشافعی رحمہ اللہ
ع انما الرزق الذی تطلبہ شبہ ظل مشی معک انت لا تدرکہ مستعجلا
واذا الیت عنہ تبعک ع رو توکل کن بجنبان پا و دست رزق تو بر تو ز تو عاشق تراست
گر تو نستانی بیاید بر درت ور تو بشتابی دہد درد سرت وقال بعض العارفین ع
یا طالبا فی الافاق مجتہدا اقصر عنانک ان الرزق مقسوم لا تحرص علی ما لست تدرکہ
ان الحرص علی الآمال محروم انچہ بود در رزق تو بیش نیابی کم خاطر خود جمع دار ہیچ پریشان مباش
وحکی عن ابراہیم ادہم رحمہ اللہ انہ مر علی مکتبۃ وفیہا صبیان کثیر مقدار
مائتی صبی فقال لو کان ہؤلاء اولادی واشتغل قلبی بنفقہم مقدار حبۃ
خردل لما کن مؤمنا حکی ان شقیق البلخی رحمہ اللہ کان یقول لو کان اہل
البلخ کلہم عیالی لم یشتغل قلبی بنفقتہم اللہم اجعلنی متوکلین ولا تجعلنی
من المتاکلین والمحجوبین فانک خیر المسئولین وارحم الراحمین شرط بست و نہم
آنکہ سر پوشیدن بدانکہ معتکف را باید کہ وقتی کہ بیرون آید برای حاجت انسانی یا
برای نماز جمعہ سر بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد یا نظر دیگری بر وی نیفتد زیرا کہ
معتکف بمنزلہ مستورہ است مستورہ را باید کہ از نامحرمان خود را نگاہدارد وعن
ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم اشد حیاء من العذراء
فی خدرہا فاذا رای شیئا یکرہہ عرفناہ فی وجہہا متفق علیہ کذا فی
المشکوۃ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وسلم ان اللہ تعالی کتب علی ابن ادم حظہ من الزنا ادرک ذلک لامحالۃ

فزنا العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنی وتشتھی والفرج یصدق
ذلک ویکذبہ متفق علیہ پس سالک را باید کہ از نظر نامحرمان ترسد وقال اللہ
تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارھم ویحفظوا الآیۃ وحکی ان ربیع بن
خثیم یدام غض البصر حتی ان النساء قلن ما اجد لھذا الرجل الا انہ اعمی
کذا فی اخلص الخالصۃ وحکی انہ سئل حکیم من الفاسق قال من لم یغض
بصرہ من ابواب الناس وفی الاخبار ان الشیطان یقول لیس شیء اسرع
اخذا من النظر وقال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم النظر سھم مسموم
من سھام ابلیس فمن ترکہ خوفا من اللہ اثابہ اللہ تعالی ایمانا یجد حلاوتہ
فی قلبہ وحکی ان واحدا من العلماء مات فرئی فی المنام وقد اسود وجھہ
فسئل عن ذلک فقال رایت غلاما فی موضع کذا فنظرت الیہ فاحرق وجھی
فی النار وفی الاخبار ان واحدا من العباد رای فی المنام بعد ما مات فقیل لہ
ما فعل اللہ بک فقال کل ذنب استغفرت اللہ منھا غفر لی الا ذنبا استحییت
ان استغفر اللہ منھا فعذبت بتلک الذنب فقیل ما ھی قال نظرت غلاما
بشھوۃ وفی الاخبار ان عبد اللہ بن عمر کان جالسا علی باب دارہ فرای
غلاما صبیحا قد اقبل من السکۃ فالوا فدخل عبد اللہ بیتہ ھاربا واغلق
بابہ فلا مکث ساعۃ قال ھل ذھبت ھذہ الفتنۃ من السکۃ قالوا ذھب
فخرج من الدار فقیل لہ یا ابا عبد اللہ فعلت ھذا من عند نفسک ام سمعت
شیئا من ذلک عن النبی علیہ السلام فقال لا بل سمعت عن رسول اللہ
علیہ السلام قال سمعت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول
النظر الیھم حرام والکلام معھم حرام ومجالستھم حرام وقال القاضی
شریح سمعت الامام یقول ان مع کل امرۃ شیطانا ومع کل غلام ثمانیۃ
عشر شیطانا وحکی ان رجلا کان متعلقا باستار الکعبۃ وھو یقول اللھم
انی اعوذ بک من سوء القطیعۃ وکان لا یزید علی ھذا فسئل عن ذلک فقال

کنت اطوف بهذا البیت عام الاول فرایت امرأة فلم املک نفسی فنظرت الیها
فلما رأتنی قالت یا عبد الله لا تنظر الی ما لا یحل لک فلم امتنع من النظر
الیها قالت یا عبد الله ان الناس یحملون احمالی الاوزار من الافق الی ههنا
فیضعون ههنا احمالهم وانت اذا حملت من ههنا احمال الاوزار فاین ترید ان
تضعه فلم امتنع حتی جاء سهم من الهواء فاصاب عینیّ وجاوز القضا فقلعت
السهم فوجدت مکتوبا فیه نظرت الیها بعین العبرة فرمیناک بسهم الادب
فلو نظرت الیها بعین الشهوة رمیناک بسهم الفراق فاخاف ان یرمینی بسهم
القطیعة پس اگر کسی گوید که اکثر بزرگان حسن دیدند و گفتند که الله جمیل یحب الجمال
چنانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرمایند ع نظر کردن بخوبان دین سعدی ست
معاذ الله کسی از دین بگردد * و دیگر بزرگی میفرماید ع پیر ما را ز فراست نظر کامل بود *
که مرا توبه نه از دیدن خوبان دادست * جواب گوئیم پیغامبر خدای صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که لکل شیئ آفة وللعلم آفات مراد از علم معرفت ست چون سالک قدم
در سلوک نهد و چند گاه گرسنگی و تاریکی اختیار کند و با اذکار و افکار و اوراد و اشتغال
نماید آفت حسن و سرود پیدا شود اما سالک را باید که زود خود را خلاص گرداند والا درین
بلا می ماند و چون خاتمه او رسد شیطان او را از ایمان راند باید که مرشد کامل باشد که ازین
بلا خلاص گرداند چنانچه نقل ست مشهور که بزرگی مریدی داشت و کنیزکی هم بغایت جمیله
داشت مرید بران کنیزک فریفته و عاشق شد چون چنین آن بزرگ دید کنیزک را خون از
رگ هفت اندام کشید و در طشت نگهداشت چون آن کنیزک از برای خون کم کردن
سستی و زردی بهم رسانید و رنگ روی وی نماند چون آن مرید صاحب مجاز او را
دید دل از وی کشید مرشد چون این چنین مشاهده کرد مرید خود را گفت که اگر عاشق وی
بوده چه شد که دل از وی کشیده گفت جمالی که وی داشت نماند مرشد آن طشت خون
با و نمود گفت به بین که بچه چیز عاشق بوده مرید توبه کرد و از آفت مجاز خلاص شد غرض
بهر طریق که مرشد داند مرید خود را از آفت مجاز خلاص گرداند که لکل داء دواء باید که عنایت

حق داشته باشد تا تصرف باطنی شود چنانچه بالا مذکور شد که بزرگی در که بود و زنی دید بغایت صاحب جمال او را نگهه کرد تیری از هوا آمد او را رسید و نیز این حقیر را روزی مرشد خود خواجه حسن بیج طال الله عمره و حفظه عن آفات الدارین فرمودند که دست بیارید و دست من بر گردن مبارک خود نهادند دیدم که اثری از زخم رسیده پرسیدم یا شیخ این زخم چیست فرمودند که شبی در واقعه دیدم که فیل مست می آید و من بگریختم در یک کوچه رسیدم دیواری بود در آن کوچه و آن دیوار سد راه من شد عاجز شدم که کجا باید گریخت فیل عقب من آمد گردن من گزید و گفت توبه کن از دیدن حسن و از شنیدن سرود در همین اثنا مرشد من حضرت مولانا شاه محمد حسن قدس سره حاضر شد فیل را دفع کرد و گفت که خواجه حسن انچه میگوید قبول کن مگر ملا شاه تا قیامت زنده می ماند که ترا حمایت میکند چون از خواب بیدار شدم دیدم که اثر زخم باقی ست ازان باز توبه کردم از جمیع نامشروعات و انچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید ؎ نظر کردن بخوبان دین سعدی ست ✤ معاذ الله کسی ازدین بگردد ✤ این معنی که ایشان در اوائل مقام مجاز داشتند و دانستند که بالاتر ازین مقامی نیست وجای دیگر هم فرمودند ؎ نظر کردن بخوبان گر حرام است ✤ گنه گر این بود طاعت کدام ست ✤ و بهتر ازین طاعتی نه دانستند و لهذا فرمودند که ازدین خود بر نمیگردم چون از مجاز انتقال کردند دانستند که این لهو و لعبی بیش نبود و بعد ازان گفتند ؎ خلاف پیغمبر کسی ره گزید ✤ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ✤ بزرگی دیگر میفرماید ؎ ای دوست ترا بهر دکان می جستم ✤ از دیدن تو باین و آن می جستم ✤ دیدم تو و خویش را تو خود من بودی ✤ خجلت زده ام کز تو نشان می جستم ✤ رفتم بتماشای گل آن شمع طراز ✤ چون دید میان گلشنم گفت بناز ✤ من اصلم و گلهای جهان فرع من اند ✤ از اصل چرا بفرع می مانی باز ✤ افسوس که بی تو رفت این مدت عمر ✤ تو من بودی و من ندانستم ✤ الا تری انما قال ابراهیم النبی علیه السلام فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین فلما رای القمر بازغا قال هذا

ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین تا وما انا من المشرکین وقس علی هذا اصاحب المجاز اذا رای امراۃ جمیلۃ او صبیا احسن الوجه یظن ظنا سوء کقوله تعالی یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة ولما تجاوز عن هذه المقام علم انه لهو ولعب کما قال بعض الفقراء ؎ در سینه نهان تو بوده من غافل ٭ در دیده عیان تو بوده من غافل ٭ عمری ز جهان علامتت می جستم خود جمله جهان تو بوده من غافل تا وحضرت عطار میفرماید ؎ عشق صورت نیست عشق معرفت ٭ هست شهوت بازی حیوان صفت ٭ وحضرت فخر الدین میفرماید ؎ صورت پرست غافل معنی چه داند آخر ٭ کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ٭ وآنچه بالا مذکور شد که بعضی از فقرا گفت که ؎ پیر ما راز فراست نظر کامل بود ٭ که مرا توبه نه از دیدن خوبان داده است ٭ جواب میتوان گفت که مشائخ طبیبان حاذق اند بمقتضای معرفت ترکیب تریاق ومعاجین از ادویه مختلف کنند طبیب گاه بود که بزهر علاج می کند چنانچه نقل است مشهور که ذوالنون مصری مریدی داشت که چهل چله نشسته وعبادت بسیار کرده وچهل سال خواب نکرده روزی پیش شیخ آمد وگفت چنین وچنین کردم هیچ نوع بمن مشاهده وفتح باب میسر نمیشود ذوالنون فرمود برو امشب سیر بخور ونماز خفتن مکن وهمه شب بخسپ تا باشد که دوست اگر بلطف نمی آید بعتاب می آید اگر برحمت در تو نظر نمیکند بسختی در تو نظر کند درویش برفت سیر بخورد ودلش یاری نداد که نماز خفتن نکند بگزارد وبخفت مصطفی علیه السلام را بخواب دید گفت دوست سلام میرساند الی آخر القصه ولهذا عارف کامل فرمود ؎ بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید ٭ که سالک بیخبر نبود ز راه ورسم منزلها ٭ چون این طبیب حاذق دانست که مرید من هنوز در مجاز بکمال نرسیده است منع نکرد از دیدن خوبان زیرا که مجاز خاصیتی دارد که از همه تعلقات جدا سازد ولهذا بعضی مشائخ در حق مبتدیان از جمله لوازمات میدانند وقال علیه السلام النظر فی الوجه الحسن یزید النور فی البصر باین معنی که بصنع صانع واقف گردد چنانچه

حضرت جامی علیہ الرحمہ میفرماید ؎ متاب از عشق رو گرچہ مجازی ست ✤ کہ آن بہر حقیقت
کارسازیست ✤ بلوح اول الف با تا نخوانی ✤ ز قرآن درس خواندن کی توانی ✤
وقال علیہ السلام المجاز قنطرة الحقیقة چون سالک در مجاز کامل شود از ہمہ قیود
برآید ہیچ قیدی نمی ماند مگر ہمین قید از ین قید خود انتقال کند ولہذا این طبیب حاذق
مرید خود را منع نکرد از مجاز و دانست از گفتہ من متاثر نمیشود تا خود را بکمال نرساند چنانچہ
نقل ست مشہور کہ مجنون را پدر خود گفت کہ بدنام شدہ می باید کہ بمکہ معظمہ با من بیا و
توبہ کن چون آنجا رسید مجنون توبہ کرد و گفت اللہم انی اتوب الیک من کل ذنب
لکن لا اتوب من رویة اللیلی پدر چون این چنین بشنید از مجنون گفت ترا بجا طرا ین آوردم
کہ تا از لیلی توبہ کنی چون مجنون مقید نبود از گفتہ پدر متاثر نشد ہمچنین این بزرگ ہم
منع نکرد مرید خود را گفت کہ چون بکمال رسد خود از ین قید برآید کہ اذا طلع الصباح
اغنی عن المصابیح چون سیب پختہ شود از جای خود فرود آید بہر حال سالک را باید کہ در مجاز
دیر گاہ نماند والا خوف خاتمہ دارد حضرت جامی علیہ الرحمہ میفرماید ؎ ولی باید کہ در صورت
نمانی ✤ ازین پل زود خود را بگذرانی ✤ وقول بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ مرید باید کہ
دریای ازل و ابد نوش کند و ہنوز نعرہ ھل من مزید زدہ باشد نعم قال بعض الشعراء
؎ ابجد عشق مجاز از نونیازان خوش نماست ✤ بہر کشتی واگذار این بازی طفلانہ را ✤
آیا نمی بینید کہ چون آب بند شود گندگی پیدا کند و چون روان شود گندگی نباشد ہمچنین
چون سالک بند شود در یکجا پیش کجا رود لان فی السلوک درجات فوق درجات بحیث
لا تنتہی ولہذا قال علیہ السلام من استوی یوما فہو مغبون وایضا قال علیہ السلام
انہ لیغان علی قلبی وانی لاستغفر اللہ فی الیوم مائة مرة رواہ مسلم چون از مقام بمقام
دیگر طی میکردند نسبت بمقام دوم مقام اول ذنب می دانستند برای ہمین استغفار میخواند
درہمین معنی بزرگی میفرماید ؎ بیزارم ازان کہنہ خدائی کہ تو داری ✤ ہر لحظہ مرا تازہ
خدائی دگرست ✤ ؎ ہر دم ازین باغ بری میرسد ✤ تازہ ترا ز تازہ تری میرسد
چون از قید نقش برود عاشق نقاش شود چنانچہ بزرگی میفرماید ؎ ہر کجا نقش نکو بینی

برو عاشق مشو * نقش بند یار را کن عاشق نقاش باش * چون سالک عاشق نقاش شود داند که نقش دیگری نقاش دیگر خالق و مخلوق را فرق کند و خود را در دریای خجالت غرق سازد و شب و روز همین گوید ے عقل از توجه دریا بد تا وصف تواند شید * در عقل نمیگنجی در وصف نمی آئی * رفته رفته بجای خود رسد که مقام شریعت ست که اول مقام سالک شریعت و آخر مقام هم شریعت که کل شیء یرجع الی اصله و درمیان عوارضات لواحق میشوند عاقلی باید که عوارضات را حذف کند که هذا صراط مستقیم فاتبعوه ولاتتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و لهذا قال الجنید الطرق کلها مسدودة الامن اقتفی اثر محمد علیه السلام و چون سالک را کمال رسد در شریعت حیا پیدا کند که کمال شریعت حیاست نقل ست که پیش بایزید بسطامی یکی در آمد و از حیا مسئله پرسید شیخ جواب داد آنکس آب شد مردی در آمد آب زردی دید ایستاده گفت یا شیخ این چیست گفت یکی در آمد و از حیا سوال کرد جواب دادم طاقت نداشت چنین آب شد از شرم و حکی ان واحدا من العباد وقع بصره علی امرأة فعشقها دقتاً ثم ندم فدخل بیته و نزع عینه وقال لا ینبغی ان یصحبنی ما یکون شیئا للمعصیة فرضی الله عنه بذلك ے چشم را بر بند تا در دل نگنجد غیر دوست * گر در مسجد نه بندی سگ بمسجد در شود * و روی عن زاهد من اهل مرو و تزوج امرأة فمکث معها مقدار عشرین سنة لم نظر الیها ثم نظر الیها یوماً فقال لها انك لجمیلة فقال اما علمت الی هذا الوقت فقال کنت اتعوذ بالحلال حتی یمکنی ان احفظ عینی من الحرام غایة ما فی الباب آنکه قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم پس معلوم شد که سالک را ناچار است از غض بصر اما غض بصر مبتدی را ممکن نیست تا آنکه سر گلیم پوشد پس باید که چون معتکف بر آید برای حاجت سر خود را بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد نکته شاید که سر پوشیدن ازینجهت باشد که تا حواس ظاهر پریشان نشود لانه ینتشر بتفریق النظر یا ازجهت طریق بزرگان حتی گفته اند که بعضی بزرگان در تمام عمر سر پوشیده در راه میرفتند و از خانه بیرون نمی آمدند تا سر نمی پوشیدند لان زنا العین النظر والله اعلم بالصواب

شرط نیست و ششم آنکه سر تراشیدن و موی لب گرفتن۔ اما تحلیق الراس فلما روی فی فتاوی الحمادی عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال لو یبقی الشعرۃ جنابۃً لم یصبہا الماء یعذبہ اللہ کذا وکذا فی القیٰمۃ فی النار وقال علی رضی اللہ عنہ فمن ثم عادیت شعری وکان یجز شعرہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ترک موضع شعرۃ من جنابتہ لم یغسلہا فعل بہا کذا وکذا من النار وقال علی رضی اللہ عنہ فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت راسی ثلاثا رواہ ابوداؤد واحمد والدارمی الا انہما لم یکررا فمن ثم عادیت کذا فی شرح مشکوٰۃ المصابیح وقال الطیبی المداومۃ علی حلق الراس سنۃ کذا فی شرح المشکوٰۃ پس معتکف را باید کہ ہرگاہ در اعتکاف موی سر دراز شود تراشد واین نگوید کہ در اعتکاف تراشیدن جائز نیست کہ قال اللہ تعالیٰ محلقین رءوسکم ومقصرین لا تخافون واگر نتراشد این ہم جائز است اما باید کہ بسیار احتیاط کند تا ہرجا آب رسد لان تحت کل شعرۃ جنابۃ وسرور عالم ہم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ موی مبارک خود را می تراشیدند وگاہ نمی تراشیدند تا موی بنرمہ گوش مبارکش میرسید کما روی فی شمائل النبوی عن انس بن مالک ان شعر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان الی انصاف اذنیہ اما الاحوط فالتحلیق فی حق المعتکف وغیرہ ایضاً حتی لا یشق ایصال الماء علیہ لانہ ربما یحتلم المعتکف وغیرہ حتی ان ہذا الفقیر احتلم فی بعض الاوقات فی الخلوۃ فی لیلۃ واحدۃ ثلث مراۃ واربع مراۃ بل یزید حتی نقل ان بعض الفقراء جلس وقتاً من الاوقات فی الخلوۃ واحتلم فی لیلۃ واحدۃ اربعین مرۃ فی کل مرۃ یجدد الغسل لان الشیطان لا یوسوس فی قلب لیس فیہ الایمان الا تری السارق لا یدخل فی بیت لیس فیہ المال ولہذا قلنا الاولی التحلیق فی حق المعتکف حتی لا یشق ایصال الماء علیہ واللہ اعلم بالصواب واما قص الشارب فلقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لابی نضرۃ خذ من شاربک ثم اقرہ حتی تلقانی کذا فی المشکوٰۃ فی شرعۃ الاسلام ومن السنۃ الراتبۃ قص الشارب وحلق

المأنة وننتف الابط لا يترك فانه فوق الاربعين ليلة در صلوة مسعودی آورده که موی لب پست داشتن سنت است و باز داشتن بدعت است که چون لب برلب رسد طهارت درست نبود و نماز روا نی رسول علیه السلام فرموده است هرکه موی لب دراز دارد خدای تعالی ویرا بسه چیز عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب باشد و از حوض کوثر من آب نخورد و منکر نکیر بروی گمارد بغضب کذا نقل من مفتاح الجنان **شرط** بست و هفتم آنکه در پای نعلین پوشیدن - فی الشمائل النبوی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان نعل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم صاقبلان مثنی شراکهما وقال ابن العربی النعل لباس الانبیاء وانما اتخذ الناس غیرها لما فی ارضهم من الطین وقد یطلق النعل علی کل ما لقی القدم کذا فی شرح الشمائل للشیخ ابن الحجر پس معلوم شد که لفظ نعلین عام است و در نعلین چوبین نفع بچند وجه است یکی آنکه اکثر بزرگان اختیار کردند بلکه بعضی بزرگان در تمام عمر بغیر نعلین چوبین در پای نپوشیدند دوم آنکه تا از چرکینیت احتراز شود یعنی از بول و غائط سیوم در پوشیدن نعلین چوبین مشقت بسیار است و محنت عظیم پس ثواب بموافقت مشقت باشد اگرچه صحابه رضی الله عنهم نپوشیدند لان الصوفی لا مذهب له بل مذهبه ما هو الاحوط وایضا فی بلاد اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا طین ولا نجاسة ولا رطوبة حتی کانوا یمشون حفاة غایة الطهر طهرهم لانهم کانوا یاکلون القلیل ولا یاکلون الشمن واللذیذ وان الناس فی زمانهم لا یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق و لا یلوثون حتی بعضهم یمرون لحاجة الانسان قدر بعد میل بخلاف دیارنا وزماننا ان الناس یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق لقلة حیائهم ولا یطهرون الطرق لانهم یاکلون الکثیر واللذیذ ولذلک یجلسون فی الطرق **وایض** فی دیارهم **ایض** ذات الحجرة ولذا لا طین فیها اصلا بخلاف دیارنا ولهذا یجوز لبس النعل الحطب فی بلادنا فان قیل ان الباس نعل الحطب بدعة لما اورد صاحب فتاوی الحمادی وغیره من الفقهاء ان اخذ نعل الخشب بدعة فقلت هی بدعة حسنة

كالاذان فى الجمعة قبل السنة لانه احدث فى زمان عثمان رضى الله عنه وكالتصير فى المساجد فى زماننا وكالتراويح بالجماعة وقد فعل عمر رضى الله عنه وقال نعمت البدعة هذه يعنى انها محدثة لم يكن فى زمان النبى صلى الله عليه وآله وسلم ولذا دعا على رضى الله عنه لعمر قال نور الله مضجع عمر كما نور مسجدنا فتعلم ان هذا البدعة من هذا القبيل والله اعلم بالصواب ثم اعلم انه كان النعل من الحطب ينزع فى وقت الصلوة ولا يصلى معه وان كان من الادب يصلى معه لانه روى فى جامع الفتاوى الصلوة مع الخفاف والنعال الطاهرة اقرب الى حسن الادب ولهذا قال ابراهيم النخعى يكره خلع النعلين عن دخول المسجد وكان يرى الصلوة معها افضل حتى نقل عن بعض العلماء انه كان لايؤم الناس فى الصلوة بغير النعلين اصلا وكان يحفظ النعلين للصلوة علاحدة لمتابعة النبى عليه السلام شرط بست وہشتم آنکہ طرف آسمان ندیدن - روى فى شمائل النبوى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم وكان نظره عليه السلام الى الارض اطول من نظره الى السماء فعلم من احوال الشريفة صلى الله عليه وآله وسلم مع قرب جواره بجناب الحق سبحانه فيما سوى الخلوة وميتواند بود كه اين براى هضم نفس است زيرا كه متكبران اكثر نظر بطرف آسمان مى كنند نكتہ شايد كه ازجهت حيا باشد منع بديدن آسمان كما روى من منهاج العابدين روى فى الاخبار ان نوحا عليه السلام لم يرفع راسه على الحياء من الله عزوجل اربعين سنة وفى المشكوة عن ابى سعيد الخدرى قال كان النبى صلى الله عليه وآله وسلم اشد حياءً من العذراء فى خدرها الحديث وروى ان سليمان كان مع ما اعطى من الملك لا يرفع بصره الى السماء تخشعا وتواضعا لله كذا فى شفاء قاضى عياض ولقوله عليه السلام ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك ہرگاه كه معبود مى بيند عابد را نشايد كه نظر بطرف ديگر كند چنانچه كسى در نظر بادشاه يا حاكم ايستاده شود پادشاه يا حاكم بسوى او ببيند از ادب دور است كه نظر

نکته

بطرف دیگر کند هرگاه که اینچنین ادب پیش مخلوق ست پیش خالق چگونه ادب باید نکته شاید که
منع بدیدن آسمان ازینجهت باشد که در شرط اول مذکور شد که غسل به نیت مردن کند گویا
از دنیا مرده است پس مرده امکان ندارد که بهیچ طرف نظر کند تا جهت نداند و متابعت
عوام نکند زیرا که اعتقاد عوام اینست که خدای به بالاست این نمیدانند که هو اقرب
الیه من حبل الورید ایضاً قال الله تعالی ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون
شعر نحن اقرب گفت من حبل الورید * تو فگندی تیر فکرت را بعید * ای کمان
و تیرها پرساخته * صید نزدیک تو دور انداخته * حکی ان رجلاً دخل علی الجنید
فسئله مسئلة فاشار الجنید بعینه الی السماء فقال له الرجل یا ابا القاسم لم تشیر الیه فانه اقرب من
ذلك فقال الجنید صدقت ظاهر آنست که حضرت جنید با و امتحان کرد و او فراست داشت برای همین یا
فرمودند صدقت نعم من قال شعر تا کی ای سرور هوا آسمان جوئی خدا * ذوق بربالا نشستن نیست صاحب خانه را

نکته

نکته شاید که منع بدیدن آسمان ازینجهت باشد تا پریشان حواس نشوند زیرا که چون معتکف نظر با آسمان کند یا بطرف
دیگر حضور نماند چه معتکف همیشه در مراقبه باشد و مراقبه بودن این معنی دارد که همیشه با حضور دل باشد لان
المراقبة مشتق من الرقیب وهو الحافظ فالمرید ما دام مشتغلاً فی المراقبة یکون محفوظ الحضور
القلب پس چون نظر بسوی آسمان کند یا بسوی چیزی دیگر حضور نماند و حواس پریشان شوند مثالی ظاهر
و باهر میگویم ترا اگر انصاف کنی چون ملاح ماهی را ببیند کلاجی مشغول شود برای گرفتن او اگر نظر کند بطرف آسمان یا
بطرف دیگر یقین است که ماهی از دست رود همچنین دزدی میباشد که مشغول شود برای گرفتن شخصی که مال و
متاعی بسیار داشته باشد چون مشغول شود بطرف آسمان یا بطرف دیگر یقین است که از دست او رود علی هذا القیاس
صاحب مراقبه اگر مشغول شود بطرف دیگر یقین است که حضورش نماند از مراقبه غافل شود در شجره میفرمودند که حضرت
مولانا سعد الدین کاشغری رحمه الله که حضرت جنید قدس سره استاد من در مراقبه گربه بود وقتی گربه دیدم
بر سر سوراخ موشی نشسته و چنان متوجه گشته که موی بر اعضای وی حرکت نمیکرد متعجب در وی نگریستم
ناگاه بسرم ندا کرده شد که ای دون همت من در مقصود تو کمتر از موشی نیستم تو در طلب من کمتر از گربه
مباش از آن روز باز در مراقبه افتادم شعر دانی که مرا یار چه گفته امروز * جز ما بکسی منگر و دیده بدوز *
و بعضی گفتند که مراقبه مشتق است از رقب بمعنی الانتظار پس صاحب مراقبه همیشه در انتظار

باشد که کسی چیزی رمن کشف شود واگر بطرف دیگر مشغول شود حضورش نماند نعم من قال
سه دوست بهر لحظه برتو نظر میکند + چون تو از دغافلی از تو گذر میکند + دیدن آسمان
وغیرہ مشاہدۂ صنعت ست ومشغول شدن بمراقبہ مطالعہ صانع است نقل ست در فصل
بہار حضرت رابعہ درخانہ رفت بیرون نیامد خادمہ گفت ای سیدہ بیرون آی تا آثار
صنع بینی رابعہ گفت تو درون آی تا صانع را بینی و فرمود شغلنی مشاهدة الصانع
عن مطالعة الصنع اگر کسی سوال کند که نظر کردن بر آسمان غفلت نیست که قال الله
تعالی ان فی ذلک لاٰیٰتٍ لاولی الباب جواب گوئیم کہ درحق مبتدی البتہ غفلت پیدا شود
زیرا که حق تعالی قید کرد که لاولی الالباب و الا خلوت نشستن ہم لازم نیست مسر
اولوا الالباب راچہ خلوت دراانجمن لس ست مرایشان را وعزلت از مردم و ذکر و فکر و
مراقبہ درتاریکی نشستن محض درحق مبتدی ست نکتہ شاید کہ ازجہت حزن وغم منع است
بدیدن آسمان لانہ قال بعض الفقراء لا ینبغی للمعتکف ان ینظر الی السماء لجھة
الھم والحزن ع سالکان از بار اندوہ برنمیدارند سر + ومیتواند بود کہ منع بدیدن
آسمان درروز باشد نہ بشب تا مخالفت حدیث شود لما روی فی المشکوة عن ابن عباس
قال بت عند خالتی میمونة لیلة والنبی صلی الله علیه و اله وسلم عندھا فتحدث
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مع اھله ساعة ثم رقد فلما کان ثلث اللیل
الآخر او بعضه فقعد فنظر الی السماء فقرأ ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لاٰیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة فاطلق
شناقها ثم صب فی الجفنة ثم توضأ وضوءً حسنا الحدیث پس معلوم شد کہ سنت
ست کہ چون کسی درشب از خواب بیدار شود باید کہ اول نظر بطرف آسمان کند وآیة مذکور
بخواند بعد از ان طہارت کند پس ازین حدیث معلوم شد کہ منع نیست درشب بدیدن
آسمان بلکہ البتہ نظر کند میتواند بود کہ مطلق منع باشد ازجہت طریق مشائخ لانھم
یعلمون ما فیه الصواب ولذا قال العارف بالله حافظ الشیرازی رحمة الله علیه
بی سجادہ رنگین کن گرت پیر مغان گوید + کہ سالک بیخبر نبود ز راہ و رسم منزلها +

بدانکه ماتن رحمه الله مخصوص نفی بدیدن آسمان کرد زیراکه جهتهای دیگرا دنی اندرو مندرج اند در نفی اعلی والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب شرط بست ونهم آنکه خود را از علائق وعوائق که او را از حق باز دارد قطع کند کما قیل کل ما شغلک عن الحق فهو صنمک ؎ تعلق حجاب ست وبیحاصلی + چو پیوندها بگسلی واصلی + وفی رسالة اللا بد یة ومما لا بد منه لطالب الحق حذف العلایق والشواغل فان بناء هذه الطریقة علی فراغ القلب واذا اردت الخروج عن العلائق فاولها الخروج عن المال فان القلب به یمیل عن الحق ولم یوجد مرید دخل فی هذه الطریقة ومعه علایقة الا جرّته تلک العلاقة الی ما خرج منه فاذا خرجت من المال فعلیک الخروج عن الجاه وعن الالتفات الی قبول الخلائق ورد هم ایاک فانه ما لم یستو عند المرید القبول والرد والمدح والذم لا ینفتح له شیٔ بل اضر الاشیاء له ملاحظة الناس فسئل الجنید رحمه الله عمن لم یبق علیه من الدنیا الا نصف نواة فقال المکاتب عبد ما بقی علیه درهم یعنی الرجل غیر حر ما بقی علیه شیٔ من الدنیا من الاشیاء الموهومة وان قل وقد قیل من احب الدنیا لا یهدیه جمیع المرشدین ومن ترکها لا یغویه جمیع المفسدین کذا فی شرح المشکوة لمولانا علی القاری ای عزیزی یکی از آداب این راه علو همت ست طالب آنست که جیفهٔ دنیا پیش کافران اندازد و نعیم عقبی نزل مؤمنان سازد و باداغ و درد هجران درین درگاه بگذارد و بخلعت بلا ومحنت می نازد ؎ درد عشقت که دوای دل شوریدهٔ ماست + یکسر موی ورا هردو جهان ارزو بهاست + از صفای غم تو بی بصرانرا چه خبر + قدر این تحفه کسی راست که از اهل صفاست + ای برادر عاشقی را درد باید درد کو + بهر صر کوی محبت مرد باید مرد کو + چندازین ذکر فسرده چندازین فکر دراز + نعرهای آتشین وچهره های زرد کو + شرط سی ام آنکه عُجُب نکند در آن چه او بود بدانکه عُجُب کردن آدمی بر چند وجه است یکی آنکه عُجُب در طاعت واین ممنوع است لما روی فی الارشاد قال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

المدن مو

قدس الله سره العیوب کثیرة اعظمها اعجاب المرء بما فعل من الطاعات

نقل است مردی چهارصد سال بر سر کوهی خدای تعالی را عبادت کرد و حق تعالی در روز قیامت او را بشارت بهشت می دهد آن بنده گوید من عبادت بسیار کرده بودم اکنون عبادت من حاضر کنید تا شمار بینم گوید حق تعالی فرماید که عبادت او بجای من وزن کنید چون وزن کنند نعمت افزون آید و شکر نعمت کم پس او را به دوزخ برند نعوذ بالله منها و به در ترانه

یکذره عنایت تو ای بنده نواز ؛ بهتر ز هزار سال تسبیح و نماز ؛ کما جاء فی الاخبار ان الله تعالی لو حامل عبادة بالعدل لما نجا محمد و لا یحیی بن ذکریا صلوة الله علیهم اجمعین فینبغی ان لا یعجب احد من الطاعة و یناجی ربه فی کل ساعة و لهذا بعض بزرگان گفته که بیزارم از آن طاعتی که مرا بعجب آرد خوش حالم از معصیتی که مرا بعذر آرد چنانچه بزرگی می فرماید

من میگویم که بودم سالها در راه تو ؛ بستم آن گره که اکنون رو بپا آوردهام ؛ یا الهی من نکردم طاعتی ؛ لائق درگاه تو یک ساعتی ؛

دوم آنکه عجب کند باین معنی که خود را بهتر بیند نسبت بدیگران و این نیز ممنوع است حکی ان حذیفة صلی بقوم فلما سلم قال التمسوا اماما غیری او صلوا وحدانا فانی رایت فی انه لیس فی قومی افضل منی فطوبی العالم لو لم یعرف نفسه خیرا من غیره و زاده العلم تواضعا و فی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من المتکبرین و اذا قیل المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره و لقد صدق من قال

خواجه پندارد که دارد حاصلی ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست ؛

سیوم آن که عجب کند بنسب خود و این نیز ممنوع است حکی انه افتخر رجلان عند موسی علیه السلام بالنسب والحسب فقال احدهما انا فلان ابن فلان حتی عد تسعة اوحی الله تعالی الیه قل له هم فی النار و انت عاشرهم و ما احسن ما قال عبد الرحمن جامی قدس سره السامی

چند محجوب نشینی بگمان دگران ؛ خیمه در کوی یقین زن که گمان چیزی نیست ؛ بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی ؛ که درین راه فلان ابن

فلان چیزی نیست وقیل لا اشرف نسبا من ابی جهل فلعنه الله تعالی مع
ذلک قدمات ودخل النار وقال علیه السلام لفاطمة یا فاطمة اتقی ربک
ولا تتکی انک بنت محمد اعلی عملا صالحا وقال علیه السلام من ابطاء عمله
لم یسرع نسبه وایضا قال علیه السلام خیر ولائی لی من تبعنی ۔ پس معلوم شد
که آنچه جهال می گویند که حضرت خواجه بهاؤ الدین نقش بندی قدس سره العزیز فرموده اند
که معذورانداولاد من تا سی سال هر عملی که میکنند من از عهدهٔ ایشان برآیم این غلط
عام ست وافترا محض در شان ایشان که قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره حتی انه قال علیه السلام ان کان
ولائی فی البلاء افخر وسائر الناس من اتقی منه فلیس منی وایضا قال علیه
السلام کل تقی ونقی آلی وقال الله تعالی فی قصة ابراهیم علیه السلام واذا
ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن
ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وقال الله تعالی فی قصة نوح علیه السلام
ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق الی قوله تعالی
فلا تسئلن ما لیس لک به علم فینبغی ان لا یعجب احد من نسبه وحسبه لانه
قال علیه السلام فی مناجاته ۔ یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا ۔ **حکایت**
وقتی بزرگی را پرسیدند که خردمند کیست و بزرگ کیست گفت بزرگ کسی ست که خود
را بزرگ نداند و خردمند کسی ست که خود را خردمند نداند چهارم عُجب نکند در مال
ومتاع واین نیز ممنوع ست لانه قلیل قال الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل وقال
الله تعالی الذین یکنزون الذهب والفضة الی قوله ما کنتم تکنزون وایضا
قال الله تعالی ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن
لبیوتهم سقفا من فضة الآیة پنجم آنکه عُجب کند در علم و در کثرت شاگردان
واین نیز مذموم ست زیرا که علم ملعم با عدرار معلوم ست که گفته اند که در مجلس وی دوازده
هزار دوات حاضر می شد که از وعلم می نوشتند آخر گفته اند که ایمان بسلامت نبرد

ششم آنکہ عجب کند در ترک ذنب و این نیز ممنوع ست لانہ قال علیہ السلام لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما ھو اعظم من ذالک وھو العجب یعنی اگر شما گناہ نکنید ہر آئینہ من ترسم بر شما از چیزیکہ آن بزرگ ست از گناہ و آن عجب ست ولذا قال العرفاء رہ بہ ترک الدس د س ہ پیش لطف و عفو بحید تو شاہ ٭ توبہ کردن از گناہ آمد گناہ ٭ ای طالب صادق ہرگز در دل خود گمان مکنی کہ من معصوم از گناہ وازمن ہیچ گناہی نیاید زیراکہ گناہ صغیرہ از دست ہر کس می آید لقولہ علیہ السلام ان اللہ کتب علی ابن آدم حظہ من الزنا ادرک ذلک لا محالہ فزنا العین النظر و زنا اللسان المنطق والنفس تمنی وتشتھی والفرج یصدق ذالک او یکذبہ متفق علیہ والمعتزلۃ ذھبوا بعصمۃ الانبیاء مطلقا عن العصیان والکفر قبل الوحی وبعدہ لان العصیان عیب ونقص فی العبد فلا یلیق بھم لا قبل الوحی ولا بعدہ و ھذا غیر صحیح لان ھذا صفۃ الملک والبشر لا یخلو عن المعصیۃ من حیث البشریۃ فیجوز قبل الوحی لا بعدہ کذا فی شرح الامالی وقال علیہ السلام ان تغفر اللھم تغفر جما وای عبد لک لا الما رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث حسن غریب صحیح کذا فی المشکوۃ المصابیح و فی الخلاصۃ عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ السلام البلاء والھوی والشھوۃ معجونۃ لطینۃ آدم پس عجب باید کرد کہ من ترک گناہ کردم حضرت خواجہ جنید رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ بسیار خواندہ ام و در ہیچ چیز مرا چندان فائدہ نبود کہ اندرین بیت ست ؎ اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبۃ ٭ وجودک ذنب لا یقاس بھا ذنب ٭ ہفتم آنکہ عجب در فقر و فاقہ کند کہ عجب در فقر و فاقہ و خرقہ پوشیدن ممنوع ست لشیخ نجم الدین کبری ؎ ہر سینہ کہ آئینۂ اسرار شود ٭ از جملۂ کائنات بیزار شود ٭ تو غرہ مشو بخرقۂ ازرق خویش ٭ بسیار بود کہ خرقہ زنار شود ٭ چون ترا صحبت بود با زیر دلق ٭ کی نمائی خویش را صوفی بخلق ٭ روی ابو ذر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ان دعوۃ

من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنیا وادعاء من الصالحین وترک فعلهم
وذم الاغنیاء والاخذ منهم ورجل لا یری الکسب ویاکل من کسب الناس کذا
فی تفسیر الکاشفی ولله در قائله ؎ پوشیده مرقع اند خامی چند + بگرفته
بطامات الف لامی چند + نارفته ره صدق وصفا گامی چند + بدنام کنندهٔ
نکونامی چند + وکان ابوحفص النیشاپوری اذا دخل البیت یلبس المرقعة
والصوف وغیر ذلک من ثیاب القوم فاذا خرج الی الناس خرج الیهم بزی اهل
السوق کذا فی فصل الخطاب وحضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبندی قدس سره
می فرمودند چون حق تعالی خواهد که بعضی از دوستان خود در تحت قبای عزت
از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر حال ایشان بلباس اغنیا پوشاند تا اهل ظاهر ایشان
را از جملهٔ اغنیا پندارند وجمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماند نقل است
که امام جعفر صادق را رضی الله عنه دیدند خزی گران بها پوشیده گفتند یا ابن رسول
الله لیس هذه من زی اهل بیته صلی الله علیه وآله وسلم دست آن کس بگرفت ودر
آستین بکشید پلاسی پوشیده بود درشت که در دست می خلید گفت هذا للخلق
وهذا للخالق وما احسن ما قال بعض الشعراء ؎ نباشد اهل باطن از پی
آرایش ظاهر + بنقاش احتیاجی نیست دیوار گلستان را + ولذا قال
علیه السلام ذرة من اعمال الباطن خیر من اعمال الظاهر۔ نقل است
که جنید جامه برسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد که از برای
خاطر ما مرقع پوشی گفت اگر بدانمی که بمرقع کاری برآمدی از آهن وآتش لباس
ساختمی ودر پوشیدمی ولیکن هر ساعت در باطن ما ندا می کنند۔ لیس الاعتبار
بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة ششم آنکه عجب کند در خوارق که عجب کردن در
خوارق نیز ممنوع است شاید که در حق وی مکر باشد چنانچه حضرت شیخ علاؤ الدوله
سمنانی قدس سره فرمودند که من در بعضی از اسفار بجائی رسیدم که آنجا گوشه نشینی
بود که نان افطار او از تمنا بود با وگفتم که چون لقمهٔ تو بروجه شرع نیست ریاضتهای

تو بی فائده است گفت چرا بیفائده است که من هر شب تخته را بر هوا می بینم و بالای
آن تخت سفید ریش مردی نشسته یقین است که بدان صورت حق بر من متجلی
ست گفتم آن تخت ابلیس است و بدان صورت ابلیس بر تو ظاهر می شود و این
نتیجهٔ آن لقمهٔ تست گفت حاشا و کلا چنین باشد گفتم هرگاه که این تخت را ببینی
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را سه بار بخوان پس اگر آن تخت بحال خود
باشد و باند ـ یحتمل که سخن تو وجهی داشته باشد و اگر بحال خود نماند یقین
خواهی کرد که آن شیطان ست بعد ازان آن گوشه نشین در وقت ظهوران تخت
لاحول ولا قوة الا بالله سه بار خواند و آن تخت با مردی که بالای آن بود سرنگون
در مزبله افتاد و در زیر قذرات غرق شد پس در خوارق و مشاهدات تعجب نکند
و اگر فرض کنیم که در حق وی مکر نباشد بلکه صادق باشد باز باید که تعجب نکند و پیش
کسی اظهار نکند بلکه در وسوسه باید بود ـ لانه قیل ان من اصول الصوفیة انهم
اذا را ولا یعتیهم اجابة دعوة حزنوا واستوحشوا وقالوا هذا امکر و
استدراج کذا فی فصل الخطاب وعن ابی عمر الدمشقی رحمه الله انه
قال لما فرض الله سبحانه وتعالی علی الانبیاء اظهار الایات والمعجزات
فکذلک علی الاولیاء کتمان الکرامات حتی لا نفتتن بها الخلق وقال الواسطی
علامة الولی اثنان الاول ان یحفظ سرائره التی بینه وبین الله سبحانه
من المصائب فلا یشکوه والثانی ان یصون کرامة فلا یتحدث بها ریاء
ولا یفعل عنها هوانا وقیل من اراد ان یسلم فی دهره لا یطلع الناس علی سره
وقال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ؎ لا تودع السر الا عند ذی الکرم +
والسر عند کرام الناس مکتوم + والسر عندی فی بیت له غلق + قد ضاع
مفتاحه والباب مختوم + ؎ هر کس که شود بعقل و دانش ممتاز + باشد
همه کس را بکرم محرم راز + چون آئینه با غیر حکایت نکند + چون کوه نگوید
سخن مردم باز + وقال ابو بکر صدیق رضی الله عنه لا تجعل سرک مع

ملا یبتات فقر بجا امرک سے در درون سر عشق وار نهان * شو چو صدیق حق خزینہ
راز * در بین کار خویش سهل مگیر * سر خود پیش خلق فاش مساز * ای درویش
باید که در خوارق و مشاهدات تعجب نکنی چون که خوف خاتمه ست الا تری ان
بلعم باعوراء ما صنع الله به وهو کان فی حالة اذ هو یسجد یری الی تحت
الثری واذا نظر الی السماء یری الی العرش ثم صار الی الحالة التی ذکر الله
تعالی فی کتابه واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها الایة
فکیف یدعی بالخوارق من له ادنی ملاحظة وفی زماننا ان الجهال الصوفیة
یدعون بالخوارق والمشاهدات ما لا یلیق فی شانهم لان الشیطان تصرف
فیهم ویتخبطهم من المس ذلک بانهم قالوا انما المعرفة والولایة مقتصرة
فی شاننا وهم لا یعلمون انما الاعمال بالخواتیم ولهذا گفته اند که اهل دنیا را
خوف عظیم ست نسبت باهل دوزخ زیرا که ایشان فارغ شدند از اعمال انچه کردند
جزا می یابند واهل دنیا را خوف عمل ست که تا هر لحظه از دست آنها چه عمل آید چون
چنین خوف خاتمه در پیش ست چگونه کسی عجب کند در خوارق و در عبادات زیرا که
هیچ کس عابد تر از شیطان نبود حتی روی فی بعض الاخبار انه قام فی رکعة
واحدة تحت العرش سبعة الاف سنة مع ذلک سلب عنه الایمان
کذا فی کفایة الشعبی چنانچه حضرت خاقانی بطریق نظم میفرماید سے ابلیس
گفت طاعت من بیکرانه بود * سیمرغ وصل را دل و جان آشیانه بود * بودم
معلمی ملکوت اندر آسمان * وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود * بر درگهم
ز خیل ملائک سپاه بود * عرش مجید ذات مرا آشیانه بود * هفصد
هزار سال بطاعت گذاردم * امید من بخلد برین جاودانه بود * آدم ز
خاک بود ومن از نور پاک او * گفتم منم یگانه او خود یگانه بود * او خواست
تا فسانهٔ لعنت کند مرا * کرد انچه خواست آدم خاکی بهانه بود * در لوح
بد نوشته که ملعون شود یکی * بر دم گمان بهر کس وبر خود گمان نبود * گویند

جاہلان کہ نکردی توسجدہ * نزدیک اہل معرفت این ہم بہانہ بود *
خاقانیا تو تکیہ بطاعات خود مکن * کین پند بہر دانش اہل زمانہ بود *
ولہذا قال علیہ السلام فی مناجاتہ * یالیت رب محمد لم یخلق محمدا *
روی فی الاخبار انہ لما القی یوسف فی الجب اصابہ ما اصابہ فلما
اراد وابیعہ قام مغتما فجاء جبرئیل علیہ السلام وقال مالک حین
اراک مغتما حزینا فقال لیس حزنی ما اصابنی من الشدۃ ولکن حزنی ان
ابی یعقوب علیہ السلام اسرائیل اللہ ابن اسحاق ذبیح اللہ ابن ابراہیم
خلیل اللہ وانا الآن اباع فی بیع من یزید فقال لہ جبرئیل علیہ السلام اتدری لماذا اصابک ہذہ
فقال لا فقال انک نظرت یوما فی المراٰۃ فرایت صورتک فعجبت بحسنک وجمالک فنظرت
الی الصورۃ وما لم تنظر الی المصور ولکن البشری لک فان اللہ تعالی یجعل اہل مصر
مملوکین لک قال فجمیع ما اصابک اصابتہ بعجب واحد ثم قال یوسف
مع عظم المرتبۃ لم یامن علی نفسہ ودعا بہ فقال رب قد اتیتنی
من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث الی والحقنی بالصالحین۔ لانہ
خاف امر خاتمۃ کذا فی کفایۃ الشعبی وحکی عن حکیم انہ قال من افتخر
بار بعہ اشتکی باربعہ من افتخر بالدنیا اشتکی عند طول الموت ومن افتخر
بالقصر المنیف اشتکی فی القبر الضیق ومن افتخر بالمال الکثیر اشتکی
عند ملاقات الحساب ومن افتخر بالذنوب والمعاصی اشتکی عند ملاقات
النار ای درویش بہر حال عجب نکنی و درمیان خوف ورجا باشی و ہر دم
ہزاران جان نزل راہ سازی و در ہر قدم ہزار علم از طاعت برافرازی
و در ہر نفس بآب ریاضت ہزار طہارت کنی و ہر نزلی حجابی و ہر طاعتی بتی
و ہر ریاضتی زناری دانی * زاہد خلوت نشین و پارسا بودم بسی *
از ہمہ بیزارم اکنون ہر چہ فرمائی شوم * حکایت ابو میسرہ کہ از اکابر تابعین
بود شصت سال پہلو بر زمین نہادہ بود چون روز آمدی برخود نوحہ کردی

روزی مادرش گفت ای فرزند دلبند از خوردی تا این وقت از تو هیچ جرمیه
نیامد و همه عمر در طاعت و ریاضت گذاشتی و حق جل و علا ترا بشرف علم و اسلام
مشرف ساخته چندی نوحه و زاری چرا میکنی گفت ای مادر چون نوحه و زاری
نکنم که حق تعالی خبر داده است وان منکم الا واردها وقیل بقی حسنان بن
سنان ستین سنة لا یاکل سمنا ولا یشرب ماءً باردا ولا ینام مضطجعا
فلما مات رای احد فی المنام فقیل له ما فعل الله بك فقال خیرا الا انی
محبوس لاجل ابرة استعرتها ولم اردها حکایت درویشی بست و چند
حج کرده بود نفس او را بران نظر افتاد روزی در بازار مکه درآمد و گفت که می خرد
کسی بست و چند حج بنانی عارفی بدین واقف شد دست در قفای او کرد و
گفت ای فضولی پدرت هشت بهشت بگندمی فروخت تو بست و چند حج را
بنانی می خواهی فروخت وحکی ان شقیقا وحاتما دخلا علی ماموز الخلیفة
فسألاه عن اعقل الناس وعن احمقهم فقال اعقل الناس المحسن الخائف
واحمق الناس المسی الامن کذا فی اخلاص الخالصة ولقد صدق من قال
ما بال دینك ترضی وانت تدنسه + وثوب نفسك مغسول من الدنس +
ترجو النجاة ولم تسلك مسالکها + ان السفینة لا تجری علی الیبس +
وعن ابی نضرة ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم
یقال له ابو عبد الله دخل علیه اصحابه یعودونه وهو یبکی فقالوا
له ما یبکیك الم یقل لك رسول الله صلی الله علیه وسلم خذ من شاربك
ثم اقره حتی تلقانی قال بلی ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان الله قبض بیمینه قبضة واخری بالید الاخری وقال هذه لهذه
ولا ابالی ولا ادری فی ای القبضتین انا رواه احمد کذا فی المشکوة
اما بعد پس بهر حال در هیچ کار عجب نباید کرد زیرا که موقوف بر عمل نیست بلکه
موقوف است بر خاتمه که انما الاعمال بالخواتیم والله اعلم بالصواب

شرط اسی و یکم آنکه خلوت برای سلامتی دین گزیند نه از جهت شهرت که در شهرت
آفت است وقال ابو صالح القصار حین سأله عبد الله الحجام عن ترك الكسب
فلان تدعی عبد الله الحجام احب الی من ان تدعی عبد الله الزاهد او عبد الله
العارف نعم من قال ؎ گر شهره شوی بشهر شر الناسی ✤ ور گوشه نشینی تو همه
از وسواسی ✤ آن به که اگر خضر اگر الیاسی ✤ کس نشناسد تراکس نشناسی ✤ بدانکه
از برای شهرت نشستن در معنی ریاست و در هر عبادتی که ریا یافته شود آن عبادت
قبول نیست لما روی فی المشکوٰة المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان ادل الناس یقضی علیه یوم القیامة رجل استشهد
فاتی به فعرفه نعمته فعرفها فقال فما عملت فیها قال قاتلت فیك حتی
استشهدت قال کذبت ولکنك قاتلت لان یقال جری فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجه حتی القی فی النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرء القران
فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال تعلمت العلم وعلمته
وقرأت فیك القران قال کذبت ولکنك تعلمت العلم وعلمته لیقال انك
عالم وقرأت القران لیقال هو قاری فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه
حتی القی فی النار ورجل وسع الله علیه واعطاه من اصناف المال کله فاتی
به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب
ان ینفق فیها الا انفقت فیها لك قال کذبت ولکنك فعلت لیقال هو جواد
فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار رواه مسلم وقال
بعض اهل المعرفة الریاء ما فیه رضاء الشیطان اکثر من رضاء الرحمن
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم تعوذوا بالله
من جب الحزن قالوا یا رسول الله وما جب الحزن قال وادٍ فی جهنم یتعوذ
منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة قیل یا رسول الله من یدخلها قال القراء
المراؤن باعمالهم وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من قراء القران لیتاکل به الناس جاء یوم القیمۃ و وجهه عظم لیس علیه لحم رواه البیهقی فی شعب الایمان وحکی عن الاصمعی انه قال رایت اعرابیا اتت علیه مائة وعشرون سنة فقلت له ما طوّل عمرک قال ترکت الریاء فبقیت وقال النبی صلی الله علیه وسلم من اطعم طعاما ریاءً وسمعةً اطعمه الله تعالی من صدید جهنم وجعل ذلک الطعام نارا فی بطنه حتی یقضی بین الناس کذا فی اخلص الخالصة ع ریا وعُجب کوه آتشین است * نمیدانی که کوه دوزخ این است * برو دل حمیدا رای دوست امروز * که تا فردا نمانی در تب وسوز * وقال اهل الطریق الریاء ما لا یقبله الحق ویحمده الخلق وقیل الریاء ثمرة شجرة النفاق وقیل الریاء لا یدخل فیه النیة ولا یحیط به الاخلاص وسئل مالک بن دینار ما علامة کمال النفاق قال ان العبد اذا استکمل النفاق ملک عینیه بکی بهما متی شاء وقال الفضیل المرائی من استوحش من الوحدة واستانس بالجماعة نعم من قال مثنوی که گهی آهی دروغی میزنی * بر امیدی مسکه دوغی میزنی * خلق را گیرم که بفریبی تمام * در غلط اندازی تا هر خاص وعام * کارها با خلق آری جمله راست * با خدا تزویر وحیله کی رواست * کار با او راست باید داشتن * رایت اخلاص وصدق افراشتن * گر نباید راست آن با مردمان * دوست راضی شان کند از تو همان * ای غلط کرده ز غفلت راه را * بار نادانسته از ره چاه را * بندهٔ نفسی نه آن کردگار * از تو نفس تو برآورده دمار * وسئل حکیم من المخلص ومن المرائی قال المخلص الذی یقل الکلام ویکثر العمل والمرائی الذی یکثر الکلام ویقل العمل کذا فی خلاصة السلوک والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب شرط سی و دوم آنکه بر تقدیر خدا اعتراض نکردن وفی الخبر قال الله تعالی من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی

ولم یقنع بعطائی فلیطلب ربا سوائی وایضا قال اللہ تعالی یا ابن ادم اجلك
بضعك یا ملك و قضائی یصعك من حذرك و تقدیری یضعك من تدبیرك
وقال اللہ تعالی لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید نقل است
کہ بزرگی گفت این باران چہ خوش می بارد ہاتف آواز داد کہ ناخوش کی باریدہ است
وحکی ان نوحا علیہ السلام رای یوما کلبا کریہ اللقاء قبیح الاعضاء فجری
فی لسانہ بلا قصد منا قبیح فعوتب علیہ ونادی یا نوح انہ فی خلقتہ ھکذا
فہل تخلق خیرا منہ فناح نوح الف سنۃ الا خمسین عاما فتاب علیہ انہ ہو
التواب الرحیم فسمی بہ نوحا لکثرۃ نیاحتہ فللعبد ان یخرج بالتدریج من
النقائص والقبائح کلہا پس بر تقدیر خدای اعتراض نباید کرد لان فعل الحکیم
لا یخلوا عن الحکمۃ ع کس چہ داند تا چہ حکمت میرود ✤ ہر وجودی را چہ قسمت
میرود ✤ وقال اللہ تعالی انی اعلم ما لا تعلمون باید کہ خود را فارغ کند از غم
و وسواس و تسلیم بخدای کند کہ مقام تسلیم نہایت مقامات ہست ع تسلیم
نمیشوی ازان حکمتی ✤ تسلیم بشو ہر آنچہ پیشت آید ✤ وقال اللہ تعالی ومن یسلم
وجہہ الی اللہ وھو محسن فقد استمسك بالعروۃ الوثقی وقال اللہ تعالی و
من احسن دینا ممن اسلم وجہہ الایۃ وقال اللہ تعالی فی مدح الصحابۃ
رضی اللہ عنہم وما زادہم الا ایمانا وتسلیما ومن لوازم الرضاء التسلیم
والتفویض فلا یعترض علی اللہ تعالی اصلا فان کان رزقہ بسطا شکرہ و
یتیقن ان الباسط ہو اللہ تعالی وان ابلاہ بقبض شکرہ وصبر علیہ وتیقن
ان القابض ہو اللہ تعالی فان مثل العبد مع الخالق کمثل المریض بالطبیب
اعلم بدقائق الطب مشفق علی حالہ فوض امرہ الیہ وترك الاعتراض
علیہ لان فعلہ لا یخلو عن الحکمۃ فاذا سقاہ الحلو والمر یقبلہ ویشربہ
ویعلم ان شفاءہ فیہ فکذلك العبد اذا تحقق ان اللہ تعالی لطیف
بعبادہ رحیم علیم رؤف بہ فوض امرہ الی اللہ تعالی واستسلم بقضائہ

کما قال بعض العرفاء وکلت الی المحبوب امری کله + فان شاء احیانی وان
شاء اتلفا + فعلم ان العاقل لا یعترض بقضاء الله تعالی ولهذا قیل
سخن را چه مجال ست که گوید بکمال + کز بهر چه سازی وچرا میشکنی + شرط
سیم وسوم آنکه دور کردن خطرات قال سهل بن عبد الله اسوء حدیث
النفس الخواطر ولیکن نفیها مشکل جدًا فبالمواظبة ظبته علی ذکر الله
تعالی واحضار صورة الشیخ یرجی ان یسهل نفی الخواطر و دفع
الهواجس والوساوس وقیل نفی الخواطر هو رکن عظیم لان القلب ما لم یخل
من ذکر الغیر لا یؤثر ذکر الله فیه اصلا قال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت
ای نسیت الغیر وقد روی فی الخبر ان الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم
فاذا ذکر الله تعالی خنس واذا غفل التقم قلبه الحدیث وقال الله تعالی
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا الایة وقال تعالی
الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء الایه وقال الله تعالی الشیطان
سوّل لهم واملی لهم وقال الله تعالی عن یوسف وما ابرئ نفسی ان النفس
لامارة بالسوء وقال الله تعالی ولا اقسم بالنفس اللوامة وقال الله تعالی
ان الشیٰطین لیوحون الی اولیاءهم وقال الله تعالی ومن یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین وقال صلی الله علیه واله وسلم
ان للشیطان لمة بابن آدم وللملک لمة فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر
وتکذیب بالحق واما لمة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق وفی رسالة
المکی وسئل الجنید من الخطرات فقال الخطرات اربعة خطرة من الله
تعالی وخطرة من الملک وخطرة من النفس وخطرة من الشیطان
فالخطرة التی من الله تعالی ترشد الی الاشارة والخطرة التی من الملک
ترشد الی الطاعة والخطرة التی من النفس تجر الی الدنیا وتطلب غیرها
والخطرة التی من الشیطان تجر الی المعاصی ودر عوارف آورده است که لمه

شیطان نفس را در حرکت آرد و لمہ فرشتہ روح را در حرکت آرد چون لمہ شیطان
برخیزد تحرک نفس پدید آید واز جوہر نفس ظلمتی پدید آید اثر آن ظلمت بدل رسد
نظر شیطان بر دل افتد باغوا و وسوسہ پیش آید تحرک نفس بر ہوا بود و نفس
سجلت کند در طلب آن ہوا و در حرکت شود و ہوای نفس آنست کہ برای خود حظی
طلبید و از سروی بجوید و چون لمہ فرشتہ بر آید تحرک در روح افتد و از جوہر روح نوری
ظاہر شود و از ان نور ہمتی حالی در دل پدید آید و آن لمہ از سہ معنی یکی بود یا ادای
فریضہ کہ بدان مامور ہست و یا طلب فضیلتی کہ مندوب ہست و یا مباحی جوید کہ صلاح وی
در آنست کذا فی الکنز الاد مراد پس باید کہ رعایت کند و نیک بنید کہ این خطرہ خیرست
یا شر نفع ست یا ضرر و بی رعایت این شرط تفرید باطن حاصل نباید واللہ اعلم
بالصواب والیہ المرجع والمآب شرط سی و چہارم آنکہ پیوستہ نماز جمعہ خواندن
لقولہ علیہ السلام ولا اعتکاف الا فی المسجد الجامع یعنی یصلی فیہ جمعۃ
وجماعۃ لانہ واجب لا یجوز للمعتکف ان یترک الواجب ان کان یجلس فی
فی غیر مسجد الجامع یعنی لا یصلی فیہ الجمعۃ فینبغی بان یخرج الی الجمعۃ
لانہ قال اللہ تعالی اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ الایۃ فی شرح المسلم
الجمعۃ من فروض الاعیان عند الاکثر وذہب بعضہم الی انہا من فروض
الکفایۃ وہی واجبۃ علی کل من جمع العقل والبلوغ والحریۃ والذکورۃ
والاقامۃ اذا لم یکن لہ عذر وفی جامع الرموز وقال بعض المشائخ انہا
فریضۃ علی اہل المصر وواجبۃ علی اہل اطرافہ وسنۃ علی اہل القری
الکبیرۃ المستجمعۃ بشرائطہا کما فی المضمرات و در کنز الاورا د آوردہ است
در قول باریتعالی اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ
امر است و امر بسعی سوی چیزی نباشد الا برای وجوب آن چیز و امر بترک بیع مباح
در وقت نماز جمعہ نیز دلیل است بر وجوب او باید انست کہ فریضہ در اصل نماز
ظہر ہست اما اقامت جمعہ در مقام او بنص ثابت شدہ است بخلاف قیاس

واجماع است کہ چون کسی را جمعہ فوت شود ظہر را قضا کنند نہ جمعہ زیراکہ جمعہ را قضا نیست و دیگر آنکہ جمعہ را وقتی علیحدہ نیست او را در وقت ظہر ادا میکنند پس معلوم شد کہ نماز جمعہ فرضی علیحدہ بنفس خویش نیست چون فرائض دیگر و اگر او بنفس خویش فریضہ بودی بایستے کہ او را وقتی علیحدہ بودی و چون فوت شدی او را قضا بودے پس افضل اینست کہ در وقت نیت نماز جمعہ لفظ فرض بر زبان نراند و لفظ ظہر ہم نگوید زیراکہ در اصل وضع جمعہ برای اسقاط ظہر است و در موضعی کہ مصر جامع بود مسقط ظہر ست و الا مسقط ظہر نیست ولیکن باید کہ نیز چنین کند کہ نویت آن اصلی اللہ تعالی رکعتین صلوۃ الجمعۃ متوجہا الی جہۃ الکعبۃ الشریفۃ مقتدیا اللہ اکبر وکان یوم الجمعۃ فی الجاہلیۃ یسمی عَرُوْبَۃ بفتح العین المہملۃ وضم الراء وبالباء الموحدۃ واول من سماہ یوم الجمعۃ کعب بن سوی ولما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ اقام یوم الاثنین والثلاثا والاربعا والخمیس فی بنی عمر بن عوف کذا فی الشمنی وفی روح الارواح خلق اللہ آدم فی اخر ساعۃ من یوم الجمعۃ پس چون شوق کلمہ باشوق آدم شد فرمان شد کہ این روز را جمعہ نام نہند چون روز اجتماع مشتاقان ست کذا فی شمائل الاتقیاء وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر یوم طلعت علیہ الشمس یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم وفیہ ادخل الجنۃ وفیہ اخرج منہا ولا تقوم الساعۃ الا فی یوم الجمعۃ رواہ مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال من ترک الجمعۃ من غیر ضرورۃ کتب منافق فی کتاب لا یمحی ولا یبدل وعن ابی جعد الضمیری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم من ترک ثلث جمع تہاونا بہا طبع اللہ علی قلبہ رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی ورواہ مالک عن صفوان بن سلیم واحمد عن ابی قتادۃ کذا فی المشکوۃ در فوائد الفواد مسطور ست اگر یک جمعہ کسی بنماز نرود یک نقطہ سیاہ بر دل او پیدا شود و اگر سہ جمعہ نرود تمام دل او سیاہ شود

در نیت جمعہ لفظ فرض بر زبان نراند و لفظ ظہر ہم نگوید

نعوذ باللہ منہا از تفسیر معنی امیر المؤمنین علی گفت رضی اللہ عنہ ہر کہ ترک آرد
یک جمعہ را بغیر عذر و کفارت این نیست تا روز قیامت پس معتکف را باید کہ
نماز جمعہ ترک نکند چنانچہ اکثر جہال صوفیہ معتکف میشوند و نماز جمعہ ترک میکنند
اعلم انہ لاخلاف فی ان فی الجمعۃ ساعۃ اجابۃ الدعوۃ ولکن اختلفوا ایۃ
ساعۃ ہی قال بعضہم ہی عند طلوع الشمس وقال بعضہم ہی عند الزوال
وقیل ہی عند غروب الشمس وقیل ہی بعد الاذان وقیل ہی اخر ساعۃ من
یوم الجمعۃ وقال بعض العلماء ان ہذہ الساعۃ مبہمۃ فی یوم الجمعۃ
لا یعلمہا الا اللہ کابہام لیلۃ القدر فی جمیع شہر رمضان وکابہام صلوۃ
الوسطی فی جمیع صلوۃ الخمس وفی التمنی والصحیح انہا ما بین جلوس الامام
علی المنبر الی ان یسلم من الصلوۃ اما اکثرین اند کہ آن ساعت بعد از عصر تا غیوب
شفق ہست لما روی فی المشکوۃ المصابیح عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ والہ وسلم التمسوا الساعۃ التی ترجی فی یوم الجمعۃ بعد العصر الی
غیوب الشفق رواہ الترمذی چون اختلاف ساعۃ جمعہ شنیدی و دریافتی
اکنون بگوش ہوش بشنو و دریاب کہ در روز جمعہ غسل کردن سنت ہست و فضیلت
بسیار دارد لما روی عن ابی ہریرۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
قال من اغتسل ثم اتی الجمعۃ فصلی ما قدر لہ ثم انصت حتی یفرغ الامام
من خطبتہ ثم یصلی معہ غفر لہ ما بینہ وبین جمعۃ الاخری وفضل ثلاثۃ
ایام رواہ مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وسلم غسل یوم الجمعۃ واجب علی کل محتلم متفق علیہ کذا فی المشکوۃ
وقال الطیبی ذہب الفقہاء الی انہ غیر واجب وتاولوا الحدیث علی المعنی
الترغیب کذا فی شرح المشکوۃ بدانکہ اختلاف کردند در غسل کردن روز جمعہ کہ
بکدام وقت باید کرد اما مفتی بہ آنست کہ برای غسل نماز جمعہ باید کرد و بعد از غسل
این دعا بخواند اللہم طہرنی من الدنس والاقذار واغسلنی من الذنوب

الصغار و الكبار برحمتك يا ارحم الراحمين **شرط سی و پنجم** آنکہ ہمیشہ
استغفار خواند لقولہ تعالی و استغفر الله ان الله غفور الرحیم و فی الخبر
قال الله تعالی یا ابن آدم منك الاستغفار و منی المغفرة و فی شرعة الاسلام
و من سنة الاسلام الاستغفار علی الدوام فانہ یجعل الکبیرة صغیرة و عنہ
عبد الله بن بسیر قال قال رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم طوبی لمن وجد
فی صحیفتہ استغفارا کثیرا رواہ ابن ماجہ و روی النسائی فی عمل یوم و لیلة
و روی ان رجلا جاء ابن عباس رضی الله عنہما و شکی الیہ قلة المال فامرہ
بالاستغفار و جاء احد و شکی الیہ لقلة الاولاد فامرہ بالاستغفار فقیل اجبت
عن المسئلتین مختلفین بجواب واحد فقال السنم تقرء ون قولہ تعالی
واستغفروا ربکم انہ کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمدد کم
باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انہارا فضمن الله تعالی
بالاستغفار المطر و المال و الولد و الجنة و الانہار و الاستغفار استغفار
واحد کذا فی کفایة الشعبی و قال علیہ السلام لکل داءٍ دواءٌ و دواء الذنوب
الاستغفار کذا فی فتاوی فیروز شاہی قال بعض اهل الکلام الاستغفار طلب
المغفرة بقدر قبح المعصیة و الاعراض عن المعصیة و عن الاغر المزنی قال قال
رسول الله صلی الله علیہ و سلم انہ لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی
الیوم مائة مرة رواہ مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیہ و آلہ و سلم و الذی نفسی بیدہ لو لم تذنبوا لذهب الله بکم و لجاء
بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواہ مسلم و عن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم ما اصر من استغفر
و ان عاد فی الیوم سبعین مرة رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن عائشة ان
النبی صلی الله علیہ و آلہ و سلم کان یقول اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا
استبشروا و اذا اساؤا استغفروا رواہ ابن ماجہ و البیهقی فی دعوات

الکبر کذا فی المشکوٰۃ و فی الاخبار ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ان الخصمین
یجثوان یوم القیمۃ بین یدی اللہ تعالی فیقول احد یا رب خذ لی بظلمتی من
اخی فیقول اللہ تعالی الست قد استغفرت لہ ثم ترید ان اعذبہ الیوم لاجلک
فیقول الخصم یا رب لو استغفر لہ فیقول اللہ المرتقل بعد کل صلوٰۃ اللھم اغفر
لی وللمؤمنین والمؤمنات الی اٰخرہ و ھذا مؤمن فان شئت استجبت دعاء کما
وادخل کما الجنۃ وان شئت الصفتک منہ واطالبک بحقوقی فیقول یا رب استجب
دعائی وادخلنا الجنۃ کذا فی کفایۃ الشعبی و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ عن
النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انہ قال اخبرنی جبرئیل صلوٰۃ اللہ علیہ قال اللہ تعالی
لو ان عبدا من عبادی اخذ السیف ثم حمل علی جمیع اھل الدنیا و قتلھم ثم طلب من
التوبۃ کتبت علیہ ولغفرتہ ولا ابالی و یروی عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
ان جبرئیل صلوٰۃ اللہ علیہ والسلام اتاہ عند وفاتہ فقال یا محمد ان اللہ یقرأ
بک السلام و یقول من تاب قبل موتہ بسنۃ قبلت توبتہ فقال یا جبرئیل سنۃ
لامتی کثیرۃ فذھب جبرئیل و رجع فقال ان ربک یقرء بک السلام و یقول من
تاب قبل موتہ بشھر قبلت توبتہ فقال یا جبرئیل شھر لامتی کثیرۃ فذھب و رجع
فقال الرب تعالی یقرأ بک السلام و یقول من تاب قبل موتہ بجمعۃ قبلت توبتہ
فقال یا جبرئیل جمعۃ لامتی کثیرۃ فذھب و رجع جبرئیل فقال ان ربک یقرأ
بک السلام و یقول من تاب قبل موتہ بیوم قبلت التوبۃ فقال یا جبرئیل
یوم لامتی کثیرۃ فذھب ثم رجع فقال من تاب قبل موتہ ساعۃ قبلت
توبتہ فقال یا جبرئیل ساعۃ لامتی کثیرۃ فذھب ثم رجع فقال ان اللہ تعالی
یقرأ بک السلام و یقول ان کان ھذہ کثیرۃ فلو بلغ روحہ الحلق ولم یمکنہ
الاعتذار بلسانہ فاستحیی منی و ندم بقلبہ غفرت لہ ولا ابالی کذا فی روضۃ
العلماء و کذا قال الفقہاء رحمہم اللہ تعالی ایمان الباس غیر مقبول و توبتہ
الباس مقبولۃ عن حی لی و جاء رجل الی النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فقال

اعذبہ

واذنوباه فقال قل اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی ورحمتك ارجی عندی من عملی فقال لها ثم قال عد فعاد ثم قال عد فعاد فقال قم فقد غفر الله لك مس ان الله يبسط يديه بالليل مسیئ النهار ويبسط يده بالنهار ليتوب مسیئ الليل حتى تطلع الشمس من مغربها وجاء رجل فقال یارسول الله صلعم احدنا يذنب قال يكتب عليه قال ثم يستغفر منه ويتوب قال صلی الله عليه والہ وسلم يغفر له ويتاب عليه قال فيعود فيذنب قال يكتب عليه قال ثم يستغفر منه ويتوب قال صلی الله عليه واله وسلم يغفر له ويتاب عليه و لا يمل الله حتى تملوا طس ط ما من مسلم يعمل ذنبا الا وقف الملك الموكل باحصاء ذنوبه ثلث ساعات فان استغفر الله من ذنبه ذلك فی شیٔ من تلك الساعات لم يوقفه عليه ولم يعذب يوم القيمة خ مر د س ومن كان حذق اللسان فاحشة لازم الاستغفار لحديث شكوت الی رسول الله صلی الله عليه والہ وسلم ذرب لسانی فقال اين انت من الاستغفار انی لاستغفر الله فی كل يوم مائة مرة د ت س وكفارة المجلس ان يقول قبل ان يقوم سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك وفی رواية ثلث مراة وفی رواية عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا يغفر الذنوب الا انت كذا فی حصن الحصين وعن شداد بن اوس قال قال رسول الله صلی الله عليه والہ وسلم سيد الاستغفار ان تقول اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی انا عبدك وانا علی عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوٗ لك بنعمتك علی وابوٗ بذنبی فاغفر لی فانه لا يغفر الذنوب الا انت قال ومن قالها من النهار مُوْقِنًا بها فمات من يومه قبل ان يمسی فهو من اهل الجنة ومن قالها من الليل وهو موقنا بها فمات قبل ان يصبح فهو من اهل الجنة رواه البخاری كذا فی المشكوٰة مو مر من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم واتوب اليه

مس

غفرله وان کان قد فر من الزحف **د ت** ثلث مراة **ت احب مرط**
خمس مراة غفرله وان کان علیہ مثل زبد البحر وفی کفایۃ الشعبی روی عن
حارث انہ سال علی ابن ابی طالب فقال ای الاعمال افضل قال الاستغفار قال
فقلت استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم غفار الذنوب واتوب الیہ
فتبسم علی رضی اللہ عنہ فقلت لہ ھل جری علی لسانی خطاء فقال لا
ولیکن سالت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقلت ای الاعمال افضل
فقال الاستغفار قال فقلت استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم
غفار الذنوب واتوب الیہ فتبسم النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقلت لہ
یا رسول اللہ صلعم ھل جری علی لسانی خطأ فقال لا ولیکن سالت جبرئیل
علیہ السلام ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر اللہ
الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم غفار الذنوب واتوب الیہ فتبسم جبرئیل
علیہ السلام فقلت لہ ھل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سالت
میکائیل علیہ السلام ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر
اللہ الذی لا الہ الا ھو الحی القیوم غفار الذنوب واتوب علیہ فتبسم
میکائیل فقلت لہ وھل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سألت
اسرافیل ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر اللہ الذی
لا الہ الا ھو الحی القیوم غفار الذنوب واتوب الیہ فتبسم اسرافیل فقلت
لہ ھل جری علی لسانی خطاء فقال لا ولیکن سالت رب العالمین جل جلالہ
ای الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر اللہ الذی لا الہ الا ھو
الحی القیوم غفار الذنوب واتوب الیہ ثم قال اللہ تعالی ما من عبد
یندم بقلبہ وھو یقول ھذہ الکلمۃ بلسانہ الا غفرت لہ ولا ابالی قط
وفی خلاصۃ السلوک روی ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال ان العبد
اذا اذنب ذنبا لم یکتب علیہ حتی یذنب ذنبا اٰخر فلم یکتب علیہ حتی یذنب

ذنبا آخر فاذا اجتمعت علیه خمسة من الذنوب ثم اذا عمل حسنة واحدة کتب الله له خمسة حسنات وجعل الخمسه بازاء خمسة سیئات وقال اهل الاشارة التوبة علی ثلث اضرب توبة العام وتوبة الخاص وتوبة الاخص فاما توبة العام فمن الذنوب والسیات وتوبة الخاص فمن الذلات والغفلات وتوبة الاخص فمن رویته الحسنات والالتفات الی الطاعات وقال استاذ ابو علی التوبة علی ثلث اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة واٰخرها الاوبة فجعل التوبة بدایة والاوبة نهایة والانابة اوسطها فمن تاب من خوف العقوبة فهو صاحب التوبة ومن تاب طمعا فی الثواب فهو صاحب الانابة ومن تاب مراعات للامر لا للرغبة فی الثواب ولا للرهبة من العقاب فهو صاحب الاوبة پس سالک را باید که همیشه توبه واستغفار کند که توبه کردن نشانه مؤمنان ست یقول بعض اهل التحقیق التوبة صفة المؤمنین وقال تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون عن ابی درداء رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول ان لکل داء دواء وان دواء الذنوب الاستغفار وعن عائشة رضی الله عنها قالت جاء حبیب بن الحارث الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال یا رسول الله انی اتوب ثم اعود قال فکلما اذنبت فتب فقال یا رسول الله اذا یکثر ذنوبی قال عفو الله اکثر من ذنوبك یا حبیب بن الحارث حکی عن ابی عثمان المغربی انه قال الانابة اجل من التوبة لان التائب اذا رجع الی ربه ببعض معصیته سمّی تائبا ولا یسمی منیبا الا اذا رجع الی ربه بالکلیة وفارق المخالفات اجمع وحکی انه سئل عن یحی بن معاذ عن التوبة النصوح قال ان یکون لصاحبها عین سفوح وقلب عن المعاصی جموح فاذا کان کذلك کان امادات التوبة علیه قلوح وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا مات شاب تائبا یرفع الله تعالی العذاب عن مقابر المسلمین اربعین عاماً

لکرامة علی الله تعالیٰ وحکی انه کان فی بنی اسرائیل شاب اطاع الله تعالیٰ
عشرین سنة نظر یوما فی المرأة فرای الشیب غالباً فقال یارب عبدتک
عشرین سنة وعصیتک مثلها فان رجعت الیک اتقبلنی فسمع ھاتفا
یقول اطعتنا فشکرناک وعصیتنا فامهلناک فان رجعت الینا قبلناک کذا
زاخلص الخالصة وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا تاب المؤمن کتب الله
بکل یوم مرعلیه فی فسقه عبادة سنة واعطاه الله ثواب شهید ویتوجه بیوم
القیامة بالف تاج وفتح له فی قبره باب من الجنة ویقوم یوم القیمة ملک عن
یمینه وملک عن یساره وملک بین یدیه وملک من خلفه یبشرونه بالجنة
وقال علیه السلام لو علمتم الخطایا حتی تبلغ السماء ثم ندمتم فتاب الله علیکم
وقال ذوالنون علی کل جارحة توبة فتوبة القلب نیة ترک المحظورات
وتوبة العین الغض عن المحارم وتوبة السمع ترک الاصغاء وتوبه الید ترک
التناول ما لیس بحل وتوبة الرجل ترک السعی الی الملاهی کذا فی خلاصة الحقائق
ای طالب صادق چون ثواب توبه واستغفار شنیدی و دریافتی اکنون باید که در شب وروز
پیوسته مشغول باستغفار و توبه باشی و فرصت را غنیمت دانی چنانچه عزیزی میفرماید
سه ما فات مضی ما سیأتیک فاین ؛ قم فاغتنم الفرصة بین العدمین ومهلت
کمی در توبه و استغفار حکی ان مالک بن دینار مرعلی شاب وقد اشتغل بالفسق
فنصحه ووعظه فقال له الشاب دعنا یا مالک حتی نذوق الدنیا وثم نتوب
فمر مالک وترکه فلما کان بعد ایام سمع بکاءً من بیته فسئل عن ذلک فقیل
له مات کذ الشاب فدخل علیه وجلس عنده لیستغفر له فسمع ھاتفا فی ناحیة
البیت یقول دعه یا مالک حتی نذوقه وقال کذا فی کفایة الشعبی و باید که در
گریه وزاری باشی شرمندگی و پشیمانی حمایت خود میسازی چنانچه صاحب قصیده برده
میفرماید سه واستفرغ الدمع من عین قد امتلأت ؛ من المحارم والزم
حمیة الندم ؛ وقیل کان عبد الله بن عباس رضی الله عنه یقول یا صاحب

کتاب

الذنب لاتنس مالا ينسى ولا تنس ما يقرأ عذا بين يديك فی عرصات القيامة
يا صاحب الذنب انظر ما فعل الذنب بآدم صلوٰة الله عليه فانه اذنب ذنبا
واحدا فهتك الله سره وابدٰ السوأته واخرجه من الجنة ولم ينفعه القرب ويا
صاحب الذنب ان اياك اذنب فی الجنة واعتذر فی الدنيا حتی عاد الی الجنة
يا صاحب الموٴف من الذنب تذنب بالغفلة فی الدنيا وترجوا ان تعتذر فی
الجنة كذا فی كفاية الشعبی فها قد كشف لك الغطاء فاختر لنفسك ما بجلوا
فی كتاب الزهد عن لقمان عود لسانك اللهم اغفر لی فان لله ساعة لا يرد
فيهن سائلا الهی وفق ولجميع المؤمنين والمومنات بالتوبة والاستغفار و
الحسنات واقبل لی توبتی ولجميع المسلمين والمسلمات لانك مجيب الدعوات
ومكفر السيات ؎ الٰهی تبت عن كل المعاصی + باخلاصی رجاء من خلاصی +
اغثنی يا غياث المستغيثين + بفضلك يوم يوخذ بالنواصی + الٰهی تبت عما كان منی +
فكفر سياتی وارض عنی + وكن يوم القيمة لی معينا + واحسن بی كما احسنت ظنی +
شرط سی و ششم آنکہ یاد کردن موت ومحبت داشتن با وا ما التذكر فلما روی
فی المشكوٰة عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم
ان هذه القلوب تصدأ كما تصدء الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول
الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت وفی عين العلم قال رسول الله صلی
الله عليه واله وسلم نعم من يذكر الموت فی اليوم والليلة عشرين مرة حين
قيل هل يحشر مع الشهداء احد ولذا قيل لكل شیء اصل وفرع فان اصل
الطاعات ذكر الموت والطاعة فرعه وان اصل المعاصی نسيان الموت
والمعاصی فرعها اما محبت داشتن موت را برین معنی کہ حق تعالی او را عادہ کردہ
است کہ میان او و توقف لقا بعد موت است چنانچہ کلامی مشهور است کہ الموت
جسر يوصل الحبيب الی الحبيب پس محب دائما موت را منتظر می باشد کہ
ہیچ وقتی از یاد وی خالی نرود و فی الفتوحية قال الله تعالی يا غوث الاعظم

لو یعلم الانسان ما کان بعد موت نما تمنی الحیوۃ فی الدنیا و یقول بین ید
الله تعالی کل لمحۃ و لحظۃ و ساعۃ یا رب امتنی امتنی و روی ان ملک الموت
جاء الی ابراهیم علیه السلام لیقبض روحه فقال له ابراهیم علیه السلام
لماذا جئت فقال لاقبض روحک فقال له ابراهیم علیه السلام بل رایت خلیلا
یقبض روح خلیله فرجع ملک الموت ثم جاء الیه وقال رب العزت یقرء بک
السلام یقول لک هل رایت خلیلا یکره رویۃ خلیل فقال ابراهیم علیه
السلام عجل اقبض روحی کذا فی کفایۃ الشعبی ما احسن ما قال بعض العارفین
ع بامید وصالت میدهم جان ✣ وگرنه طاقت هجران که دارد ✣ وعن النبی
صلی الله علیه واله وسلم الموت تحفۃ المؤمن والدراهم والدنانیر ربیع المنافق
وانما رواه الی النار وعنه علیه السلام الموت للمومن خیر من الحیوۃ والفقر
للمؤمن خیر من الغناء والذل للمؤمن خیر من العز والرفعۃ وعنه علیه السلام
الموت غنیمۃ والمعصیۃ مصیبۃ والفقر راحۃ والغنا عقوبۃ کذا فی خلاصۃ الاولیاء
وقالت عائشۃ رضی الله عنها الموت غنیمۃ المؤمن لانه لایخلو اما ان یکون مطیعا
او عاصیا فان کان عاصیا فبالموت ینقطع عصیانه ولا یاتی منه ما یستحق العقوبۃ
بعد ذلک وان کان مطیعا فانه ینال ثواب الطاعات وتستریح فی القبر ولا بد
للنفس من الموت کذا فی کفایۃ الشعبی بدانکه در یاد کردن موت فائده اینست که
تا کارهای دنیا را فراموش کند از جهت خوف موت و قلب او روشن شود چنانچه
بالا مذکور شد قول رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان هذا القلوب تصداء الحدیث
که آدمی را لذت وفات احوال گور و تنهائی یاد نماند و گمان آن داشته باشد که این همه
مال و اسباب و عیال و اطفال و خویش و اقربا همه همراه خواهند آمد و مرا تنها نخواهند
گذاشت که بناز و نعمت ایشان را پروردم چون وی را تنها در جنازه نهند و سپاهیان او را
زین نکنند و مال و اسباب را همراه نه نهند نا امید شود که در یغا این همه دیدنی بود نه
با خود بردنی ع تا ربود دست انچه او را مال خود انگاشتیم ✣ باد بود دست انچه او را عمر

خود پدید آیم + و چون بر[illegible] او از خانه بیرون برند برای وداع او عورات نیز بیرون
آیند میت طمع کند که الحمد لله مادرم و خواهرم و عروس من برابر من روان شدند
چون عورات را باز گردانند مُرده بزبان حال گوید ای یاران اگر همه را نمیگذارید باری
مادرم را بگذارید که از همه مهربان ترست و اگر مادرم را نمیگذارید باری خواهرم را
بگذارید که بی برادر نمیتواند زیست و اگر خواهرم را نمیگذارید باری عروس مرا همراه
من کنید که بی شوهر ماندست چندان عجز و زاری نماید که اگر زندگان آن زار بشنوند از
هیبت بمیرند و هیچکس زنده نماند و چون جنازه را روان سازند خویشان و یاران
و برادران همراه روند چون جنازهٔ او بتعجیل برند بزبان حال گوید که ای یاران
جنازهٔ مرا آهسته برید که پدر من عصا در دست گرفته و سر برهنه کرده چگونه می آید و
برادران بی برادر مانده اند فریاد و فغان میکنند و فرزندان بی پدر شده اند
باباگویان چگونه می آیند اندکی صبر کنید و آهسته روید که من بعد جنازهٔ من نخواهند
دید پس فرشته از آسمان ندا کند که ای میت بیهوده مگو و خیال خام از سر خود دور
کن که قبر ترا مهیا ساخته اند و منکر و نکیر برای سوال تو و عقوبت تو انتظار می برند
چون جنازه بر سر گور رسانند هر کس که می آید تعجیل میکند و همین سخن میگوید که زود تر
فرود آرید و دو کس او را در لحد فرود آرند میت میداند که این دو کس با من موافقت
خواهند کرد و ایشان از گور من جدا نخواهند شد چون یکی از ایشان بیرون می آید
دیگری برای خشت زدن بماند برین یک تن دل می بندد و چون او نیز بیرون آید پس
از همه کس دل بر کند و از همه نا امید شود تکیه بر فضل و کرم باریتعالی خواهد کرد فاما
باز امیدوار باشد که عزیزان بر سر گور من باشند تا من از حساب نکیر و منکر فارغ
شوم چون بعد از دفن از سر گور دور روند و هیچکس نماند منکر و نکیر فرود آیند
و گویند من ربك و من نبیك و ما دینك ~ آن روز یاد کن که پرسند مر ترا +
مَن ربُّك اندران شب تاریک اولین + ~ هر که آمد در جهان پر ز شور +
عاقبت میبایدش رفتن بگور + در رهِ عشقست دنیا چون پلی + بی بقا جائی و

ویران منزلی + دل منه براین پلی پرترس وبیم + برگ ساز ومشو اینجا مقیم +
رستی را درحقیقت سفته اند + عارفان این خانه فانی گفته اند + برگذر از دوستی
مال وجاه + زانکه مالت هست مار وجاه چاه + قال عکرمة تمنی ادم علیه
السلام ان یری ملك الموت فلما راٰه صعق وغشی علیه وجبرئیل علیه السلام
وضع یده علی رأسه ومیکائیل علی صدره واسرافیل علی قلبه وملك الموت
علی رجلیه وما افاق الا بعد تسعة ایام یترشح منه عرق اصفر وروی ان
الله تعالی لما خلق الموت علی الصورة التی خلق ثم امره ان یمر بین صفوف
الملائکة اغمی علیهم الفی عام فلما افاقوا قالوا یا رب ما هذا فقال هذا
الموت قالوا فنحن یذوق فقال کل ذی روح کذا فی کفایة الشعبی قیل وکان
اسم ادریس النبی علیه السلام اخنوخ وسمی ادریس بکثرة درسه کتاب الله
تعالی وکان یخیط کل یوم قمیصا وکان کلما غرز ابرة یسبح الله تعالی فلما اتم
القمیص سلمه الی اصحابه ولم یطلب منه اجرة ومع ذلك یعبد الله عبادة
فی کل یوم ولیلة یعجزون الواصفون عن وصفها حتی اشتاق الیه ملك الموت
وسأل الله تعالی باذن فی زیارته فاذن له فاتی علی صورة آدمی وسلم علیه
وجلس عنده حتی یصحب معه اربعة ایام ولما یری ادریس منه ما یخالف
طبع الادمیین فقال له من انت قال انا ملك الموت قال انت عندی منذ
اربعة ایام فهل قبض روح احد قال نعم قبضت ارواحا کثیرة ارواح الخلق
عندی کالمائدة امتناولها کما تناول احد اللقمه فقال ادریس یا ملك الموت
اجئت زائرا ام قابضا قال جئت زائرا باذن الله تعالی نعم قال ادریس علیه
السلام یا ملك الموت حاجتی منك ان تقبض روحی ثم یحیی الله تعالی حتی
اعبد الله تعالی بعد ما ذقت مرارة الموت فقال ملك الموت انی لا اقبض
روح احد الا ان یامرنی الله تعالی فاوحی الله تعالی ان اقبض روح ادریس
فقبض من ساعته فمات ادریس علیه السلام فبکی ملك الموت وتضرع الی

الله تعالى وسائل ان يحيى صاحبه ادريس عليه السلام فاحياه الله تعالى فعانقه
ملك الموت فقال يا اخي كيف وجدت مرارة الموت فقال ان الحيوان اذا
يسلخ جلده حال حيوته فمرارة الموت اشد منه الف مرة فقال ملك
الموت الرفق الذي فعلت بك في قبض روحك ما فعلت باحد قط الى
آخر القصة وقصرت هذه القصة لاجل ضيق المقام في هذه المختصر ومن
اراد ان يطالعه هذه القصة فليطالعه في السبعيات وعن وهب بن منبه
رضي الله عنه قال لما دخل ملك الموت على مريم وهي في محرابها فغشي عليها من هوله
ثم افاقت فقالت من انت يا عبد الله اقشعر جسمي منك واضطربت منك
جوارحي وطار عقلي وتغير لوني وغشي علي فقال ملك الموت انا لا ارحم
الصغير لصغيرة ولا اوقر الكبير لكبره ولا استاذن على الملوك ولا اهاب
الجبابرة وانا مخرب الدور والقصور وعمر القبور وانا المفرق بين الجماعات
وانا صاحب الموت فاقبض الارواح فقالت الا تصبر ساعة حتى يرجع حبيبي وثمرة
فؤادي وقرة عيني عيسى روح الله قال لها وامرني الله وانا عبد مامور والله
عدل لا يجور وقد امرني ان لا ازيل قدما ان قدمتي اقبض روحك في موضعك
هذه ثم قبض روحها فرجع عيسى عليه السلام ونزل جبرئيل عليه السلام
وميكائيل عليه السلام فدفنوها فسار عيسى عليه السلام في الارض برا
وبحرا وسهلا ويأكل الحشيش ويشرب الماء فمر بجبل تجري من تحته عينان
مالحتان مسرتان فسأل الله تعالى ياذن للجبل في الكلام معه وسال الجبل
فقال يا روح الله اني سمعت الله تعالى يقول وقودها الناس والحجارة عليها
ملائكة غلاظ شداد الاية فهذه دموعي ابكي فزعا من الله ان لا يجعلني من
تلك الجبال والحجارة وروي عن عيسى عليه السلام مر بقبر سام بن نوح
فدعا الله تعالى فقال يا سام قم باذن الله فخرج ابيض الراس واللحية فقال عيسى
عليه السلام ما شانك يا سام وقد مت اسود الراس واللحية فقال السام ما حسبت

صورتك الاصبحة يوم القيمة اسود الراس واللحية وكلمه عيسى اتريد ان تعيش
قال لا لانى منذ اكذا سنة مت ولم تخرج مرارة الموت من حلقى كذا فى
خلاصة السلوك وفى دقائق الحقائق يقول الموت باعلى صوت انا الموت
الذى افرق كل حبيب وافرق بين المرئة والزوج وانا الموت الذى افرق بين
البنات والامهات وانا الموت الذى افرق بين الابن والاباء وانا الموت الذى
افرق بين الاخوة والاخوات وانا الموت الذى اقهر القوى من بنى ادم و
انا الموت الذى اخرب الدور والقصور وانا الموت الذى اقتلكم ولو كنتم
فى بروج مشيدة ولم يبق مخلوقا الا يذوقنى واذا نزل الموت على احد قام
بين يديه على صورته ثم يقول النفس من انت وما تريد فيقول انا الموت
الذى اخرجك من الدنيا واجعل اولادك يتيما وزوجك ارملة وما لك
موروثا بين ورثتك الذى لا تجة فى حال حيوتك وانت لم تقدر خيرا
لا خيرتك اليوم جيت اليك ولم يفعل خيرا من بعدى فاذا سمع النفس
حول وجهه الى الحائط فراى الموت قائما بين يديه فحول وجهه الى جانب
الاخر فراى الموت قائما بين يديه فيقول الموت الم تعرفنى وانا الموت
الذى قبضت روح والديك وانت شطر ولم ينفعك اليوم اخذ روحك
وانا الموت الذى افنيت القرون الماضية اكثر وقوة منك ثم يقول
له ملك الموت كيف رايت الدنيا فيقول رايتها مكارة غدارة روى ان
كعب الاحبار ان الله تعالى خلق شجرة تحت العرش عليها اوراق بعدد
الخلائق فاذا انقطع اجل العبد وبقى له من عمره اربعون يوما سقطت
ورقته فتقع على حجر عزرائيل فيطلع بذلك فامر بقبض روح صاحبها
وبعد ذلك يسمون له ميتا فى السماء وهو حى على الارض اربعون يوما فى
الخبر اذا وقع العبد فى النزع ينادى منادى دعه حتى يستريح وكذلك اذا
بلغ الركبتين والسرة واذا بلغ الحلق جاء نداء دعه حتى يودعه الاعضاء

بعضہا بعضا فیوجع العین فیقول السلام علیک الی یوم القیمۃ فکذلک الاذنان
والیدان والرجلان وودع الروح نفسہا فنعوذ باللہ من وداع اللسان الایمان
ووداع المعرفۃ الجنان فیبقی البدن بغیر حرکۃ والرجلان لا حرکۃ لہما والعینان
لا نظر لہا والاذنان لا سمع لہما والیدان لا بطش لہما ولا روح لہ ولو بقی لسان
بلا ایمان وقلب بلا معرفۃ فکیف حال الرجل فی اللحد لا یری احدا ولا ابا
ولا اما ولا اولادا ولا اخوانا ولا اصحابا ولا فراشا ولا حجابا فلولم یرحم ربک کریم
فقد خسر خسرانا عظیما ؎ زتو فرزند و یارانت یکایک از تو بگریزند ٭ نہ فرزندت
بود مونس نہ یارانت دہند یاری ٭ اعلم ان حال المیت حال العطش واحتراق
الکبد ففی ذلک الوقت یجد الشیطان فرصۃ من نزع الایمان لان المؤمن
یعطش فی ذلک الوقت فیجیٔ عند راسہ مع قدح من الماء فیحرج لہ فیقول
المؤمن اعطنی من الماء ولا یدری انہ شیطان فیقول قل لا صانع للعالم
اعطیتک فان لم یجبہ یجیٔ الی موضع قدمہ فیحرک فیقول المؤمن اعطنی
الماء فیقول قل کذب الرسول حتی اعطیتک فمن ادرکتہ الشقاوۃ یجیب
ذلک لانہ لا یصبر علی العطش فیخرج عن الدنیا کافرا ومن ادرکتہ السعادۃ
یرد کلامہ ویتفکر امامہ کما حکی ان ابا ذکریا الزاھد لما حضرت الوفات
اتی صدیقہ وھو فی سکرات الموت فلقنہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ فاعرض
وجہہ فلقنہ ثانیا فاعرض عنہ وقال لہ ثالثا قال لا اقول فغشی علیہ صدیقہ
فلما کان بعد ساعۃ رای ابو ذکریا الحبیب ففتح عینیہ فقال ھل قلتم شیئا
قالوا نعم عرضت علیک الشہادۃ ثلثا واعرضت مرتین وقلت ثالثا لا اقول
فقال اتانی ابلیس ومعہ قدح من الماء ووقف عن یمینی ویحرک القدح فقال
لی تحتاج الی الماء قلت بلی فقال لی کذلک وفی الثالثۃ قال قل لا الہ الا انت
قلت لا اقول وضرب القدح علی الارض وولی ھاربا فرددت علی ابلیس لا
علیک فاشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمد رسول اللہ وقال علیہ السلام اذا اما

الانسان یقسم علی خمسة اقسام الروح للملك الموت والملك للورثة واللحم للدیدان والعظم للتراب والعمل للخصمان وروی عن انس بن مالك رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یمشی خلف جنازة رجل من الانصار فقال علیه السلام ما تدرون ما یقول هذا المیت فقلنا لا ندری یا رسول الله وهل یتکلم المیت فقال ما من میت الا وهو یقول ثلث مرات اذا وضع علی الجنازة احبائی وحاملی لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی ومسکین ابن آدم یجتمع علیه اربعة غارات ملك الموت علی روحه وغارة الورثة علی ماله وغارة الدیدان علی لحمه وغارة الخصوم علی اعماله کذا فی کفایة الشعبی وفی الخزانة اذا وقع العبد فی النزع وجلس لسانه یدخل علیه اربع ملائکة فیقول الاول السلام علیك انا ملك موکل بارزاقك طلبت فی الارض شرقا وغربا فما وجدت من رزقك لقمة فرجئتك الساعة ثم یدخل الثانی فیقول السلام علیك انا ملك موکل بشرابك من الماء وغیره طلبت شرقا وغربا فما وجدت لك من ماء شیئا فرجئتك الساعة ثم یدخل الثالث فیقول السلام علیك انا ملك موکل بانفاسك طلبت شرقا وغربا فما وجدت نفسا واحدا من انفاسك فرجئتك الساعة ثم یدخل الرابع فیقول السلام علیك انا ملك موکل باجلك واعمالك طلبت فی الارض شرقا وغربا فما وجدت لك عملا واجلا فرجئتك الساعة ثم یدخلان یعنی کراما کاتبین فیقولان السلام علیك انا ملکان موکلان بشانك فیخرجان صحیفة سوداء فیعرضان علیه فیقولان انظر فعند ذلك یسیل عرقه ثم ینظر یمینا وشمالا خوفا من قراءة الصحیفة فیعدل الملك بشخصه عن الوسادة ثم یبعد الملك فیدخل ملك الموت عن یمینه ملائکة الرحمان و عن یساره ملائکة العذاب وقیل ان القبر ینادی فی کل یوم خمس مرات بخمس کلمات یقول انا بیت الوحدة فاجعل لی مونسا بقراءة القران وانا بیت مظلمة

نوری بصلوٰۃ اللیل وانا بیت التراب فاجعل لی الفراش وھو العمل الصالح
وانا بیت افاعی فاجعل لی التریاق وھو بسم اللہ الرحمن الرحیم وانا بیت سوال
منکر ونکیر فاکثر علی ظھری قول لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ واللہ اعلم بالصواب
شرط سی و ہفتم آنکہ از عذاب خدای تعالیٰ ترسیدن وگریہ کردن اما البکا
فلقولہ تعالیٰ فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ولقولہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم
ان فی جھنم درکۃ لا ینجوا منھا الا البکاؤن من خشیۃ اللہ تعالیٰ وعن علی
رضی اللہ عنہ بکاء المرء من خشیۃ اللہ تعالیٰ قرۃ عین وفی الاربعین قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ما من مؤمن یبکی من خشیۃ اللہ تعالیٰ
الا غفر اللہ ذنوبہ وان کان اکثر من نجوم السماء ست گریہ گر کس کند برای خدا
عفو سازد خدا گنہ او را * گرچہ باشد گناہ آن کس را * بیشتر از ستارگان سما *
وفی خلاصۃ الحقائق عن ابی سعید الخدری انہ قال بکاء الاحزان یعمی
البصر وبکاء الشوق یجلی البصر وعن ابن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم انہ قال ما من مومن
یخرج من عینیہ دمع وان کان مثل راس الذباب من خشیۃ اللہ تعالیٰ الا غفر
اللہ لہ وقال علیہ السلام بکاء المؤمن من قلبہ وبکاء المنافق من ھامتہ و
فی الخبر یا بن ادم اذا دمعت عیناک فلا تمسح الدموع بثوبک ولیکن امسحھا
بکفک فانھا رحمۃ وفی فتاوی ظھری ما الحکمۃ فی ان الولد اذا اخرج من
بطن امہ یبکی الی سنۃ ولا یدمع عیناہ قیل لانہ لم یکن ذلک بکاء حقیقۃ
وانما کان تسبیحا لانہ روی فی الاخبار انہ یقول اربعۃ اشھر لا الہ الا اللہ
واربعۃ اشھر ان محمد رسول اللہ واربعۃ اشھر اللھم اغفر لی ولوالدی
فان قیل ولد الکافر کیف یکون قیل یقول فی اربعۃ اشھر لا الہ الا اللہ
واربعۃ اشھر محمد رسول اللہ واربعۃ اشھر لعنت اللہ علی والدی واذا
تمت السنۃ تدمع عینان وفی اخبار الثمار قال علیہ السلام من بکاء علی

نفسہ من خشیۃ اللہ ید خل الجنۃ ضاحکا وحکی انہ سئل الجنید ھل للعارف ان یبکی فقال العارفون یبکون شوقا الی لقاء المحبوب والمذنبون یبکون خوفا من الذنوب وروی عن کعب الاحبار رضی اللہ عنہ ان العبد لایبکی حتی بعث اللہ الیہ ملکا فیمسح کبدہ بجناحیہ فاذا فعل ذلک یبکی کذا فی الخلاصۃ قال صلی اللہ علیہ والہ وسلم ان من خیار امتی قوما یضحکون جھرا من سعۃ رحمۃ ربھم ویبکون سرا من خوف عذابہ ابدانھم فی الارض وقلوبھم فی السماء وارواحھم فی الدنیا وعقولھم فی الاخرۃ یمشون بالسکینۃ ویتقربون بالوسیلۃ کذا فی ذخائر التائب وقال بعض اھل الکلام البکاء سکب الدموع من حرکۃ الکبد روی ان داؤد علیہ السلام قال الٰھی ما جزاء من بکی من خشیتک حتی یسئل دموعہ علی وجھہ قال جزاءہ ان اؤمنہ من فزع الاکبر وان احرم وجھہ علی النار وعنہ علیہ السلام لان ادمع دمعۃ من خشیۃ اللہ تعالی احب الی من ان تصدق بالف دینار وحکی عن احمد انہ قال رایت فی المنام جاریۃ ما رایت احسن منھا یتلألأ وجھھا فقلت لھا بم ضوء وجھک فقالت بذکر اللہ تعالی الی اللیلۃ التی بکیت اخذت دمعک فمسحت بھا وجھی فمنہ ضوء وجھی وحکی انہ قیل لمحمد بن عجلان ھل یبکی المؤمن قال اما عینیہ فتبکی واما قلبہ فلا لان قلبہ اشد من الحجر الاسود واما الخوف فلقولہ تعالی واما من خاف مقام ربہ الآیۃ ولقولہ علیہ السلام یقول اللہ تعالی یوم القیمۃ اخرجوا من النار من ذکرنی یوما او خافنی فی مقامی عند المعصیۃ وترکھا خوفا منی کذا فی روضۃ ایضا قال علیہ السلام خشیۃ اللہ تعالی راس کل حکمۃ من خاف اللہ تعالی خاف عنہ کل شیئ ومن خاف غیر اللہ خاف من کل شیئ وقال محمد منازل مقام العارفین تسعۃ الحزن الدائم والغم الغالب والخشیۃ المقلقۃ وکثرۃ البکاء والتضرع فی اللیل والنھار والھرب من مواطن الراحۃ ووجل القلب وتنغیص العیش وخوف الخاتمۃ روی ان ادم صلوۃ اللہ علیہ لما دخل فی الدار الدنیا خاف علی اولادہ العذاب فلم یزل

يقول بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله اللهم سلم اولادی عن عذابك وقال اهل
المعرفة الخوف نار تحرق الوساوس والهواجس فی القلب وقال اهل الاشارة
الخوف علی وجهين خوف من الخالق وخوف من الحق فالخوف من الخلق يورث
التعذيب والخوف من الحق يورث التهذيب وقال عبد العزيز ان الله تعالی
جعل الخوف عشرة اجزاء فحبس تسعة لا يطيق حملها احد وجعل الباقی
فی عشرة اجزاء تسعة للملائكة وجزء للسماء والارض والجبال والجن والانس
والطيور والدواب قيل كان لعمر رضی الله عنه صحيفة يكتب فيه بالعمل فيعرض
يوم الجمعة علی نفسه فكل عمل يلغ سيئة يضرب الدرة علی نفسه فلما مات
كان جنباه وسيما يضرب الدرة باصطلاح نقشبنديه قدس الله سرهم اين را محاسبه
ميگويند يعنی سالک هر شب خود را حساب ميكند كه كدام عمل از دست من آمد اگر عمل بد آيد
از وی استغفار ميخواند واگر نيک آيد حمد وشكر خدای تعالی بجا آرند واين برای سالک
نافع ست بدانكه خوف حق تعالی بر چند وجه ست يكی خوف خاتمه ست سالک را بايد كه
هميشه لرزان ترسان باشد لما روی فی المشكوة المصابيح عن سهل بن سعيد
قال قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم ان العبد ليعمل عمل اهل النار وانه
من اهل الجنة ويعمل عمل اهل الجنة وانه من اهل النار وانما الاعمال بالخواتيم
متفق عليه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
عليه واله وسلم ان قلوب بنی آدم كلها بين اصبعين من اصابع الرحمن كقلب واحد
يصرفه كيف يشاء ثم قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم اللهم مصرف القلوب
صرف قلوبنا علی طاعتك رواه مسلم در زهرة الرياض مذكور است كه چو مومنی از
اولاد بنی آدم زايد برای او ده شيطان بزايند واو بميرد وايشان نميرند تا وقت
معلوم نقل است كه چون اجل مؤمن نزديک شود هفتاد هزار شيطان نزديک او
آيند تا ايمانش ربايند اگر آن مؤمن بر دين حق باشد خدای تعالی بمقابله يک شيطان
ده فرشته فرستد تا با ايمان رود وگفته اند كه از جمله ضلال شيطان آنست كه شيخ برصيصا

که خدای تعالی را دویست سال بندگی کرد و آن نیز ایمان بر باد داد قال الفضیل
رحمه الله علیه اکثر ما یسلب الایمان من العبد وقت النزع وفی الخزانة یجیء الشیطان
فیجلس عند یساره فیقول له اترک هذه الدین فقل الیهودی اثنین حتی تنجو من هذه
الشدة فاذا کان کذلک فالخطر شدید فعلیک بالبکاء والتضرع واحیاء اللیلة و
کثرة الرکوع والسجود حتی تنجو عن الله تعالی ؎ چون چنین کاریست اندر رهگذار
خواب چون می آیدای ابله ترا ❊ اللهم اجعل خواتم اعمالنا رضوانک والجنة دوم
خوف عذاب قبرست سالک را باید که همیشه ترسان و لرزان باشد و از حق تعالی پناه
گیرد لما روی فی المشکوة عن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها فذکرت
عذاب القبر فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر فسالت عائشة رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم عن عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق قالت عائشة
فما رأیت بعد ما صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر متفق علیه وعن
عثمان رضی الله عنه انه کان اذا وقف علی قبر یبکی حتی یبل لحیته فقیل له تذکر
الجنة والنار فلا تبکی وتبکی من هذا فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
قال ان القبر اول منزل من منازل الاخرة فان نجا منه فما بعده ایسر منه
وان لم ینج منه فما بعده اشد منه وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
ما رایت منظرا قط الا والقبر افظع منه رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وفی مشکوة المصابیح عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر یقال له من
ربک فیقول ربی الله ونبیی محمد متفق علیه ؎ آن روز یا وکن که بپرسند
مر ترا ❊ من ربک اندران شب تاریک اولین ❊ وحکی ان مجوسیا جاء الی
عمر رضی الله عنه ومعه ثلث روس فقال یا امیر المؤمنین ان صاحبکم
کان یقول یعنی محمد صلی الله علیه واله وسلم ان من خرج عن الدنیا علی غیر
دین الاسلام فانه یحرق فی النار ویکون فی جهنم دقیقة قوله تعالی النار

يعرضون عليها غدوا وعشيا فقال عمر رضى الله عنه بلى فاخرج المجوسى الرؤس الثلثة وقال ان هذا راس ابى وهذا راس اخى وهذا راس امى وكلهم خرجوا من الدنيا على دين المجوس وانا اضع يدى على هذه الروس فلا ارى فيه اثر الحر فقال عمر رضى الله عنه يا غلام ادع ابا الحسن يعنى عليا رضى الله عنه فقال عمر للمجوسى اعد السؤال فاعاد السوال فقال على ايتونى بحجر وحديد فاوتى به فضربه فخرجت النار من بينها ثم قال للمجوسى من اين يخرج النار فقال من الحجر والحديد فقال على رضى الله عنه ضع يدك على الحجر والحديد هل تجد فيها اثر الحر واثر النار فوضع يده فلم يجد فقال على لا تنكر ان يكون فى وسط هذه الروس نارا وانت لا تراه كما ان الله تعالى جعل النار فى الحجر والحديد بقدرته بحيث انك لا تجد اثره كذا فى كفاية الشعبى وفى شمائل الاتقياء بزرگى را پرسيدند هل فى القبر عذاب فقال القبر كله عذاب نقل است كه بزرگى گفت كه روزى براى مرده گورمى كافتيم شش جاى كافتيم گورهاى كهنه بيرون مى آمد باز مى انباشتيم چون هفتم جاى كافتيم مرده نو در گور ديدم ديدم درگور مى لرزيد چون بيشتر شدم بجانب پايان ميت نظر كرديم بقياس سوبش بزرگ كژدمى ادیدیم هر بار كه در پاى ميت نيش ميزند آن ميت سر تا پاى ميلرزيد حيران شديم وما از هيبت آن نيز مى لرزيديم همراه ما قلندرى بود دليرى كرد و سنگى بجانب او انداخت و آن كژدم بقهر از گور بيرون آمد دنبال قلندر بگرفت و قلندر بگريخت چون كژدم نزديك رسيد قلندر خود را درميان آب انداخت و شناورى ميكرد چون قلندر خود را بان روى آب رسانيد يك پاى خود از آب بدر كشيده بود كه كژدم بوى رسيده وبدان پاى ويگر چنان نيش زد كه تمام آب دريا زرد آب شد و هماندم تا گمر آن قلندر گوشت و پوست بريخت واستخوانها سبز گشت در همان جاى جان بسپرد و بعد از ان ديديم كه آن كژدم باز مى گشت و راه آن ميت بگرفت و در گورش فرو رفت ما دليرى كرديم كه خاك آن گور باز راست كرديم سه نميترسى از ان روزى كه تاريك ست ويد

بیت ✤ بگرد جملہ اندام تو مار و کژ دمان گیرند ✤ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ تسعۃ وتسعین تنینا تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ لو ان تنینا منہا نفخ فی الارض ما انبت خضراء رواہ الدارمی کذا فی المشکوۃ سہ چون چنین کاریست اندر رہ ترا ✤ خواب چون می آید ای ابلہ ترا ✤ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر وسیوم خوف عذاب آتش دوزخ ست حکی لما نزل قولہ تعالی وان جہنم لموعدہم اجمعین فبکی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکاءً اشد بدا فقالت الفاطمۃ فداک نفسی یا ابتا اخبرنی من باب جہنم فقال علیہ السلام فیہا سبعون الف جبل من نار وفی کل جبل سبعون واد من نار وفی کل واد سبعون الف مدینۃ من نار وفی کل مدینۃ سبعون الف قصر من نار وفی کل قصر سبعون الف بیت من نار وفی کل بیت سبعون الف صندوق من نار وفی کل صندوق سبعون الف عذاب من نار لا تشاکل احدہما بالآخر فتساقطت الفاطمۃ رضی اللہ عنہا بوجہہا فسمع عمر رضی اللہ عنہ فقال یا لیتنی کنت کبشا فذبحونی واکلوا لحمی ولم اسمع ذکر جہنم وقال ابو بکر یا لیتنی کنت طائرا فی المفازۃ ولم یکن علی حساب ولم اسمع ذکر جہنم وبکی کل من الصحابۃ رضی اللہ عنہم وقال علی رضی اللہ عنہ لیت امی لم تلدنی لیتنی مت صبیا لیتنی کنت حشیشا اکلتنی بہیمہ سہ کاشکے مادر نزادی مر مرا ✤ یا شیرم زہر دادی مر مرا ✤ از زمان چون دایہ نافم را برید ✤ کارد بر حلقم نہادی مر مرا ✤ وقال یحیی بن معاذ رضی اللہ عنہ لو خاف ابن ادم من النار کما یخاف من الفقر لدخل الجنۃ ایضا قال رضی اللہ عنہ ان المؤمن لا یلین قلبہ ولا یسکن روعہ حتی یخاف جسر جہنم وروی عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ انہ مر راکبا علی دار فسمع منہا قولہ تعالی ان عذاب ربک لواقع فنزل من رکوبہ واستند الی حائط ومکث زمانا ورجع الی منزلہ فمرض شہرا یعودہ الناس وروی عن ربیع بن خثیم

رضی اللہ عنہ کان یذھب الی ابن مسعود رضی اللہ عنہ فمر بحانوت حداد فرای الحدید فی الحماۃ فغشی علیہ ولم یفق الی الغد فلما افاق سئل عن ذلک فقال تذکرت کون اھل النار فی النار کذا فی فصل الخطاب واما نار جھنم فقد غسلت سبعین مرۃ حتی یمکن امساکھا والانتفاع بھا فی الدار الدنیا ولو ترکت علی حالتھا الاولی حرقت الدنیا لانہ روی فی الاخبار ان اھل النار لو وجدوا نار الدنیا لناموا فیھا کذا فی کفایۃ الشعبی وروی ان عمر رضی اللہ عنہ کان اذا سمع آیۃ العذاب یغشی علیہ وکان یعاد ایاما وکان علی خدیہ خطان اسودان من الدموع واخذ یوما تبنۃ من الارض وقال یا لیتنی کنت ھذہ التبنۃ وعنہ رضی اللہ عنہ قال لو وقفت بین الجنۃ والنار فخیرت بینھا وبین ان اصیر رمادا لاخترت ان اصیر رمادا خوفا من النار کذا فی الخلاصۃ وجاء فی الاخبار ان اھل النار یلحقھم من الجوع ما ینسون جمیع العذاب فینادون یا مالک الجوع الجوع فیوتی من الشجرۃ التی قال اللہ تعالی طلعھا کانہ رؤس الشیاطین فیاکلون منہ فیعطشون فیشتد علیھم ذلک حتی ینسون الجوع من شدتہ فیقولون اغثنا بشربۃ من ماء فیاتیھم من ذلک الحمیم الذی وصفہ اللہ تعالی وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمھل یشوی الوجوہ بئس الشراب فاذا قرب الیھم یسقط وجوھھم من شدۃ غلیانہ فھذا الذی ذکر اللہ تعالی فی کتابہ طلعھا کانہ رؤس الشیاطین ثم ان لھم علیھا لشوبا من حمیم الایہ کذا فی کفایۃ الشعبی نقل است کہ بندہ را بدوزخ برند چون بر در دوزخ رسد از مالک دستوری طلبد کہ ای مالک زمانی تحمل کن تا بر حال خود گریہ کنم و عرض خود انجام رسانم مالک دستوری دہد آن بندہ آغاز گریہ کند و گوید خداوندا عمر در تمنای دیدار رسول تو صرف کردم و امیدوار بودم کہ روز قیامت دیدار شریف او بہ بینم حالا امید آن دارم کہ دیدار آنحضرت بہ بینم بعد از ان در آتش روم

بر لب کوثر اگر جا یم بود ✤ بیجمال او بود چون آتشی ✤ ور در آتش جای من باشد ہمی ✤ از جمالش باشدم آسائشی ✤

بفرمان حق جل وعلا او را بزیر عرش برند بہ بیند کہ آنحضرت سر برہنہ و روی مبارک بر درگاہ بی نیاز نہادہ و رخسار

زرد گشته عذر گناه امت کند چون بنده آن حال مشاهده نماید گوید خداوندا روا دارم که حبیب ترا بدین حال بینم بهتر آنست که من در عذاب شوم و او از برای من این طور عجز و زاری نکند فرمان در رسد که چون این عاصی را ازین حالت رحم آید دست من بدان اولی ترست سر بردار یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که عاصیان امت ترا و این عاصی را تبو بخشیدم ۔ چون چنین کاریست اندر ره ترا ✤ خواب چون می آید ای ابله ترا ✤ اللهم اجرنی من النار واعوذ بك من جميع العذاب وسوء الدار وان لا اكون من الاشرار وانهم صالوا النار ولهم عذاب ضعف فى النار ان ذلك لحق تخاصم اهل النار وارجوان تجعلنى مع الابرار انك انت العزيز الغفار حتى اعلم لمن عقبى الدار وچهارم خوف قیامت ست قال الله تعالى وان الساعة لآتية لا ريب فيها وحكى عن الفضيل رحمه الله انه قال فى قوله تعالى وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شئ ولو كان ذا قربى هى الوالدة تلقى ولدها يوم القيمة فيقول يا بنى الم يكن بطنى لك وعاء الم يكن يجرى لك حجرى الم يكن ثدياى لك شفاء فيقول بلى يا اماه يا بنى اثقلنى ذنوبى فاحمل عنى واحدا فيقول لا طاقة لى يا اماه فانى اليوم مشغول فى نفسى كذا فى خلاصة السلوك كما فى قوله تعالى يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه الاية ۔ زن و فرزند و یارانت یکایک از تو بگریزند ✤ نه فرزندت بود مونس نه یارانت دهند یاری ✤ در خبر ست که چون روز قیامت شود همه را بر پل صراط برارند باد از قعر دوزخ برآید چنانچه برگ درختان زمستان ریختن گیرد همچنان عاصیان از صراط بریزند پیران گویند وای پیری ما و جوانان گویند وای جوانی ما و زنان گویند وای رسوائی ما و ظالمان گویند وای فضیحت ما و هر کس گوید وامحمدا چون رسول علیه السلام فریاد بشنود نعره بزند و روی بر زمین نهد و گیسوی بر خاک مالد گوید خداوندا رحم کن امت مرا یا مرا امت مرا خداوندا بسلامت بگذران امت مرا بعده جبرئیل در رسد و گوید یا محمد سر بردار که حق تعالی فرماید ما اینجا راه گذر نهادیم

آفرق شود میان دوستان و دشمنان که مومنان بزودی میگذرند و کافران در آتش
می افتند چنانچه حق تعالی گفت فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و روی عن رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم انه قال یحشر الناس یوم القیمة حفاة وعراة فقالت ام
سلمة رضی الله عنها یا رسول الله والنساء کذلک فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم
یا ام سلمة لا تعرف الرجل انه رجل وللمرة انها مرة من هیبة الله تعالی یوقفون
فی حر الشمس ثلث مائة سنة قبل المحاسبة کذا فی کفایة الشعبی ؎ چون چنین
کار سیست اندر ره ترا * خواب چون می آید ای ابله ترا * اللهم لا تجعلنی من الذین
یکذبون بیوم الدین واجعلنی من الذین هم یعتقدون ان الساعة اتیة علی الیقین
وهم الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و بحیہم خوف لقاء باریتعالی ست که میسر
شود یا نه واین خوف مرخاص الخاص است که ایشان از هیچ چیز نمیترسند مگر برای این
وشب و روز گریه برای لقاء او میکنند که کی میسر شود و نه حرص بهشت کنند و نه ترس
دوزخ هر عبادتیکه میکنند محض برای لقاء او حکایت وقتی رابعه عدویه را دیدند که
بیکدست آتش گرفته و بیکدست آب گرفته می رود گفتند ای رابعه کجا میروی گفت میروم
تا آتش در بهشت زنم و بهشت را بسوزانم وآب را در دوزخ اندازم و دوزخ را فرو میرانم
تا بندگان خدای تعالی عبادت بامید بهشت و ترس دوزخ نکنند بلکه پرستش خدای را
خاص از برای او کنند ؎ ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی * در غیر او نظر بحسبت
چرا کنی * نقل است که خواجه ممشاد دینوری را مریدی بود دعا کرد و گفت خدایا
بر ممشاد دینوری بخشا و بهشت کرامت کن حضرت خواجه چشم بکشاد و گفت ویحک سی
سال است تا بهشت برین عرض میکنند بگوشه چشم ننگریستم این چه دعاست و لله در قائله
؎ آنانکه بجز روی تو جائی نگرانند * کوته نظرانند چه کوته نظرانند * حکی عن ابراهیم
بن ادهم رحمه الله تعالی کان یقول ویحک الی متی تخاف النار کن بحال تخاف
النار منک ویحک الی متی تخاف الموت کن بحال یخاف الموت منک لانه جاء
فی الاخبار ان المؤمن اذا اراد ان یجاوز الصراط تقول جهنم یا مومن عجل فان

نورك يطفا ناري كذا في كمايضا الشعبي نقل ست كه وقتي رابعه بيمار شد پرسيدند كه سبب بيماري چه بود گفت نظرت الى الجنة فادبني ربي فالمشتاقون الى لقاء الله تعالى لايبكون للنار ولا يبالون منها ولذا قال العارفون نار الشوق اشد على المشتاقين من نار جهنم نعم من قال ـــــ زاهد از بيم دوزخ چند ترساني مرا آتشي دارم كه دوزخ نزد او خاكستريست ÷ وهم لايبكون ولا يخافون لاجل الموت لانه حصل لهم في حال الحيوة ومده درقاله ـــــ ستاند جان عاشق خود چو معشوق نهاد كار عزرائيل آنجا ÷ وايضا قال بعض الفقراء ـــــ جان فداي دوست كردم اي اجل معذور دار ÷ كس نتاند آشنائي چون دهد بيگانه را ÷ وحكي ان رجلا سمع زهد ابراهيم بن ادهم رحمه الله فذهب اليه لينظر ما بصنع حيث ارتفع اسمه في العالم فجعل يرقبه حتى صلى العشاء ودخل البيت فنام الى طلوع الفجر فلما راى ذلك الرجل تفكر في نفسه وقال ان هذا الرجل له اسم في الزهد وليس له عمل فلما اصبح ابراهيم صلى الفجر ولم يتوضاء فلما راى الرجل ذلك زاده تهمة فسأل ابراهيم عن ذلك فقال ابراهيم لما وضعت جنبي على الارض تفكرت كاني حشرت يوم القيمة وملائكة العذاب يجرونني الى النار وانا اعلم حالي فبقيت في ذلك الحياء من الله تعالى الى ان سمعت الاذان ولما تم فسمع ذو النون المصري هذا فقال ابراهيم بقيت بعيدا من الله تعالى بمخلوق شغلك عن الخالق الجبار ولذا قيل كل ما شغلك عن الحق فهو صنمك نقل ست كه مردي بود سي سال است تا گوري كنده است وبران گور نشسته است وكفن در گور آويخته دايم ميگريد چون اين قصه حضرت امام جعفر صادق رض شنيد گفت مرا آنجا بريد آنجا بردند چون آن مرد بدان صفت بديد گفت يا فلان سغلك الغير عن الله تعالى وحسن بصري روزي بربام خانه ميگريست از آب گريه ناودان روان شد وبر جامه شخصي افتاد وگفت اين آب پليد ست يا پاك حسن بصري گفت اين آب پليد است كه از چشم من بيرون آمده است آن مرد نعره زد وگفت اي مسلمانان اين جامه را براي كفن خواهم نهاد و

گفته اند که حضرت شعیب پیغامبر علیه السلام ده سال گریه کرد تا نابینا شد باز بینائی
یافت و ده سال دیگر بگریست تا نابینا شد باز بینائی یافت فرمان شد که ای
شعیب اگر از بیم دوزخ میگریی آن بر تو حرام ست و اگر از برای بهشت آن بر تو
حلال است این گریه تو از بهر چیست گفت الهی نه مرا غم دوزخ و نه حرص بهشت است
من از اشتیاق فراق تو میگریم فرمان شد که فعلیك بالبکاء و ده سال دیگر بگریست
خوش آنکه گفت ؎ ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است * بردار ز رخ پرده
که مشتاق لقائیم * ما کشتهٔ عشقیم و محبت کفن ما * پروردهٔ دردیم و ملامت وطن ما * زاهد
تو برو طوطی فردوس برین باش * ما بلبل عشقیم که داغش چمن ماست * در عوارف است
که سهل بن عبدالله گفت کمال ایمان بعلم ست و بخوف فضیل بن عباس چون ترا گویند
که خاموش باش کافر کردی و اگر دروغ گفته پس باید که بغیر از خود یکساعت نباشد
ولهذا قال العارف بالله ابو عبدالله واستفرغ الدمع من عین قد امتلات من
المحارم والزم حمیة الندم سارا زو بدکان باران که هستی از گنهگاران بکردی هشیاران
مگر مجنون شیدائی بعضی بزرگان برای شوق حق تعالی گریه کردند نه ترس دوزخ و نه حرص
بهشت نقل است که حضرت بایزید بسطامی گفت که خداوندا اگر مرا یکساعت از دیدار شرف
آثار خود محجوب داری چندان بنالم و فریاد کنم که دوزخیان را بر من رحم آید حکی ان الشبلی
رحمه الله علیه رای امراة تبکی علی ولدها و تقول یا ویلاه علی فراق الولد فبکی الشبلی
وقال یا ویلاه علی فراق الاحد قالت وکیف یا بابکر قالت انت تبکی علی فراق مخلوق
فان افلا ابکی علی فراق خالق باق اذا عرفت هذا فاعلم یا ایها الطالب ان للرجال
مراتب فی الخوف بعضهم یخاف النار و بعضهم یخاف عذاب القبر و بعضهم
بفراق الخالق اما فی حق المبتدی قال ولی البکاء والخوف لجمیع انواع العذاب
افضل لحفظ المراتب فی هذا السلوك لازم کما تقدم قصة ابراهیم بن ادهم کان فی
اول الحال علی صفته خاف لیلة من اللیالی من حشر القیمة و نام حتی یطلع الفجر
وکان بعد ذلك علی حال قال اجل و یحك الی متی تخاف من النار کن بحال تخاف

النار منك فهذه تفاوت المراتب نعم من قال آهی بر دو گمان که صاحب تحقیق اندر
صفت صدق و یقین صدیق هر مرتبه از وجوب حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
ینبغی للمبتدی انه یخاف و یبکی و یتعوذ بالله تعالی من جمیع انواع العذاب لانه
کان علیه السلام یتعوذ بالله من جمیع انواع العذاب تعلیما لامته الا تری ما روی
فی حصن حصین کیف کان علیه السلام یتعوذ فلیطالع فیه شرط شی و ششم
آنکه برحمت خدای تعالی امیدوار بودن و بدیدار او قال الله تعالی لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا وعن ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ما احب ان لی الدنیا بهذه الایة یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله الایة فقال رجل فمن اشرك فسکت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ثم قال الا ومن اشرك ثلث مرات کذا فی المشکوة **مناجات** الٰهی جازم الحکم لله +
تو لی مقصود من الحمد لله + ندارم هیچگونه توشه راه + بجز لا تقنطوا من رحمة الله +
قال علیه السلام انما یدخل الجنة من کان یرجوها ویجتنب النار من کان یخافها
انما یرحمهم الله من یرجوه وقال ذو النون الٰهی رجائك یشفینی وخوفك یمیتنی وانا
بین موت وحیوة اخاف عذابك لانی عصیتك وارجو فضلك لانك کریم **نقل است**
که حق سبحانه تعالی وحی فرمود بموسی که ای موسی فلان خزانه را بگو که سبوائی که ساخته است
درهم شکند موسی علیه السلام پیغام حق سبحانه تعالی بآن مرد رسانید آن مرد گفت یا نبی الله
مرا دل یاری نمیدهد که این را بشکنم پس حق تعالی فرمود که ای موسی هرگاه که این مرد
کوزه های سفالین شکستن نه پسندید پس لطف و کرم من کی پسندد که قامتی بید قدرت
خود آفریدم و صورتی را که در نگارخانه ومن احسن من الله صبغة نگاشتم چون بآتش
دوزخ بسوزانم للنبی صلی الله علیه وآله وسلم   یرجوه رحمة من الله عذابا منه
اعطاه الله ما یرجی وکفی ما یخاف **حکایت** وقتی فرشته را با فرشته برهوا ملاقات
شد گفت کجا میروی گفت در شهر جهودی هوس ماهی کرده است و در حوض او ماهی نیست
مرا فرمان است که از دریا ماهی در حوض او اندازم تا آن جهود مراد یابد **بخشش**

فضل حق نه حد بیان است * هست این قول در جهان شایع * آنکه بر کافری ببخشاید * مسلمان را کجا کند ضائع * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا فهو عنده فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی وفی روایة غلبت غضبی متفق علیه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع بجنته احد ولو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد کذا فی المشکوة نقل است که وقتی جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا رسول الله من امروز چیزی معائنه کردم که هرگز آن مشاهده نکرده بودم وآن آنست که در شهری بت پرستی بت پیش نهاده بود ومیگفت ای صنم ای صنم یکبار غلط گشت وگفت ای صمد از سر دقایق غرت آواز آمد که لبیک یا عبدی گفتم خداوندا بت پرستی بت خود را میخواند غلط کرده تا صمد بر زبان راند چگونه است که تو اجابت میکنی فرمان شد که ای جبرئیل اگر معبود را غلط کرده ما نمیدانیم که معبود او کیست چون معبود او درحقیقت منم مرا میخواند پس اورا اجابت میکنم خوش گفت آنکه گفت شعر مقصود من از کعبه وبتخانه توئی * مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه * مسجد و دیر توئی کعبه وبتخانه یکیست * هر کجا گوش نهادیم همه غوغای تو بود * وروی فی الاخبار ان امراءة اتت الی رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم تشتری تمرا فقال لها ادخلی الحانوت فان التمر فیه احسن واجود فدخلت فقبلها وعانقها ولم یزد علی ذلك فصرفه المراءة ففزع الرجل عما فعل فاتی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وقال ناولت یدی الی امراءة فلم یبق لی شیئ الا الامر العظیم یعنی الجماع فنزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایة واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیات فقیل هذا خاصة لهذه الرجل ام عامة فقال لا بل لجمیع الامة وروی ان رجلا اتی باب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یبکی فدخل رجل آخر علی رسول الله علیه السلام فقال یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم احرق قلبی شاب بالباب

فقال علیه السلام ادخلوہ علی فادخلوہ وھو یصیح ویبکی فقال له النبی علیه السلام ما یبکیك یا شاب فقال ذنب عظیم ارتکبته فقال علیه السلام اشرکت باللہ فقال لا فقال اقتلت مسلما فقال لا فقال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم لا تخف وان کان ذنبا اکبر من السموات السبع والارضین السبع فقال یا رسول اللہ وھو اعظم من ذلك فقال ماذا فقال استحیی ان اذکرہ فقال علیه السلام تستحیی منی ولم تستحیی من اللہ تعالی فقال الشاب کنت نباشا منذ سبع سنین فنبشت ذات یوم قبر بنت انصاری ونزعت عنها الکفن فلما ظهر عورتها لم اتمالك نفسی فوقعتها فلما انصرفت سمعت صوتا من القبر یقول فضحتنی فضحك اللہ تعالی یوم القیمه فقال علیه السلام تنح عنی یا فاسق یا فاجر فخرج الشاب من عنده الی الدبر یبکی ویصیح ویهیل التراب علی راسه ویقول یا رب اتیت باب رسولك فردنی فان طردتنی من بابك فالویل لی وان غفرتنی فطوبی لی فانزل اللہ تعالی فی شانه هذه الایه والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم الایة وقال بعضهم انها نزلت فی شان ثعلب الانصاری رضی اللہ تعالی عنه وقصة یاردی عن اسامة بن زید ان النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم اخا بین سعید بن عبد الرحمن وبین ثعلبة الانصاری فی الخروج الی غزوۃ تبوك وهی اخر غزوۃ غزاها رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم فخرج معه سعید بن عبد الرحمن فخلف اخاه ثعلبة خلیفه فی اهله وکان یحطب علی ظهرہ ویسعی لاهله فاخذ الشیطان منه ما اخذ فقال له اما تنظر مرۃ الی ما وراء الستر فوقع الستر فرای امراۃ تضی وجها کالقمر لیلة البدر واذا الشعاع فی صدرها کشعاع الشمس فوضع یدہ علی صدرها فقالت له ویحك اما تستحیی من اللہ تعالی اما تحفظ حق الاخ الغازی اما تحفظ وصیت رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم قال فقام ثعلبة وخرج باکیا نادما الی الجبل وھو یقول واذل مقاماہ واذل من عصاریه وکان فی الجبل کذلك حتی رجعوا من الغزو

فيجعل كل اخ يلقى اخاه فاغتم سعيد بن عبد الرحمن لما لم يره ثعلبة ولما
لم يخرج اليه متقيا فلما دخل منزله سال اهله عن ذلك فقالت امراءة انه وقع
نفسه فى بحر الخطايا فخرج هاربا باكيا الى الجبل فخرج سعيد فى طلبه فلما ظفر به
سال منه ان يدخل المدينة فقال له ان كان لابد فخل يدى فى عنقى فانا عاصى
ففعل ذلك فلما قدم المدينة استقبل بنته خمصانة فقال لها خذى بيدى و
احملنى الى بيت على رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا فاخبر عليا رضى الله عنه بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج
وقال لابنته اذهبى الى بيت عمر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما
بالدخول واخبر عمر بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج فقال لابنته
اذهبى الى بيت ابوبكر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا عليه واخبر ابابكر رضى الله عنه بقصته فقال له ابوبكر اخرج فلا توبة لك
عندى فخرج وقال لابنته اذهبى الى بيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فذهبت
به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول فدخلا عليه واخبره بقصته فقال له اخرج
ذكرتنى اخلاء النار فخرج هاربا الى الجبل يصرخ ويقول اللهم ان عمر هم بضربى
وان ابابكر ادبرنى وان عليا طردنى وان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
خيبنى وكان على ذلك اذا نزل جبرئيل عليه السلام من عند الله تعالى وقال
يا محمد ان الجبار يقرئك السلام ويقول لك انت خلقت الخلق حيث خيبت
عبدى وانا قد غفرت له فقال عليه السلام لاصحابه من يأتينا بثعلبة فيبشره
بالمغفرة فقاما على وسلمان الفارسى رضى الله عنهما وخرجا وطلبا فوجدا راعيا
من رعاة المدينة فسألاه عن خبره فقال كانكما تريدان الهارب من النار
نعالا نعم فقال لم اعلم اين هو ولكن اذا اقبل الليل اريه تحت هذه الشجرة
ساجدا يبكى ويتعوذ بالله من عذابه فمكثنا هنالك حتى اذا اقبل الليل فجاء
ثعلبة صارخا والسباع والطيور يبكون حوله فخر ساجدا تحت تلك الشجرة

فجاءاو سلما علیه فرد علیهما السلام وقال لهما کیف ترکتما رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال علی ما یحب ویرید الله تعالی ثم قال له لک البشری بالمغفرة فانه نزل الوحی علی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فاخبرنا لک وامرک ان تدخل معنا المدینة فقال اذا احاجتی الیکما ان لاندخل المدینة فی ماض الناس ولیکن ترتبها حتی اذاجن اللیل فحینئذ تدخل المدینة فاجابه الی ذلک فلما اقبل اللیل واذن بلال العشاء فدخل ثعلبة مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وقام فی اخر الصف بقدم النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی بالقوم وجعل یقراء سورة الهکم التکاثر فشهق ثعلبة شهقة ثم شهق اخری فخر میتا فلما فرغوا من الصلوة فجعلوا یحرکونه فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم رشوعلی وجه الماء البارد فقال سلمان یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قد خرجت نفسه فخرج النبی صلی الله علیه واله وسلم من المسجد فاستقبلت خمصانة ابنة ثعلبة فقالت یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کیف حال ابی فقال لها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ادخلی المسجد وابصری حاله فدخلت ووضعت یدها علی جبهته وجعلت تبکی وتقول من لی بعد ذلک یا ابی فقال لها النبی صلی الله علیه واله وسلم اما ترضین برسول الله صلعم ابا وبفاطمة اختا وبعائشة اما فقالت لم لا ارضی ثم امر النبی صلی الله علیه واله وسلم بغسله فغسلوه وکفنوه وصلوا علیه فقال عمر یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم رایناک تمشی علی قبره باصبع الرجل فقال نعم لکثرة الملائکة لکیلا اطاء اجنحتهم کذا فی کفایة الشعبی ثم اعلم یا ایها الطالب بالمغفرة ان رحمة الله واسعة لا یقنط من رحمتها احد الا الکافر لانه قال الله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله الایة ولما لم یامنوا اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من الشیطان فکیف تامن عنه لان الشیطان لا یوسوس فی قلب لیس فیه الایمان الا تری ان السارق لا یدخل فی بیت لیس فیه

المال ولقد صدق من قال ؎ کدورت بشیر آنرا کہ جوہر بشیر باشد ٭ نیباشد غبار زنگ ہرگز تیغ چوبین را ٭ آنکہ ہر گام نلغزید درین کوی نرفت ٭ صفت راہروان لغزش گامست اینجا ٭ ولیکن ینبغی ان تلزم الاستغفار فی کل ساعة لان الساعة یجعل الکبیر صغیرۃ فافہم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا ثم خرج یسئل فاتی راہبا فسئلہ فقال لہ توبتہ فقال لا فقتلہ وجعل یسئلہ فقال لہ رجل ایت قریة کذا وکذا فادرکہ الموت وناء بصدرہ نحوہا فاختصمت فیہ الملائکة الرحمة وملائکة العذاب فاوحی اللہ تعالی الی ہذہ ان تقربی والی ہذہ ان تباعدی فقال اللہ تعالی قیسوا ما بینہما فوجد والی ہذا اقرب بشبر فغفر لہ متفق علیہ کذا فی المشکوۃ ولذا قال الامام الشافعی رحمہ اللہ فی مناجاتہ ؎ الٰہی عبدک العاصی اتاکا ٭ مقرا بالذنوب وقد دعاکا ٭ فان تغفر فانت لذاک اہل ٭ وان تطرد فمن یرحم سواکا ٭ الٰہی لا الٰہ سواک فارحم ٭ علی من لا رحیم لہ سواکا ٭ تجاوز عن ضعیف قد جفاکا ٭ فجاءک تائبا یرجو رضاکا ٭ فان بک یا مہیمن قد عصاکا ٭ فلم یجد المعبود سواکا ٭ وما احسن ما قال ابونواس الحکیم ؎ ذنوبی ان تفکرت فیہا کثیرۃ ٭ ورحمة ربی من ذنوبی اوسع ٭ وما اطمع فی عمل صالح ان عملتہ ٭ ولیکنی فی رحمة اللہ اطمع ٭ ہو اللہ مولائی ومالکی وخالقی ٭ وانی لہ عبد اقر واخضع ٭ وان یسلک غفرانا فذاک برحمة ٭ وان بک اخری فما انا اصنع ٭ وقال علی رضی اللہ عنہ ؎ ایا من لیس لی منک المجیر ٭ بعفوک عن عذابک استجیر ٭ فان عذبتنی فالذنب منی ٭ وان تغفر فانت بہ جدیر ٭ انا العبد المقر بکل ذنب ٭ وانت السید الصمد الغفور ٭ نقل است کہ روزی شیخ شبلی رحمہ اللہ گذری بی قصد آورد و در کوچہ خوش افتاد شعبانہ کہ سر ایشان بود شیخ را دید و ایستادہ شد و خدمت کرد شیخ فرمود یک شب کہ بر مرد بیگانہ میباشی چند می ستانی گفت یک دینار سرخ شیخ گفت و اگر در تمام روز ترا نگاہدارد چند می ستانی گفت دو دینار سرخ شیخ فرمود ہفت شبان روز بیست و یک دینار از من بستان و ہفت شبانروز بر من بمان شعبانہ قبول کرد و خود را بیاراست و در حجرہ شیخ آمد شیخ در را ابربست شعبانہ را گفت در

کنج برو وبخسپ شبانه دران کنج خسپید و شیخ با خداوند تعالی مشغول شد چون روز
شد در حجره مقفل کرد شبانه را دران حجره گذاشت چون شب شد شیخ باز همچنان
مشغول شد و شبانه در خواب رفت سیوم شب شیخ فرمود ای شبانه اگر برخیزی
و دو رکعت نماز بگذاری چه شود شبانه باکراه تمام برخاست و وضو کرد و دوگانه شروع
کرد شیخ سر بسجده نهاد و گفت الهی انچه بدست من بود کردم این زن را از خانه فساد
در حجره آوردم و او را بر درگاه تو ایستاده کردم آینده تو ئی مقلب القلوب که دل او را
بگردانی و از بدی در نیکی آریش و از فساد با صلاح کنیش حضرت مقلب القلوب مجیب
الدعوات دعای شیخ در حق او مستجاب گردانید شبانه تمام شب دو رکعت گذرانید چون
صبح در رسید بیست و یک دینار پیش شیخ نهاد و گفت مرا توبه ده پیش شیخ توبه کرد تا کار
او بجدی رسید که مردمان غیب بزیارت او آمدندی و پای بوسی میکردندی تا روزی
شبانه بر خود حساب کرد که مرد بیگانه بوی چند کس رسیده اند هفتصد و سی و هفت مرد برو
رسیده بود و گفت الهی ایشان بر من ستم نکردند من بطمع زر سر خود پیش ایشان نهادم
چون مرا آمرزیدی در درگاه تو عجب نباشد که ایشان را نیز بیامرزی ندا شنید که ما
بتو بخشیدیم و گناه ایشان بمنت تو عفو کردیم سه باز آ باز آ هر انچه هستی باز آ ÷
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ ÷ این درگه ما درگه نومیدی نیست ÷ صد بار اگر توبه
شکستی باز آ ÷ پس سالک را باید که نومید نشود از رحمت خدای تعالی بسبب بسیاری عصیان
بیش نداند نسبت بمغفرت بلکه تحفه و غنیمت داند گناهی را که در تقصیر آرد کما قال ابن
عباس قنوطك اعظم من ذنوبك ولذا قال العارفون ترك الذنب ذنب سه
پیش لطف و عفو بیحد تو ستاه ÷ توبه کردن از گنه آمد گناه ÷ و قال العارف بالله
ابو عبد الله لعل رحمة ربی حین یقسمها تاتی علی حسب العصیان فی القسم سه
مباش ای عاصی بیچاره نومید ÷ که چون پیدا شود انوار خورشید ÷ کسی کو برهنه
ست افتاده در راه ÷ برو به تابد آن خورشید درگاه ÷ چو کار مخلصان آمد خطرناک ÷
گنهگاران برند این گوی چالاک ÷ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه واله وسلم والذی نفسی بیده لولم تذنبوا لذهب الله بکم وجاء بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم ولذا قال بعض الشعراء

عفوت ثواب دشمن وحکمت گناه دوست ٭ هر گام چیده عالمت دام ودانه ٭

ای درویش باید که هیچ گناه گاری را از رحمت حق تعالی نا امید نگردانی الاتری ما روی فی المشکوٰة المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین احدهما مجتهد فی العبادة والاخر یقول بذنب فجعل یقول اقصر عما انت فیه فیقول خلنی وربی حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه فقال اقصر فقال اقصر فقال خلنی وربی ابعثت علی رقیبا فقال والله تعالی لا یغفر لک ابدا ولا یدخلک الجنة فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب ادخل الجنة برحمة وقال للاخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی فقال لا یا رب قال اذهبوا به الی النار رواه احمد ونیز باید که هیچکس را بچشم حقارت نه بینی والله در قائله

آئینه فضل ورحمت است ای شیخ ٭ مبین بچشم حقارت گناهگاران را

چنانچه حضرت بابا میرویس مجذوب قدس سره میفرمایند

گناه من ز عدم گر نیامدی بوجود ٭ وجود عفو تو در عالم عدم می بود ٭

وحکی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه واله وسلم وحکی بین یدیه ان امراة سقط ولدها من السطح فرمت المراة نفسها من السطح فهلکت شفقته علی ولدها فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان الله تعالی اشفق علی امتی من تلک المراة علی ولدها نقل است که بنده نامهٔ عصیان خود میخواند منکر شود تا همه اعضای او را گواهی دهند پس او را بسوی دوزخ برند پس میگوید خداوندا بسیار عذر کرده بودم هیچ فائده نکرد حالا بدوزخ قرار کردم اما نام تو رحیمست اکنون امید وارم که رحم خود اظهار کنی خدای تعالی بر و رحمت کند چه خوش فرمودند حضرت انصار علیه الرحمه

روز محشر چون روم پیشش بابن روی سیاه ٭ چون ز من پرسد بگویم عذرم

آید برگناه ÷ مارا تو بهشت اگر بطاعت بدهی ÷ وین بیع بود لطف و عطای تو کجاست ÷ وقال بعضهم انما خلق الله تعالی ابواب الجنة اکثر من ابواب النار لان ابواب الجنة ثمانیة وابواب النار سبعة لیعلم ان رحمة اکثر من عذاب ولهذا قیل ان الموحدین رجاء هم اکثر من الخوف لان الرجاء یشرب من بحر الرحمة والخوف یشرب من بحر العقوبة کذا فی کفایة الشعبی اعلم ایها الطالب ان الرجاء علی قسمین کما ذکر ان الخوف علی اقسام الاول الرجاء بدخول الجنة والثانی بروية الله تعالی اما الاول فان الله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئك یدخلون الجنة وقال تعالی فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة الاية ـــه دخول الناس فضل فی الجنان ÷ من الرحمن یا اهل الامال ÷ وقال تعالی وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار فالعبد یکون احرص علی الطاعات واصرف عن المعصیة لانه تعالی یقول وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین وقال فی النار اعدت للکافرین وقال تعالی وتلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون وقال ونعم اجر العاملین ـ کذا فی الشرح الامالی و در رساله شرح سوره فاتحه از تصنیف مولانا معین آورده است که چون حساب خلائق باتمام رسد حضرت بارفعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم توجه بجانب حوض کوثر کنند واز آنحضرت سوال کردند که کوثر چیست آنحضرت فرمودند که طول و عرض آن جز علام الغیوب نداند کنارش از زر سرخ است و آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و شادی انگیزتر از شراب و خوشبوتر از مشک هر که از آن آب روان قطره بنوشد از آلام و اسقام ایمن گردد و هرگز تشنه نگردد و اگر هر دم هزار کاسه می نوشد هیچ ضرر نکند بلکه از هر کاسه عشرتی دیگر یابد و گویند که چهار صحابه کرام براطراف او باشند و مؤمنان را آب دهند کسی که بغض یکی از آن چهار بزرگوار داشته باشد آب در حلق او زقوم گردد عیاذا بالله منها در شرح تعرف آورده که این چهار

جوی که وصف آن در قرآن مذکورست که فیها انهار من ماء غیر اٰسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی آب عبارت از ابوبکر ست رضی الله عنه که هر کرا قدحی عنایت کند آبی لطافت بآب باشد که ازان حیاتی یابد وشیر اشارت بعمرست رضی الله عنه که هر کرا ساغری کرم نماید شیری دلیری بود که ازان قوتی یابد وخمر کنایت از عثمان ست رضی الله عنه که هر کرا جامی دهد شرابی طرب انگیز میباشد ازان عشرتی یابد وعسل کنایت از علی ست رضی الله عنه هر کرا می بخشد غلی بنیغش و غل کند که کام جان او شیرین گردد واختلفوا فی انهار الجنة قال بعضهم النهر واحد تجری فیه الخمر واللبن والعسل لا یخالطه بعضه بعضا کما لا یخالط الماء العذب الماء الاجاج والمالح فی الدنیا فی البحر قال تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان وقال بعضهم فیها اربعة انهار کما قال الله تعالی فیها انهار من ماء غیر اٰسن الایة وقال بعضهم الماء واحد ولیکن یختلف بالمنیة ان تمنی یکون لبنا وان تمنی یکون عسلا وفیه سر عزیز لا یعلمه الا الله تعالی وقال بعضهم النهر الجاری واحد ولیکن له طبایع اربع طبع الماء فی ایجاد الحیوة وطبع اللبن فی التربیة وطبع العسل فی الحلاوة وطبع الخمر فی الطرب والنشاط وانما جمع الانهار لکثرة معانیها مع اتحاد عینها وفیه سر عزیز کذا فی شرح الامالی ودر تفسیر زاهدی آورده حوض کوثر روز قیامت بر پشت فرشته نهند که هر جا که آنحضرت میرود وآن فرشته با وهمراه میباشد ودر طول وعرض این حوض روایت بسیارست وحضرت علیه السلام فرمود که دیدم چهار جوی بهشت از چشمهٔ میم بسم الله بیرون می آیند هر جوئی آن مقدار که هفت دریا برابر هر یک جوئی سوزنی می نمود وآن چهار جوئی در حوض میرفتند وآن حوض پر نمیشود مگر بروز قیامت در شرح دیوان آورده که قال ابن عباس رضی الله عنه الجنان سبعة جنة الفردوس وجنة العدن وجنة النعیم ودار الخلد وجنة الماوی ودار السلام وعلیون وفی روضة العلماء ان لکل مؤمن من عطاء خمس من الانبیاء کلهم علی قامة آدم علیه السلام ستون

ذراعا وعلی سن عیسی بن مریم ثلث وثلثین سنة وعلی حسن یوسف علیه السلام
وعلی نغمة داؤد علیه السلام وعلی خلق محمد علیه السلام وفی رسالة الجمہر ادنی
ما یعطی من المقام فی الجنة لمؤمن لا طاعة ولا عبادة له فی الدنیا عشرة امثال
الدنیا بان یکون بناءہ وعن لبنة من ذهب ولبنة من فضة وترابه من المسك
الاذفر والزعفران ویدخل بیته وفی البیت کان سبعون سریرا علی کل سریر
سبعون فراشا سبعون درجة علیها سبعون حلة وقیل ولو ان شعرة من شعر
نساء اهل الجنة سقطت الی الارض لاضاءت اهل الارض واما اهل الجنة جرد
مرد مکحولون وللرجال شوارب خضراء وهو املح ما یکون علی امراءة ولا یکون
للنساء ذلك لتمیز الرجال عن النساء ولا یکون شعر الابط والعانة الا حاجبین
وشعر الراس والعین ویعطی للرجل قوة مائة رجل فی الاکل والشرب والجماع
وتجامعه ویجامعها کما یجامع اهل الدنیا کذا فی دقائق الحقائق وجاء فی
الخبر ان حور العین ان اخرجت اصبعه الی الدنیا فی اللیلة المظلمة تنورت الدنیا
کلها انور فی تنویر الشمس بها وان القت قطرة عن ماء الفم فی البحر لم یبق فیه
شربة من الماء الا اجاج ومع هذا ان المؤمنات فی الجنة اکثر جمالا وکمالا وصفاء
من الحور لان الحسن فی الحور واحد وهو عطائی وفی المؤمنات اثنان عطاء
وجزائی کذا فی شرح الامالی در مصفی آورده است که گروهی از زنان بجانب حضرت
باریتعالی عرض میکنند ومیگویند خداوندا مارا در دنیا هیچ شوهری نبود حالا درباب
ما چه حکم فرمائی فرمان در رسد از آدمیان هر که خوش آید اختیار کنید وحضرت جبرئیل
میان ایشان ستند بند وباطائفه دیگر عرض کنند که مارا در دنیا دو سه شوهر بود حالا
مارا زحست بیت وچه حکم فرمائی فرمان در رسد هر کرا خوش آید اختیار کنید وبروایتی
شوهر آخر حکم شد وعلیه الفتوی ودران هنگام خدای تعالی مردان را چندان قوت
بدهد که اگر یکی را صد هزار حور داشته باشد بیک روز تسلی خاطر ایشان تواند داد
وخیر آن بجز معائنه معلوم نتوان کرد انشاء الله تعالی ودر شرح هدایه آورده است که

آسیا نام زن فرعون ست الله تعالی او را با قالب در بهشت برد تا که در دنیا بود فرعون با او
نزدیکی کردن نتوانست الله تعالی در پردهٔ عصمت او را نگاه داشت هر بار که فرعون طلب
کردی الله تعالی دیوی را بصورت او فرستادی او دانستی که زن آن کس ست الله
تعالی برین طریق نگاه داشت فردای قیامت در نکاح محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر دو زنان باشند یعنی آسیا و مریم بدانکه در بهشت مؤمنان یکدیگر طواف کنند و
یاران بیاران و خویشان بخویشان ضیافتها کنند و بزم آرایند و از طعام و شراب
و سماع و رقص بهره گیرند و هر امتی در یکروز یکبار بملاقات پیغمبر خود روند امت مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم دو بار بدیدار شریف آنحضرت مشرف میشوند نقل است که چون
بهشتیان در بهشت قرار گیرند بر روز شنبه بمهمانی آدم علیه السلام آیند در خلد برین حاضر
گردند روز یکشنبه بضیافت حضرت نوح علیه السلام در جنت النعیم توجه نمایند روز
دوشنبه بطعام حضرت ابراهیم علیه السلام در جنت الخلد می آیند و روز سه شنبه
بمحاضره حضرت موسی علیه السلام در جنة الفردوس مبادرت نمایند روز چهارشنبه بر
خوان حضرت عیسی علیه السلام در جنت العدن قدم رنجه فرمایند روز پنجشنبه بسایهٔ
درخت طوبی بضیافت پر لطافت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم را مطالعه
نمایند و مشرف دیدارش شوند روز جمعه که آنرا عید مؤمنان گویند در دار الجلال بی
زوال نزول اجلال فرمایند و هر یک از انبیا و اولیا و خاص و عام نعمتهای و شربتهای
رنگارنگ تناول نمایند نقل است من مطالع الانوار در تمهید مذکور است که چون
بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ قرار گیرند میان بهشت و دوزخ مرگ را
بصورت گوسفندی سیاه ذبح کنند بهشتیان را شادی افزاید و کافران را غم زیاده گردد
و در مصابیح مذکور است که طول اهل بهشت شصت گز باشد و عرض هفت گز و عمر مردان
سی سال و عمر زنان ۱۶ سال بود و پیوسته بواکیر باشند اللهم ارزقنا دار النعیم
والنظر الی وجهك الكريم والثانی رجاء رؤية الله تعالی حق للمؤمنين قال تعالی
وجوه يومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وقوله تعالی الذين احسنوا الحسنى وزيادة

وقد قال عليه السلام الزيادة هي النظر الى الله تعالى والحديث صحيح وقوله تعالى
يوم يلقونه سلام واللقاء هو رویة وقوله تعالى واذا رایت ثم رایت نعيما وملكا
كبيرا وقيل الملك الكبير هو الله تعالى وقوله عليه السلام انكم سترون ربكم كما
ترون القمر ليلة البدر والمقصود به تشبيه الروية بالروية لا تشبيه المرئى
بالمرئى كما قيل تراه المؤمنون بغير كيف وادراك وضرب من مثال كذا فى شرح
الامالى بدانكه ديدار حق تعالى بعضى را هر ساعت باشد وبعضى را روزى يكبار وبعضى
را بعد دو روز وبعضى را بعد سه روز تا هفت زياده بركسى نگذرد وهر روز مقدار
هزار سال فراق باشد چون بعد هفتم روز ديدار حق تعالى بينند نعمتهاى بهشت را فراموش
كنند فينسون النعيم اذا راوه فيا خسران اهل الاعتزال واختلفوا فى روية الله
تعالى للنساء وفى فتاوى صدر الشهيد نقلا عن شرح الطحاوى ان روية الله حق
للمؤمنين دون نساءهم الا الفاطمة وفى شرح الامالى لا روية الله للكافرين لقوله
تعالى قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله الاية وقال شيخ جلال الدين السيوطى فى
تصنيفه روية النساء لبارى تعالى اقول روية الله تعالى تحصيل للخلق فى الموقف
قبل دخول الجنة وفى الجنة بعد دخولها فاما الروية فى الموقف فلا شبهة فى
حصولها لكل احد من الرجال والنساء وحاصل عندنا بذلك لان الاحاديث الواردة
فى تجليته تعالى فى الموقف صريحة فى العموم لكل من كان يعبد الله من ذكر و
انثى محسن ومسئ وقد ذهب قوم من اهل السنة الى ان روية الله تعالى
فى الموقف تحصل للمنافقين ايضا وذهب اخرون الى انها تحصل للكافرين
ثم يحجبون بعد ذلك ليكون عليهم حسرة وله شاهد رويناه عن الحسن البصرى
رحمه الله فاذا قيل بحصولها فى الموقف للمنافقين وللكافرين وللنساء المؤمنين
اولى واما الروية فى الجنة فاجمع اهل السنة على انها حاصلة للانبياء و
المرسلين والصديقين من كل امة ورجال المؤمنين من البشر من هذه
الامة واختلف فى الملائكة فذهب الشيخ عزيز الدين بن عبد السلام الى انهم

یرون ربهم قال ذلك اجتهاد لنفسه واستنباطا لا نقلا عن احد وعليه شيخ ابو الحسن الاشعري ومنه نقل ان الملائكة يرون ربهم في الجنة وكذلك نص عليه الامام البيهقي في كتاب الروية ومن المتاخرين العلامة شمس الدين بن القيم وقاضي القضاة جلال الدين البلقيني واما الدليل ففي ذلك حديثان اخرجهما البيهقي في كتاب المذكور واما مومنوا الجن فقد نقل صاحب المرجان مقالة الشيخ عز الدين في الملائكة ثم قال والجن اولى بالمنع منهم قلت وهو الظاهر بلا شك وانه لم يثبت ذلك في الملائكة خصوصا ان الامام ابا حنيفة وجماعة ذهبوا الى ان لا ثواب لهم ولا يدخلون الجنة وانما جزائهم النجاة من النار مع انه جوز ان يحصل لهم روية ما في وقت من الاوقات حتى لا يحرموا من فضل الله تعالى بذلك وانما الذي القيه الروية كما يروي رجال الانس كل يوم او جمعة واقطع بانهم يرون في الموقف كما تقدم وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ان اهل الجنة يزورون ربهم في كل جمعة وقيل ان للناس نوعان نوع يرون الله كل يوم بكرة وعشيا وهم الخواص ونوع يرونه كل جمعة فيزورونه ويتجلى لهم وهم عامة الخلق انتهى كلامه كذا في رسالة الشيخ جلال الدين سيوطي ودر شرح سورهٔ فاتحه مولانا معین آورده ست که بهشتیان در روز جمعه که آنرا عید مؤمنان گویند در دار جلال بی زوال نزول اجلال فرمایند و هر یک از انبیا و اولیا خواص و عوام بقدر مراتب خود بر منابر درر و یواقیت و کرسیهای زرین و سیمین می نشینند و حلهای بهشتی در بر و تاجهای مرصع بر سر نهند و نعمتهای گوناگون و شربتهای رنگارنگ تناول نمایند بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از منبر منور رخ د فرود آید تاج از سر و حله از بر بگشاید و شکر گذاری بجناب حضرت باری بسجده نهد پس خطاب مستطاب در رسد که ای محمد سر بردار که این روز عبادت نیست بلکه روز مکافات است پس سر از سجده بردارد و گوید خداوند مشتاقان وصال نعمت دیدار می طلبند امید آنست که بشرف دیدار مشرف سازی

خستگان غم عشق تو دوا می طلبند　　دردمندان فراق تو شفا می طلبند
هر یکی از تو تمنای مرادی دارد　　تشنگان غم شوق تو ترا می طلبند

بعد ازان فرمان در رسد که یا ملائکتی ارفعوا الحجاب عن وجوه عبادی ایشان جواب گویند من یقدر ان ینظر الی وجهك الکریم خطاب در رسد که انی اغسلت اعنهم بماء المغفرة وقلوبهم بماء الجنة بعد ازان هفتاد حجاب بردارند نوری پیدا شود هنوز سه حجاب باقی مانده باشد چون یک حجاب بردارند نوری دیگر دو چندان ظاهر گردد وچون حجاب دوم برگیرند چنان ظاهر شود که ظاهر و باطن ایشان منور گردد ودران نور حیران مانند وچون حجاب سیوم بردارند فینظرون الی وجه الکریم و یسجدون لله العظیم ویقولون سبحانك ما عبدناك حق عبادتك ویقول الله تعالی ارفعوا رؤسکم فانها لیست بدار العمل سلام علیکم هل رضیتم عنی فذلك قوله تعالی رضی الله عنهم ورضوا عنه پس سر از سجده بردارند وجواب عرضه نمایند وچنان بدیدار مشغول شوند که هم حور وقصور نعمت جنت فراموش شود

روزیکه یار جام مرا پر زمی کند　　عاشق دران وفاش جفا یادکی کند
ساقی اگر هزار شراب افگند بجام　　عاشق همین ملاحظهٔ حسن وی کند

چون نظر بر جمالش کنند بنوازند وچون نظر بر جلالش کنند بگدازند که هیچ نعمتی بهتر از نعمت دیدار نباشد ذوق این می نشناسی بخدا تا نشناسی

گر بهشت عدن جای دلکش است　　بی جمال دوست چون آتش است
گر نه دیدار است موعود بهشت　　میروم از صومعه سوی کنشت

اللهم احرق عوارض قلوبنا بنار عشقك وشوقنا الی جلالك وجمالك واقطع الحجاب بیننا وبینك وارزقنا ازدیاد مشاهدتك حتی لا یبقی فی قلبی غیرك وارزقنا کاسا من شراب محبتك وتشریف لقائك یا ذا الجلال والاکرام اذا عرفت اقسام الخوف والرجاء فاعلم ان السالك واجد ان یصیر الخوف والرجاء عنده فوضی لانه اذا غلب واحد نسد التعب ولذا قال سهل بن عبد الله الخوف ذکر

والرجاء انتی ومنهما یتولد حقائق الایمان وقال المشائخ رحمهم الله الخوف والرجاء بمنزلة جناحی الطیر وانما تیسر لطائر الطیران اذا استوی جناحاه کذا فی فصل الخطاب وروی ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه قال لو نادی مناد من السماء ان لا یدخل النار الا واحد لخفت ان اکون انا ولو نادی مناد من السماء ان لا ینجو من النار الا واحد لرجوت ان اکون انا وهذا مراعات الخوف والرجاء لان الامن کفر والیاس کفر والله اعلم بالصواب **شرط سی و نهم** آنکه آداب مبرز نگاه داشتن و آن بیست و یک ادب اند **اول** پشت و سر بپوشد **دوم** آستینها بالا کشد **سیوم** نعلین نه پوشد **چهارم** کاغذ از خود دور کند و یا مهری که در وی نام خدای تعالی باشد و نام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد و بروایتیکه حرف قرآن باشد از خود دور کند **پنجم** از شیطان نیک اندیشد **ششم** اول چپ پای در آرد **هفتم** روی و پشت جانب قبله و آفتاب و ماهتاب نکند **هشتم** دست چپ زیر زنخ دارد **نهم** بار بر پای چپ کند **دهم** خوی بیفگند **یازدهم** خط بر زمین نکشد **دوازدهم** سوی عورت نه بیند **سیزدهم** خود را برهنه نکند **چهاردهم** بول آهسته کند چنانکه قطره بر جامه نرسد **پانزدهم** بعد از فراغ خود را بسنگ و یا بکلوخ و یا بجامه که نفع از وی رفته باشد و یا بخاک پاک کند **شانزدهم** چندان بساید که تری آن برود **هفدهم** شمار سه سنگ نزد ما شرط نیست اگر بیک سنگ پاک شود پاک بود **هژدهم** باید که سخنی نگوید **نوزدهم** باید که کسی را عورت خود ننماید **بستم** عورت بپوشد **بست و یکم** آنکه بوقت برون آمدن پای راست اول بیرون کند روی عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه کان یدخل الخلاء فبکل اسبوع مرة وکان قد وضع کرسیین علی باب الخلاء وکان اذا اراد الدخول فی الخلاء یحی ظهره ویقول للکرام الکاتبین انتما ملکان طاهران وانه لا بد لی من الدخول فی هذه المکان النجس فاقعدا ههنا حتی اخرج الیکما ثم اصحبانی وهکذا روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه وکان المتقدمون یضربون الوتد علی باب الخلاء فاذا ارادوا ان یدخل الخلاء یعلقون الخفا ثم

فی الوتد واذا کان فی الخاتم اسم الله تعالی فهذا هو التقوی فی الدین والدنیا
کذا فی کفایة الشعبی وعن عثمان رضی الله عنه اذا اراد ان یدخل الخلاء بسط نسیاء
علی الارض خارج الخلاء ویقول للملکین اجلسا علیه تعظیما لهما واداناً کذا فی خلاصة
الحقائق ودر کنز الاوراد آورده که چون بندهٔ مؤمن خواهد که در خلا رود نخست آستین چپ
بالا کند بعد از آن آستین راست و هر چه نام خدای تعالی بروی باشد از خود دور کند
سر و پشت خود بپوشد و پیش از دخول در خلا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الخبث
والخبائث و باید که سترراح پای چپ درون نهد و چون خواهد که بهر حاجت بنشیند خود
را بقدر حاجت برهنه کند و قوت بر پای چپ کند و پای راست ایستاده دارد تا زود
فارغ شود و در سترراح خط نکشد بر زمین و بر غائط نظر بسیار نکند و بسوی عورت
خود نظر نکند الا از بهر حاجت و انچه از وی بیرون آید دران ننگرد و بلغم نیندازد و بینی
فش نکند و دست بر رخساره چپ نهد چون غمگینان و در وقت خروج از نجاست بگوید
الحمد لله الذی اذهب عنی ما یؤذینی وابقی عنی ما ینفعنی و سه بار گوید غفرانک
ربنا والیک المصیر و گفته اند که سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم هرگز ترک نمیکردند
ذکر بر زبان مگر در خلا و لهذا میخواندو در وقت بیرون آمدن غفرانک ربنا
والیک المصیر و فی فتاوی الصوفیة الصحیح جواز ذکر الله تعالی فی الخلاء
للحدیث لموسی علیه السلام کیف اذکرک وانا علی حال استحیت من نفسی ان
اذکرک فنزل اذکرنی علی کل حال و حضرت مولانا جلال الدین قدس سره فرمودند
که مردم می گویند که در خلاجا و بوقت استنجا نام خدای تعالی نمیباید برد و سلطان بر اسپ
سوار است اسپ بیچاره چه میکند پس معلوم شد که ذکر با بن انفاس جائز است در خلا جا و
چون از بهر حاجت انسانی بصحرا رود باید که از چشم مردم دور رود تا نظر کسی بروی نیفتد
زیرا که جابر روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کان اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراه احد و فی العوارف و من حکایات الصوفیة ان ابا عمرو الزجاجی جاور
بمکة ثلثین سنة وکان لا یتغوط فی الحرم و یخرج الی الحل واقل ذلک فرسخ و فی

مشکوۃ المصابیح عن یعلی قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رای رجلا
یغتسل بالبراز فصعد المنبر فحمد اللہ واثنی علیہ ثم قال ان اللہ حی یحب الحیاء
والستر فاذا یغتسل احدکم فلیستتر رواہ ابوداؤد والنسائی فی روایۃ قال ان اللہ
ستیر فاذا اراد احدکم ان یغتسل فلیتوار بشیئ وعن انس قال کان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا اراد الحاجۃ لم یرفع ثوبہ حتی یدنوا من الارض رواہ
الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن ابی بکر رضی اللہ عنہ قال فی خطبۃ یا معشر
المسلمین استحیوا من اللہ فوالذی نفسی بیدہ انی لاظل حین اذھب الی الغائط
فی الفضاء متقنعا بثوبی استحیاء من ربی وعن انس رضی اللہ عنہ انہ قال خرج
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الدنیا ولم ینظر الی فرج احد ولا نظر احد الی
فرجہ کذا فی الخلاصۃ وروی سلمان انہ قال لان اخر من السماء الی الارض فاموت
ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت احب الی من ان انظر الی
عورۃ احد او ینظر احد الی عورتی دیگر باید کہ در خلاجا مکث بسیار نکند لانہ حکی عن لقمان
الحکیم انہ کان عبدا وخال ماظھر من حکمتہ انہ قال لمولاہ یا مولائی اذا دخلت
الخلاء فلا یمکث ھناک طویلا فانہ یقسی القلب واللہ اعلم بالصواب شرط چہلم
آنکہ در خلوت باادب نشستن وادب درخلوت این است کہ طرف آفتاب وماہتاب ندیدن و
طہارت بدن وجامہ وطہارت موضع وتصفیہ باطن وکتمان سر وترک حیوانات جلالی وجمالی
واگر ترک جمالی نتواند مخیر است کذا فی رسالۃ مولانا معین الدین الہاشمی وفی رسالۃ
المکی ولا یکثر اکل اللحم فی الخلوۃ لانہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا
اکلت اللحم وجدت فی نفسی تمشیزا الی رغبۃ الی الجماع ایضا قال علیہ السلام
اللحم ینبت اللحم وینبغی للمعتکف ان یاکل اللحم فی الخلوت مرۃ او مرتین کل مرۃ
یوخذ ن خمسین درھما وھی اوقیۃ واحدۃ فان ھذا المقدار اجازۃ الشیوخ لضعف المبتدی
پس معلوم شد کہ اگر یکبار یا دوبار در خلوت حیوانات خورد جائز است تا مخالفت نفس
نشود وقال علیہ السلام من ترک اللحم اربعین یوما ساء خلقہ وفی شریعۃ الاسلام

ولا یواظب علی ترک اکل اللحم والمرقۃ فانہ یوجب المقت والفسوۃ ولا یواظب علی ترک اللحم والدسم اربعین لیلۃ فتغیر طبعہ وسوء خلقہ وحیوانات خوردن وقتی جائزست کہ صاحب دعوۃ نباشد والا نخورد و طریق بعضی بزرگان این است کہ دروہ روز اول حیوانات نمیخورند وبعد ازان میخورند وبعضی از آداب در خلوت دوام وقت کردن واحتراز نامحرمان واستعمال عطر وشجاعت در ملاقات ارواح واکل الحلال وصدق المقال وتضرع وحضور دل با حق وتنبیہ نفس و خوردن وآشامیدن از دست خادم مصلی ونگاہداشتن دل از حسد وبغض وکبر وکینہ وغصہ ودروغ وترک کردن پیاز وسیر وکل مکروہات ومحرمات وتخم مرغ وشہد ومشک وچونہ صدف واستعمال کفش وموزہ وترک خوردن جغرات وشیر ودوغ وسرکہ ورگ نکشادن وبعضی گفتہ اند کہ جامہ دوختہ نپوشد کذا فی رسالۃ مولانا معین الدین الہاشمی قدس سرہ بدانکہ رعایت کردن شروط مذکور واجب است اگر یکی ازین شرائط مذکورہ فوت شود آنچہ فائدہ خلوت ست ناقص گردد ودشوارترین شود وخطر عظیم نماید کہ بیم ہلاکت باشد درین باب اتفاق جمیع مشائخ ست زیرا کہ شرط فاسد شود مشروط نیز فاسد شود وقال بعضہم من دخل الخلوت مغلا فی دخولہ دخل علیہ الشیطان وسول لہ انواع الطغیان وامتلاء من الغرور فظن انہ علی حسن الحال وقد دخلت الفتنۃ علی قوم دخلوا الخلوۃ بغیر شرطہا وقال الشیخ المحقق رکن الدین علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ چون اہل روزگار بسبب نام وآواز نشینند تا گویند کہ فلانی چنین در خلوت نشستہ است وبشرائط آن قیام نہ نماید لاجرم خلوت او را زشتہ چیز بیرون نیست یا در عجب وغرور افتند یا در کفر وزندقہ بروی کشایند یا خود ہچنان کہ در خلوت نشستہ بود بیرون برآید فاذا دخل فیہا مع شرایطہا فیشاہد ما لا یحصل مشاہدتہ بدونہا اذا کان کذلک فعلیک برعایۃ الادب سرا وعلانیۃ عند اللہ وعند الناس وقال علیہ السلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی وقال الشیخ الشہاب الدین رحمہ اللہ علیہ اجعل عملک ملحا والادب دقیقا وقال عبد اللہ بن المبارک رحمہ اللہ ادب

الخدمة اعز من الخدمة وقيل التصوف كله ادب وقال الجنيد رحمه الله
اتفق مشائخ الطريق على ان من وصل وصل بالادب ومن انقطع انقطع بترك
الادب اللهم ارزقنا رعايت حسن الادب وحكى عن ابى عبيد القاسم بن سلام
قال دخلت مكة فكنت ربما اقعد بحذاء الكعبة وربما كنت استلقى
واحد رجلى فجاءتنى عائشة الملكية فقالت يا ابا عبيد يقال انك من اهل العلم
اقبل منى كلمة لا تجالسه الا بالادب والا فيمحى اسمك من ديوان القرب قال
ابو عبيد وكانت من العارفات وقال الجلاجلى البصرى التوحيد يوجب الايمان
فمن لا ايمان له لا توحيد له ولا ايمان له والايمان يوجب الشريعة فمن لا شريعة
له لا ايمان له ولا توحيد له والشريعة توجب الادب فمن لا ادب له لا شريعة له
ولا ايمان له ولا توحيد له قال عبد الله بن المبارك رحمه الله من تهاون بالادب
عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون
عوقب بحرمان المعرفة وقال على رضى الله عنه لا شرف مع سوء الادب ؎

بی ادب مرد کی شود مہتر ... گرچہ اورا جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی ... کہ نتیجہ بزرگی ادب است

وقال الشيخ على دقاق العبد يصل بطاعة الى الجنة وبادبه يصل الى الله
تعالى وقال شيخ على حدا ومن لا ادب له لا شريعة له وقال شيخ الشيوخ
من لا ادب له لا ايمان له وقال انس بن مالك الادب فى العمل علامة القبول
وقال واحد من الصحابة رضى الله عنه الطاعة باب الله تعالى فلا تدخله الا
بالادب وقال سهل من لم يودب نفسه فى الدنيا فقد استوجب العذاب فى
العقبى الا ان يعف الله يا لكن مرعنه پس ادب درخلوت این است کہ ہرگز در خلوت
پای دراز نکند وتکیہ نکند چنانچہ خواجہ جوزی بست سال درخلوت بود پای دراز نکرد
وقال السرى صليت وردى ليلة من الليالى ومددت رجلى فنوديت يا سرى
كذالك تجالس الملوك فضممت رجلى وقلت وعزتك وقال الجنيد فبقى ستين

سنة ما مد رجله ليلا ولا نهارا وحكي ان حاتم الاصم قدم رجله اليسرى عند
دخول المسجد فتغير لونه وخرج مرعوبا الى خائفا وقدم رجله اليمنى وقيل
له في ذلك فقال لو تركت ادبا من اداب الدين خفت ان يسلبني الله تعالى جميع
ما اعطاني پس بايد كه شروط مذكوره را واجب داند اگر ازين شرائط يك شرط فوت شود فائده
خلوت نيابد دلا اقبل سخن چل چله بنشست صوفى ره نيافت + چل چله بهتر بود
زين چل چله + واذا اعمل المريد الصادق ذلك العمل مع شرائط المذكورة
اربعين يوما مستمرا يفتح له ابواب المكاشفات والمشاهدات من العوالم
الروحانية لامحالة ثم اعلم انه ان لم تحصل الخلوة على هذا الطريق في تمام
السنة فعليك بالاجتهاد وفي خلوة على هذا الطريق كل سنة اربعين يوما او
شهرا لان مشائخ الطريقة قيد والخلوة بشهر او باربعين يوما لهم في ذلك على
المتابعة فمن قال الى اربعين يوما تمسك بحديث سوار بن مصعب عن ثابت
عن مستفهم عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه قال من اخلص
لله اربعين صباحا ظهرت له ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه وبقوله تعالى
وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً نقل عن سفيان الثوري فيما روى احمد
بن حرب عن خالد بن يزيد انه قال كان يقال ما اخلص عبد الله اربعين صباحا
الا نبت الله الحكمة في قلبه وزهده الله تعالى في الدنيا ورغبته في الآخرة
وبصره بلاء الدنيا ودوايها ورسول عليه الصلوة والسلام گفت هركه در مدت
عمر خود يكبار چله بنشيند آتش دوزخ بر تن وى حرام شود ودر چله تاثير بليغ است
وحق تعالى گفت خمرت طينة آدم بيدي اربعين صباحا وفرزند در شكم مادر
چهل كان روز نطفه گردد رسول عليه السلام والصلوة گفت هركه چهل روز از براى
خداى تعالى عبادت كند حق تعالى بدرجهٔ اوليا رساند وگفت عليه الصلوة والسلام
هركه چهل صباح براى خداى تعالى زنده دارد درياهاى علم در دل او بگشايد واز زبان
او جارى گردد وپيغمبر عليه السلام چون چهل شب در وادى حرا مشغول بود جبرئيل

فرمان نبوت بروی رسانید کذا فی انیس الواعظین و روی ان داؤد علیه السلام لما ابتلی بالخطیئة خر لله ساجدا اربعین یوما و لیلة حتی اتاه الغفران من ربه و دولت نبوة صلعم بعد چهل سال میسر شد دیگر مفسران اسرار کلام اسد ربانی و محققان رب سبحانی در تفسیر قوله تعالی و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه مضغة الی آخره چنین تحقیق نموده اند که در خلوت سرای شیمه نطفه در ایام اربعین صورت عطا نموده شد علی هذا القیاس علقه در اربعین دیگر شکل مضغه پذیرد تا آخر هم چنین و در حدیث شریف خلق احدکم لیجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم تکون علقة مثل ذالک ثم یکون مضغة مثل ذالک و من قال بشهر استدل بحدیث عائشة و جابر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جاور فی حراء شهرا فلا یخرج عن خلوته لازالته قبض و لا بسامة و لا لداعیته من دواعی الهوا بل یکون خروجه عن ضرورة فی الدین او فی الوضوء و صلوة الجمعة ایضا قال الله تعالی و واعدنا موسی ثلثین لیلة و تجلس اکثر المشائخ الکبار الاربعین لانه قال الله تعالی فتم میقات ربه اربعین لیلة پس معلوم شد که راه روان را طلب خلوت گزیدن و باربعین نشستن و نسبت به متابعت سالکان راه یقین و واصلان درگاه رب العالمین ضروریه و لابدیه است بدانکه بناء سلوک راه دین و وصول و مقامات یقین بر خلوت و عزلت و انقطاع از خلق نهاده اند و جمله اولیا و انبیا در بدایت و اوائل حال خلوت گزیدند تا بمقصود رسیدند

آنانکه پای در ره مولا نهاده اند + گام نخست بر سر دنیا نهاده اند +
آورده اند نشست بدین آشیان دهر + پس چون فرشته روی بعقبی نهاده اند
آن طوطیان ره چو قدم برگرفته اند + طوبی لهم که بر سر طوبی نهاده اند

و فی البخاری حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن زبیر عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من الصالحة فی النوم

فکان لا یری رویا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حبب الیہ الخلاء فکان یخلو بغار
حراء فیتحنث فیہ وھو التعبد اللیالی ذوات العدد قبل ان ینزع الی اھلہ
ویتزود لذلک ثم یرجع الی خدیجۃ رضی اللہ عنہا فیتزود بمثلہا حتی جاءہ
الحق وھو فی غار حراء فجاءہ الملک فقال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اقراء فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وما انا بقاری قال فاخذنی
وغطنی حتی بلغ منی الجھد ثم ارسلنی فقال اقراء فقلت وما انا بقاری
فاخذنی فغطنی حتی بلغ منی الجھد ثم ارسلنی فقال اقراء فقلت ما انا بقاری
فاخذنی وغطنی الثالثۃ حتی بلغ منی الجھد ثم ارسلنی فقال اقراء باسم ربک
الذی خلق خلق الانسان من علق حتی بلغ ما لم یعلم فرجع بہا رسول اللہ صلعم
ترجف بوادرہٗ حتی دخل علی اھل خدیجہ رضی اللہ تعالی عنہا فقال زملونی
زملونی فزملوہ حتی ذھب عنہ الروع الحدیث وقال اللہ تعالی فاذا کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مع تحقیقہ بھذہ الصفات الحمیدۃ و
عصمۃ اللہ تعالی لہ عن ھذہ الافات لم یامن علی نفسہ فکیف یصح لاحد ان یطمع
فی القرب الی اللہ تعالی فالاخذ عنہ بغیر عمل الخلوۃ والارتباط مع ملابسۃ
الاخلاق الذمیمۃ فکل مرید یعلم ان الخلوۃ والعزلۃ امر جاء فی الشرع و
لیس بحرام فالاعتراض لماذا وقولہ تعالی عن ابراھیم علیہ السلام انی
ذاھب الی ربی سیھدین فالذھاب الی اللہ تعالی ھی الخلوۃ وقولہ تعالی
فلما اعتزلھم فالعزلۃ ھی الخلوۃ وفی قصۃ علیہا السلام کلما دخل علیہا
ذکریا المحراب وجد عندھا رزقا فالمحراب ھی الخلوۃ وکذا داؤد وسلیمان
علیہما السلام کان لہما خلوۃ واعتزل عن الناس وھو قولہ تعالی وخر
راکعا واناب فالعاقل الکیس الدراک لا ینکر الخلوۃ لان اصلہا صحیح بتعبد
النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی غار حراء ولا یخفی ان حبس الحواس شرط
للمبتدین اما المنتھون فلا یضرھم الکثرۃ ومخالطۃ الناس لانہ حصل

نبی الوحدة فی الکثرة والخلوة ولکنه مع هذا اجتنابهم عن الکثرة سبب لمزید الفتوحات وترقی الحالات والدرجات لان السیر فی الله غیر متناهیة وفیه درجات فوق درجات بحیث لا تتناهی پس معلوم شد که در حق مبتدی خلوت وعزلت لازم است تا خلوت انجمن حاصل شود لان النفس بطبعها کارهة میالة الی مخالطة الخلق فاذا ازعجها من مقار عادتها وحبسها علی طاعة الله تعالی تعقب کل مرارة تدخل علیها حلاوة فی القلب وقال ذو النون المصری لم ار شیئا ابعث علی الاخلاص من حسن الخلوة ومن احب الخلوة فقد استمسک بعمود الاخلاص وظفر برکن من ارکان الصدق ومن انقطع الی الله اربعین یوما مخلصا متعاهد النفسه یفتح الله علیه علوم الدینیة مما اخبر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بذلک وهو قوله تعالی من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت له ینابیع الحکمة من قلبه وعلی لسانه والله اعلم بالصواب +

ای دل بیا بگوی وفا خلوتی گزین
در سلک سالکان بره بی نشان نشین

از هر چه غیر دوست بشه اشنا بدل
وانگه بحق نمای تولا چو اهل دین

تجرید شو ز هر چه درین ره نه درخور است
بر آستان دوست بر آور یک اربعین

تا هر کدورتیکه بود باصفا شود
از دست دیو نفس ز هر جان نازنین

پس نور حق مشاهده افتد ترا بسر
مرآت روی دوست شوی از سر یقین

سلطان تخت مملکت سرمدی بعشق
شاهی بود که کسب کند دولت چنین

یا ناظرا فیه سل بالله مرحمته
علی المصنف واستغفر لصاحبه

واطلب لنفسه من خیر ترید بها من بعد ذلک غفرانا لکاتبه +

قاریا بر من مکن چندین عتاب
گر خطائی رفته باشد در کتاب

آن خطائی رفته را تصحیح کن
از کرم والله اعلم بالصواب

غلطنامہ کتاب شرح اربعین فی جلوس المستکفین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	نبیل	لنیل	۲۹	۵	تعلوما	تعلوها
۴	۱۱	نجب	نعبد	۳۱	۱۷	تحف	تجف
۷	۱۸	لول	لولا	۳۳	۱۷	لاید	لابد
۹	۱۲	بحة	بجبة	۳۴	۲	فذموم	مذموم
۱۰	۶	استقت	استفنت	〃	۱۰	سنحة	شیخة
〃	〃	آقنا	افتا	۳۶	۵	نصه	قصة
〃	۱۵	رشاد	رشا	۴۱	۴	ودام	دادم
۱۱	۲	ولده	وولده	۴۶	۵	العضور	الوضور
۱۴	۲۰	الربار	الریار	〃	۱۲	مح	معی
۱۵	۱	بالدردار	ابالدردار	۴۷	۱۳	قرة اعین	من قرة اعین
۱۹	۱۳	الآلاراسد	الاراسد	۴۸	۱۲	قوم	نوم
۲۱	۹	یلبنرق	یبنرق	〃	۱۶	فودلسد	فواسد
۲۲	۱	حجری	تجری	۴۹	۱۵	فوره	فورو
〃	۷	الجاحقة	المجاحقة	۵۰	۷	رجل	رجلی
۲۵	۲۱	یقمات	لقات	۶۰	۴	وولیفطر	ولیفطر
۲۶	۲	الاصفر	الاصغر	۶۳	۱۶	دامی	درمی
۲۸	۳	هذاه	هذه	۶۵	۴	واا	داد
〃	۴	السمد	السد	۸۵	۹	نصوص	لصوص
〃	۸	بتی	یقی	۸۸	۴	کل ایة	کلمآیة
۲۹	۵	امر	ام	۹۹	۳	لفس	نقش

تمت